

ارگانیزاسیون‌نیم

نوشته:

دکتر فریدون کامران

سرشناسه: کامران، فریدون ۱۳۳۱ - ۱۹۵۳, Kamran, Fereydon, 1953

عنوان و نام پدیدآور: ارگانیزاسیون‌یسم / نوشته فریدون کامران

مشخصات نشر: تهران: موسسه تحقیقاتی و مشاوره دانشیار، انتشارات استادیار، ۱۴۰۴

مشخصات ظاهری: [۲۵۲] ص؛ ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۴۸۲-۹۲-۷ وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۵۲-۲۵۰].

موضوع: Organizational Sociology

موضوع: جامعه‌شناسی سازمانی

موضوع: System theory – Social aspects

موضوع: نظریه سیستم‌ها- جنبه‌های اجتماعی

موضوع: Social systems

موضوع: نظام‌های اجتماعی

رده بندی دیویی: ۳۰۲/۳۵

رده بندی کنگره: HM۷۸۶

شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۲۶۹۳۱۵

انتشارات استادیار

نام کتاب: ارگانیزاسیون‌یسم

مؤلف: فریدون کامران

ناشر: استادیار

چاپ: نصرتی

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۴

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۴۸۲-۹۲-۷



انتشارات استادیار- وابسته به موسسه
تحقیقاتی و مشاوره دانشیار

تهران - خیابان کارگر جنوبی - پاستور غربی - بعد از میدان دانشگاه جنگ -

کوچه جعفری - پلاک ۴ و ۶ تلفن: ۶۶۹۰۶۰۳۵-۶۶۹۰۵۶۰۳

فروشگاه اینترنتی: www.ostadyarpub.ir

پست الکترونیکی: ostadyar1398@gmail.com

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
پیش‌نوشتار.....	۸
مقدمه.....	۱۱
فصل اول: تعریف سامانه (مفهوم نظری سامانه).....	۲۸
۱- تعریف کلی و ذهنی.....	۲۶
۲- تعریف جزئی و عینی.....	۲۷
_____ - شروط وجودی سامانه‌ها.....	۲۸
_____ - شرط اول: ارتباط بین اجزا.....	۲۸
_____ - اصول حاکم بر روابط درونی سامانه‌ها.....	۳۰
الف- اصل اول: قانونمندی.....	۳۰
ب- اصل دوم: هماهنگی.....	۴۰
۱- هماهنگی فرهنگی.....	۴۲
۲- هماهنگی اقتصادی.....	۴۳
۳- هماهنگی اجتماعی.....	۴۴
۴- هماهنگی قانونی.....	۵۰

- ۵- هماهنگی اداری ۵۱
- ج- اصل سوم: اصل منطق و عقلانیت ۵۳
- _____ - شرط دوم: همبستگی و به هم پیوستگی اجزاء ۵۸
- _____ - شرط سوم: وابستگی اجزاء به هم ۶۴

فصل دوم: انواع سامانه‌ها

- الف- انواع سامانه‌ها با توجه به ارتباطات بیرونی شان ۶۸
- ۱- سامانه‌های بسته ۶۹
- ۲- سامانه‌های باز ۷۱
- ۳- سامانه‌های خودانطباقی والتر بوکلی ۷۶
- سامانه‌های متعادل نسبتاً بسته و نگانتروپیک ۷۶
- سامانه‌های باز پیچیده و خودانطباق ۷۸
- ب- تقسیم سامانه‌ها بر پایه ساختار درونی ۸۰
- ج: تقسیم سامانه‌ها بر پایه کارکردشان ۸۵
- د: تقسیم سامانه‌ها بر پایه چگونگی شکل‌گیری شان ۸۸
- فصل سوم: نسبت در سلامت ساختاری یا بیماری در نظام

سامانه‌ها

- ۱- تغییرات نامتناسب در رشد یا افول اجزا و عناصر سامانه‌ها ۹۵
- ۲- سرایت و انتقال بیماری ۱۰۱
- ۳- قطع یا نارسایی ارتباطات ساختاری ۱۰۴
- ۴- ناهماهنگی در کارکردهای زیر سامانه‌ها یا عناصر آنها ۱۰۶

۵- بی‌فایده‌گی ورکود ناشی از تغییر شرایط حاکم ۱۱۱

۶- اختلال در قوانین حاکم بر سامانه‌ها ۱۱۵

۷- بیماری‌های ناشناخته دوره‌ای به‌ویژه در سامانه‌های ۱۱۹

فصل چهارم: قوانین حاکم بر نظام سامانه‌ها

۱- قانون میل به نیستی (فناپذیری) ۱۲۴

۲- قانون تعادل‌زایی (مقاومت در مقابل نیستی) ۱۴۰

- شاخص‌های تعادل ۱۴۷

۳- قانون تغییرپذیری و تکامل‌گرایی (انتروپی) ۱۶۴

- تناسب انتروپی با ساختارهای حاکم در سامانه‌ها ۱۶۷

- نظر بعضی از جامعه‌شناسان در خصوص تحول‌گرایی جامعه ۱۷۱

۱- کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) ۱۷۲

۲- ابن خلدون (۱۴۰۶-۱۳۳۲) ۱۷۳

۳- اگوست کنت (۱۷۹۸-۱۸۵۷) ۱۷۳

۴- فردیناند تونیس (۱۸۵۵-۱۹۳۶) ۱۷۵

۵- هربرت اسپنسر (۱۸۲۰-۱۹۰۳) ۱۷۵

۶- دور کیم (۱۸۵۸-۱۹۱۷) ۱۷۷

الف- مرحله چادرنشینی بدوی ۱۷۸

ب- قبیله ۱۷۸

ج- جامعه چند قطاعی ساده ۱۷۹

د- جوامع چند قطاعی ترکیبی ۱۷۹

هـ- جوامع چند قطاعی ترکیبی مضاعف	۱۷۹
- ظرفیت تغییر جوامع.....	۱۸۰
۴- قانون انتروپی منفی.....	۱۸۴
۵- قانون خودکنترلی.....	۱۹۱
- سازوکارهای خودکنترلی در سامانه‌های اجتماعی.....	۱۹۴
- نهادها یا سازمان‌هایی که متولی سازوکار خودکنترلی در	۱۹۵
اصول لازم برای حاکمیت سامانه خودکنترلی در... ..	۲۰۲
۱- اصل اول: استقلال قوا.....	۲۰۳
۲- اصل دوم: اصل آزادی بیان	۲۰۴
۳- اصل سوم: آزادی مطبوعات و حذف سانسور.....	۲۰۶
۴- اصل چهارم: اصل تعدد احزاب ناهمگرا	۲۰۷
۵- اصل پنجم: اصل جدایی سازمان از سیاست	۲۰۷
۶- اصل ششم: انحصاری نبودن رسانه‌های جمعی	۲۰۹
فصل پنجم: رابطه سامانه اجتماعی با کنش‌های فردی	
تأثیر سامانه‌ها بر کنش‌ها و رفتار انسان.....	۲۱۵
۱- مفهوم کنش.....	۲۱۵
۲- زیرسامانه‌های عمومی کنش.....	۲۱۸
۳- ارتباطات سایبرنتیک بین زیر سیستم‌ها.....	۲۲۱
۴- سامانه‌های اجتماعی عامل جبر کنش‌های فردی.....	۲۲۸
ابزارهای مبادله در زیرسامانه‌های اجتماعی.....	۲۳۹

نتیجه.....	۲۴۴
منابع.....	۲۵۳
الف: منابع فارسی.....	۲۵۳
ب: منابع لاتین.....	۲۵۴

پیش‌نوشتار

قبلاً جامعه‌شناسان زیادی روی مقوله سامانه (سیستم) بحث کرده، و جامعه‌شناسی سامانه‌ای را مورد مطالعه و کنکاش قرار داده‌اند. اما آنچه که در این کتاب جدید است.

۱- استفاده از سامانه به عنوان ابزاری قدرتمند برای حرکت، دگرگونی و تحولات هدفمند جامعه است. به عبارت دیگر شناخت سامانه‌ای (سامانیک) جامعه ابزار قدرتمندی است که اگر انسان به ساختاردهی دقیق آن طبق مشخصه‌هایی که در این کتاب برشمردیم، دست یابد. قادر به توسعه، تحول و دگرگونی‌های عظیمی در جامعه خواهد بود.

۲- پیوند سیستماتیک و ارتباط لایتناهی همه سامانه‌ها به همدیگر اعم از اجتماعی، اقتصادی، فیزیکی، مکانیکی، نباتی، سماوی،

هسته‌ای و به‌طور کلی طبیعی و مصنوعی و حقیقی و مجازی و... است، که بین همه آنها می‌تواند برقرار باشد.

اگرچه چرخه کتاب به عنوان یک سامانه به هم پیوسته بسته شده است، اما احساس می‌کنم مطالب زیادی را ناگفته گذاشته‌ام. یک نویسنده هیچ وقت نمی‌تواند بر مطلب‌اش نقطه پایان بگذارد. چراکه هیچ‌کس نمی‌تواند خود را در حد کمال مطلوب بیابد. که این نشانه‌ای از کوته‌بینی یا بی‌پرده بگویم نابخردی است. فکر می‌کنم نویسنده در لحظه احتضار و مرگ (اگر فرصت اندیشیدن داشته باشد) خود را ناتمام‌تر احساس کند، و بیشتر حسرت انجام کارهای ناتمام را داشته باشد.

کتاب ارگانیزاسیون‌یسم را نیز که نظریه جدیدی در جامعه‌شناسی مطرح می‌کند، نباید پایان یافته تصور کرد. اگر بخواهیم روی تک تک انواع سامانه‌ها بحث، و آنها را دقیقاً از دیدگاه ارگانیزاسیون‌یسم تحلیل کنیم، و یا فصول جدیدی چون رابطه توسعه و ارگانیزاسیون‌یسم را در آن بکشاییم، به ناگفته‌های زیادی دست خواهیم یافت. اما بهتر است خوانندگان محترم رخصت بیشتری به من دهند، تا در فرصتی مناسب و بعد از اینکه مورد انتقاد و یا التفات صاحب‌نظران قرار گرفتیم، به نگارش مکمل آن بپردازم. که البته اگر عمری باقی نباشد، آنرا به آیندگانی خواهم سپرد که به این مقوله اندیشه خواهند کرد.

در نگارش این کتاب کوشیده‌ایم از گزافه‌گویی و شرح و وصف زیاد مطالب در حد امکان اجتناب شود. البته این وسواس در اختصارگویی گاهی باعث سنگینی مطالب شده است که امیدوارم این سنگینی موجب کژ فهمی نشود.

از تمام خوانندگان محترم التماس دارم از نقد و نظرات خودشان مرا بی‌نصیب نگذارند. آدرس اینترنتی نگارنده: webmail@ostadyarpub.ir است.

دکتر فریدون کامران تابستان ۱۴۰۳

مقدمه

ارگانیزاسیون‌یسم، در حقیقت نوعی تحلیل جامعه‌شناختی سامانه‌ای (سیستمی) است که به سازمان به عنوان یک کل منسجم سازمان‌یافته با ساختاری متکی بر اصول و قانونمندی‌های سامانه‌ای اصالت داده و آن را قوی‌ترین عامل و موتور حرکت و توسعه جامعه می‌داند.

هیچ یک از عوامل تولید اعم از زمین، فناوری، آب، نیروی انسانی و سرمایه قادر به توسعه و حرکت جامعه نیستند مگر به کمک سامان‌یافتگی و برقراری ساختار قانونمند ارتباطات اجتماعی.

نیروی انسانی جامعه اگر ساختار سامانه‌ای به خود نگیرد، حتی تربیت بهترین کارشناسان، یا ورود پیشرفته‌ترین فناوری‌ها و برخورداری از بهترین و حاصل‌خیزترین زمین، آب، معدن، تأسیسات

و امکانات تولیدی قادر به پیشرفت، تحول و توسعه جامعه نخواهند بود.

یک سازمان اجتماعی زمانی می‌تواند وجودی عینی، پایدار و کارآمد داشته باشد که شرایط سامانه‌ای مورد تحلیل در این کتاب بر آن حاکم باشد.

اگرچه جامعه خود از نهادهای مختلفی تشکیل شده، و هر نهاد برای دستیابی به هدف‌های خود به شکل‌دهی سازمان‌های مختلفی می‌پردازد، قانون ارتباط وسیع و لایتنهای سامانه‌های باز با یکدیگر حکم می‌کند که جامعه را نیز سامانه‌ای بدانیم یکپارچه و منسجم که از ارتباط قانونمند زیر سامانه‌های مختلفی شکل گرفته است.

جامعه، سامانه‌ای است که از زیر سامانه‌های مختلفی چون خانواده، اقتصاد، سیاست، تربیت و فرهنگ ایدئولوژیکی تشکیل شده که همه آنها به هم وابسته و همبسته‌اند، و اگر تغییری در یکی از اجزا حاصل آید، بر دیگر اجزای آن تأثیر می‌گذارد. پس هیچ چیزی را نمی‌توان برتر و فراتر از سایر اجزا دید یا پنداشت. چنین تفکر و نگرشی مثل آن است که دستگاه گوارش را برتر از دستگاه گردش خون یا دستگاه عصبی در سازواره بدن انسان بدانیم. در حالی که وجود آنها شدیداً وابسته به هم است و اگر یکی نباشد، دیگری نیز نخواهد بود، و اگر یکی تغییر کند، سایرین نیز باید تبعیت کنند و گرنه

کل سامانه دچار اختلال و به هم ریختگی خواهد شد. درست به همین دلیل است که ما سازمان را همچون یک سامانه اجتماعی، اصیل می‌دانیم، به گونه‌ای که هیچ تغییری یا حرکتی در جامعه بدون استعانت از این سامانه میسر یا مؤثر نخواهد بود. اجزای یک سامانه ممکن است در خارج از ارتباطات قانونمند خود، کارکرد حقیری هم داشته باشند. اما این کارکرد، ناچیز و قابل اغماض است. در حالی که کارکرد سامانه بسیار عظیم و بی‌نهایت است. مثلاً چگونه می‌توان کارکرد یک سامانه مکانیکی چون هواپیما یا یک کارخانه عظیم را با کارکرد یکی از پیچ‌ها یا حتی یکی از زیر سامانه‌هایش، خارج از ارتباطات سیستمی‌شان قیاس کرد؟ و یا مثلاً کارکردی که یک انسان به عنوان یک سامانه ارگانیکی فکور، فعال و ناطق دارد، با کارکرد اجزایش مقایسه کرد. مثلاً می‌توان تصور کرد که مغز انسان بدون برقراری ارتباطات سیستمی با سایر اجزا قادر به تفکر باشد، عشق یا کینه بورزد؟ چنین کارکردهای عظیمی نتیجه ارتباط قانونمند بین اجزا هستند. پس این سازمان است که به عنوان یک سامانه اجتماعی اهمیت دارد، و نه ارزشمندی اجزای آن خارج از ارتباطات ساختاری‌شان.

مطالعه جامعه‌شناختی سامانه یا به اصطلاح لاتین آن سیستم، اگرچه نزدیک به یک قرن است مورد بحث صاحب‌نظران علوم انسانی قرار گرفته است، اما اغلب آنها مفتون جزئی از این سامانه شده و کمتر

به جامعه همچون یک سامانه منسجم و به هم پیوسته و کاملاً قانونمند پرداخته‌اند، در حالی که سامانه نه تنها به عنوان یک نظریه بلکه به عنوان روش تحقیق و تفحص باید تحلیل شود، زیرا اعتقاد داریم که تحلیل سامانه‌ای جامعه خود یک نوع روش‌شناسی است. چنین بحثی به ما کمک می‌کند تا جامعه مدرن را دقیقاً بفهمیم و تحلیل کنیم.

تحلیل سامانه‌ای جامعه ما را قادر می‌سازد تا نه تنها بر نظرات جامعه‌شناختی مختلفی مسلط شویم، بلکه هیچ نظریه‌ای را به عنوان وحی منزل یا تنها راه برون‌رفت جامعه از چالش‌ها، مشکلات و نارسایی‌های اجتماعی تلقی نکنیم. زیرا آنجا که یک ساختار اجتماعی نتواند جوابگوی معضلات و نارسایی‌های اجتماعی باشد، لازمه حل نارسایی‌ها، حفظ و اصرار بر پایداری بدون کم و کاست ساختار قدیم، ضعیف و نارسا نیست، بلکه تغییر آن ساختار از طریق اصلاحات اجتماعی است.

در نهایت، تحلیل سامانه‌ای ابزاری است که جامعه‌شناس را قادر می‌سازد تا نه تنها توانایی فهم مطالب جامعه‌شناختی خود را افزایش دهد، بلکه به ارتباط چندگانه و چندجانبه اجزای اجتماعی در جامعه مدرن پی برده، و فهم مطالب جامعه‌شناختی را از این جامعه چند برابر کند.

این شیوه مطالعه و استفاده از روش چند رشته‌ای، به ما اجازه

خواهد داد تا اولاً عناصر مختلف وابسته به یک پیکره اجتماعی را در یک مجموعه واحد، با تمام قدرت انعطاف‌پذیری و امکانات خود انطباقی‌اش مطالعه کنیم. ثانیاً این شیوه شاید بیش از آنکه یک شیوه نظری و توصیفی باشد، و کارکرد توضیحی داشته باشد، مجموعه‌ای از عناصر پیش‌بینی شده و هدایت شده خواهد بود.

بنابراین شاید بتوان تحلیل سامانه‌ای را به عنوان روش فهم بهتر مطالب مورد استفاده قرار داد، تا یک نظریه صرف. به‌خصوص اینکه مهم‌ترین هدف جامعه‌شناسی هم روشن کردن شکل‌های اجتماعی عینی است، تا مجموعه اعضای روشنفکر آن بتوانند مشاهدات خود را منظم سازند، تا جامعه را در شکل‌های مختلف تفسیر و تحلیل کنند.

با وجود این، ما در این جا با چالش‌هایی هم مواجهیم. اولین چالش انطباق نظریه و تجربه است. مسلماً در مطالعات تجربی وقتی داده‌ها زیاد و پراکنده باشند، نمی‌توانیم به آسانی آنها را در چهارچوب یک نظریه بگنجانیم، یا برعکس چهارچوب نظری وقتی می‌تواند بر داده‌های تجربی منطبق شود که روی داده‌ها در سطح محدودی کار شده باشد. زیرا هر چه تعداد داده‌ها بیشتر شود، زاویه تفاوت‌ها و چندگانگی‌ها در مطالعات اجتماعی بیشتر خواهد شد، به‌گونه‌ای که به هیچ وجه نمی‌تواند در چهارچوب یک دیدگاه نظری بگنجد بلکه خودمکتبی است که باید از زوایا و دیدگاه‌های مختلف مورد کنکاش

و مطالعه قرار گیرد. چالش دیگر باز بودن سامانه‌ها، بالاخص سامانه‌های اجتماعی است، که بسیار وسیع و غیر قابل تصور است و هیچ حد و حدودی را نمی‌توان بر آن تصور کرد. این است که محقق جامعه‌شناس که می‌خواهد در تحلیل سامانه اجتماعی به شیوه سامانه‌ای تحقیق و تفسیر و مطالعه کند ناگزیر خواهد بود در یک جایی تأثیرات لایتناهی سامانه‌های دیگر بر آن را نادیده بگیرد یا آنها را ثابت فرض کند. به عبارت دیگر محقق همیشه نیازمند تحدید سامانه‌ای است که خود به باز بودن آن اذعان دارد. یعنی اجبار پژوهشگر در تحلیل پاره‌ای از موارد سامانه‌ای که او را به نادیده گرفتن یک پیکره اجتماعی یا یک زیرسامانه اجتماعی از یک کل منسجم، سیستماتیک و یکپارچه اجتماعی هدایت می‌کند. در نتیجه این خطر همیشه وجود دارد که سامانه اجتماعی را از ریشه اصلی‌اش جدا سازد. به عبارت دیگر فهم ساده به هم وابستگی که برای تحلیل سامانه‌ای الزامی است، ما را ناگزیر می‌سازد تا از میان ارتباطات مختلف حاکم پاره‌ای از آنها را انتخاب کنیم. یعنی پذیرش پاره‌ای تعدیلات در مقایسه با مطالعه جامع سامانه‌ای.

البته سامانه‌سازی به‌طور عام یا سازماندهی در نظام اجتماعی به‌طور خاص، علاوه بر اثرات کارکردی وسیع و عظیمی که دارد، خود به نوعی می‌تواند تضمینی باشد، برای فراموش نشدن پاره‌ای از عناصر

مهم مسأله مورد بررسی. اما چنین تحلیلی ما را به سوی ارجحیت دادن به یکی از عوامل همگون سامانه هدایت می‌کند. یعنی توجه به کارکرد کلی سامانه باعث نادیده گرفتن و یا بی‌توجهی به دیگر کارکردهای خاصی است که از زیر سامانه‌های دیگر آن حاصل می‌شود.

بنابراین همگونی اجزای سامانه باید در جای دیگری جستجو و پیدا شود. زیرا یک سامانه اجتماعی یعنی یک سازمان، کاملاً متفاوت از یک سامانه فیزیکی یا مکانیکی است. سامانه‌های اجتماعی، سامانه‌هایی بازند که می‌توانند تحت تأثیر شدید عوامل خارجی قرار گیرند. پس در این سامانه‌ها علاوه بر شکل‌دهی دقیق و قانونمند ارتباطات بین اجزا، و اعضا باید همیشه و در همه وقت عوامل ناهمگونی و بی‌سازمانی مورد بررسی، مطالعه، تحقیق یا نهایتاً پیش‌بینی قرار گیرند.

تحلیل سامانه‌ای خواه ناخواه ما را در مسیر علمی قرار می‌دهد. روش علمی نباید و اصلاً نمی‌تواند در یک موجودیت عینی خلاصه شود، بلکه همان‌طوری که ایو بارل عنوان می‌کند:

«آنچه هست همیشه جایی برای انتخاب آنچه می‌توانست باشد باقی می‌گذارد. موجودیت حاکم همیشه یک نوع از انواع موجودیت‌های بالقوه و پتانسیلی است که می‌توانستند باشند.»

(Y-Barel1973)

مطالعه امکانات بالقوه جزئی از روش علمی است، زیرا چنین مطالعه‌ای به ما اجازه می‌دهد دیدی روشن‌تر و توجیه‌پذیرتر از موجودیت حاکم داشته باشیم. این درک دقیق آنچه وجود دارد، امکان شناخت امکانات بالقوه‌ای را که در حال حاضر موجودیت عینی ندارند، فراهم می‌سازد. این است که دقیقاً مطالعه سامانه‌ای به تحلیل شرایط بالقوه گره خورده است. اکنون علوم اجتماعی بیش از هر زمان دیگری قادر است پاسخگوی سئوالات و سازوکارهای جوامع امروز باشد، حتی اگر این علوم نشان دهند که نارسایی‌های حاکم بر جامعه چنین مشاهداتی را در حوزه نظری نسبتاً یگانه‌ای دامن زده‌اند. با وجود این، چنین انتظارات مطالعاتی تا حدودی از اشکال مختلف جامعه ناشی می‌شود تا آنجا که بازیگران اجتماعی در نتیجه پیشرفت امکانات رسانه‌ای و نشر سریع اطلاعات (رسانه‌های دیجیتالی) بسیار سریع تحت تأثیر قرار می‌گیرند. مسأله‌ای که امروز کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد. این است که شیوه تحلیل باید محدودیت‌های خاص خود را از جهت حداقل وابستگی‌اش به ایدئولوژی‌های نظری بپذیرد. یعنی از افتادن در فلسفه اجتماعی حاکم در قرن نوزدهم و بیستم و همچنین در پاره‌ای از آینده‌سازی‌های غیر علمی اجتناب کند.

به علاوه در دورنمای اجتماعی باید شیوه تحلیل چندگانه و

عمیق روی مجموعه و یا زیرمجموعه‌های همگون تقویت شود. این اشکال مجموعه‌ها یا زیرمجموعه‌ها دقیقاً می‌توانند از طریق تحلیل سامانه ساخته شوند. در نهایت تحلیل سامانه یک سازه اجتماعی در آینده باید روی مسائل ذیل تأکید کند.

- ۱- روابط و وابستگی‌های متقابل و شدید بین متغیرها
- ۲- طبقه‌بندی این همبستگی‌ها، زیرا به نظر می‌رسد که در سامانه‌های اجتماعی کنش‌های متقابلی از نوع خطی، غیر خطی، دینامیکی و سیبرنتیکی و غیره مشاهده شود.
- ۳- اندازه‌گیری کنش‌های متقابل از نظر شدت یا تأخیر فاز حاکم و ناشی از کنش
- ۴- مشاهده بی‌حسی و مقاومت به بعضی از عناصر یا متغیرهای مربوط به کنش و عکس‌العمل‌های همگرا یا واگرا در مقابل آن کنش
- ۵- نقد و بررسی سامانه‌ای با تأکید بر نظر به شیوه‌ای عینی به ویژه با انتخاب متغیرهای راهبردی.

بنابراین تحلیل سامانه‌ای را نباید آبر نظریه‌ای تلقی کرد که قادر است به سنتز عظیمی از علوم انسانی دست یابد. بلکه چنین تحلیلی بیشتر مجموعه‌ای از روش‌های کاربردی است که ناشناخته‌هایش بسیار زیاد و متنوعند.

شاید تحلیل سامانه‌ای جامعه وسیله‌ای باشد برای تبیین بهتر داده‌ها در یک نظریه‌پردازی تحلیلی. نظریه‌ای که می‌تواند رابطه بین اجزا و قسمت‌های مختلف یک سامانه را بررسی، نقد و بازبینی کند تا از این طریق کارکردهای آن را افزایش و به حداکثر ممکن ارتقا دهد. نظریه‌ای که می‌تواند رابطه بین توسعه یک جزء یا یک زیرمجموعه از یک سامانه را با توسعه، تحول یا دگرگونی کل سامانه نمایان سازد. مثلاً می‌تواند رابطه بین توسعه منطقه‌ای را با توسعه کل یک جامعه و ارتباط سامانه‌ای که بین آنها برقرار است نشان دهد.

در اینجا کلمه سامانه به معنای مجموعه وسایل و منابع، اعم از انسانی و غیر انسانی است که در خدمت دستیابی به یک هدف معین یا احراز یک کارکرد پیش‌بینی شده و معین هستند.

تأکید متدلوزی مارکسیستی روی تضاد است. یعنی نیروی محرکه جامعه برای دگرگونی و تغییر را تضاد می‌داند. در حالی که جامعه‌شناسی ارگانیزاسیون‌یسم بر روی تعادل تأکید دارد. در اینجا جامعه را سامانه‌ای می‌دانیم که برای حرکت و بقایش همیشه ناگزیر به حفظ تعادل خود است، و هر از گاهی که این تعادل را از دست می‌دهد، برای برگرداندن آن از طریق نیروهای درونی و بیرونی به تکاپو می‌افتد تا تعادل را به سوی خود برگرداند، وگرنه محکوم به فناست، و این عامل حرکت و دگرگونی جامعه است. سامانه‌ها از

بی‌تعادلی گریزانند، زیرا بی‌تعادلی آنها را به سوی مرگ و نیستی می‌کشاند. پس برای ثبات و حفظ این تعادل می‌جنگند و گاهی با هرگونه تغییری مبارزه می‌کنند و آن‌را پس می‌زنند، یا برعکس برای دستیابی به تعادلی جدید دگرگونی می‌پذیرند. و ناگزیر از سازش و انعطاف‌پذیری ساختاری می‌شوند.

به هر حال متدلوژی سامانه‌ای بر روی فرضیه‌های اولیه زیر استوار است.

- ۱- تأکید روی رابطه بین عناصر به عنوان داده‌های اولیه و نه به عنوان عناصری مجرد و غیر وابسته
 - ۲- درک سامانه به عنوان یک تمامیت و کلیت
 - ۳- منطق ارتباط بین جزء و کل
 - ۴- اهمیت قائل شدن برای چندگانگی سطوح
 - ۵- اعلام نامکفی بودن متدهای تحلیل و تحقیق از شیوه صرفاً سامانه‌ای و امکان به کارگیری تحلیل نظری علی (علت و معلولی) با توجه به نیاز علوم اجتماعی
- به هر حال نظریه سامانه باید بتواند نظریه‌های جامعه‌شناسی سازشی یا تعادل را با نظریه‌های جامعه‌شناسی تضاد در هم بیامیزد. حتی اگر این ادغام مسأله غامضی ایجاد کند. (J. c. Lugan، ص ۶۳)
- از نظر ما جنبه مثبت دیگر دیدگاه یادشده:

- ظرفیت آمیزش بین رشته‌ای است، یعنی تحلیل سامانه‌ای قادر است در زمانی نه چندان دور کلیه علوم را به هم پیوند دهد. به هر حال دیدگاه سامانه‌ای ما را ناگزیر می‌سازد که به حوزه‌های سایر علوم اجتماعی نیز توجه داشته باشیم تا امکان پیشرفت در خود آن حوزه فراهم شود.

بنابراین اگر جامعه را از دید وسیع سامانه‌ای تحلیل کنیم، قادر خواهیم بود به بسیاری از اختلاف نظرها و تعصبات نظری حاکم در جامعه‌شناسی و سایر علوم نظری پایان دهیم. فرهنگ‌شناسان با تعصب نظری به رشته تخصصی خود، فریاد سر می‌دهند که ریشه تمام مسائل و نارسایی‌های حاکم در جامعه، عوامل فرهنگی است، و اگر معضلات و نارسایی‌های فرهنگی حل شوند، جامعه‌ای خواهیم داشت، کارآمد، پیشرفته، سعادتمند و توسعه یافته. اقتصاددانان نیز ریشه تمامی نارسایی‌های موجود در جامعه را تنها در اقتصاد آن می‌بینند و عنوان می‌کنند که اگر مسایل اقتصادی در جامعه حل شود، جامعه‌ای خوشبخت و سعادتمند خواهیم داشت. زیرا اقتصاد خود به تنهایی مسائل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه را رفع و رجوع خواهد کرد. سیاسیون اولویت را در فعالیت‌های سیاسی می‌دانند و ریشه تمام نارسایی‌های جامعه را در نابخردی سیاستمداران و

دست‌اندرکاران سیاسی جامعه جستجو می‌کنند. روان‌شناسان نیز ریشهٔ معضلات را در رفتارهای فردی می‌بینند و معتقدند که اگر رفتارهای فردی تغییر کنند، جامعه تغییر خواهد کرد. از اینها که بگذریم باز در میان مدعیان هر یک از این حوزه‌ها تضاد و دوگانگی فکری و تشتت نظری مشاهده می‌شود. مثلاً کارکردگرایان را در مقابل ساختارگرایان و بالعکس مشاهده می‌کنیم. یکی دین را عامل پیشرفت می‌داند، دیگری بی‌دینی را. یکی پول را می‌ستاید، دیگری وجود و موجودیت انسان را اصل می‌داند. یکی عقل را اصل می‌داند و دیگری حس را. حکایت ما حکایت تجسم تصویر پیل است در میان جماعت کوران (یا در محیطی تاریک) که هر کسی به فراخور جایگاه خود آن را به گونه‌ای توصیف و روایت می‌کند، و به نظر می‌رسد که توصیف همهٔ آنها در تبیین آن جزء کوچکِ لمس شده درست است، در حالی که هیچ کدام‌شان پیل را در کلیت وجودی خودش ندیده و نه فهمیده‌اند.

فصل یکم

تعریف سامانه (مفهوم نظری سامانه)

تعریف سامانه (سیستم)

سامانه را می‌توان به دو گونه بسیار کلی، گسترده و ذهنی یا بسیار جزئی و بسیط تعریف کرد.

۱- تعریف کلی و ذهنی

سامانه عبارت است از مجموعه اجزایی که هر یک می‌توانند در وضعیت‌های ارتباطی متنوع و مختلفی قرار گیرند. هر یک از این اشکال ارتباطی که اجزا به خود می‌گیرند، ساختار سامانه را تشکیل می‌دهد، و هر ساختار کارکرد معینی را ایجاد می‌کند. لذا تغییر وضعیت اجزا قابل بررسی و اندازه‌گیری است. یعنی می‌توان اجزای سامانه را به عنوان متغیر در یکی از موقعیت‌های خاص مورد مطالعه

قرار داد. بنابراین وضعیت سامانه در هر زمانی بستگی به نحوه ارتباط بین اجزا و میزان پیچیدگی و قانونمندی‌های حاکم بر روابط بین اجزا آن دارد، نه ارزشمندی ذاتی آنها.

چنین تعریفی از سامانه در عین ذهنی بودن بیشتر جنبه عملی دارد. یعنی درحقیقت محقق است که تصمیم می‌گیرد این یا آن متغیر را در سامانه مورد بررسی خود بگنجاند، یا چنین و چنان متغیری را در آن نادیده بگیرد. چنین انتخابی مسلماً بستگی به هدف‌های تحقیق دارد. در این جا است که مطالعه سامانه محقق را قادر می‌سازد به بررسی کارکردی جوامعی بپردازد که وجود خارجی ندارند و کاملاً غیر عینی و ذهنی هستند. او می‌تواند به سازماندهی سامانه‌های اجتماعی بپردازد که پاره‌ای از اجزای جوامع خاص در آنها وجود ندارد و یا متغیرهایی در آنها به صورت نرم‌افزاری گنجانده شود که در جوامع کنونی حضور عینی ندارند.

۲- تعریف جزئی و عینی

در اینجا سامانه مجموعه‌ای از اجزای به هم پیوسته و به هم وابسته‌ای است که دارای ارتباط هماهنگ، منطقی، عقلایی و قانونمندند.

نکات زیادی در این تعریف کوتاه نهفته است. مثلاً پیوستگی،

وابستگی، هماهنگی و قانونمندی در روابط بین اجزاء که همه آنها در حقیقت می‌توانند شرط وجودی سامانه‌ها باشند. به عبارت دیگر هر یک از این شروط غایب باشد، وجود عینی و حقیقی سامانه زیر سؤال می‌رود، نفی می‌شود یا ناقص خواهد بود. پس هیچ سامانه‌ای اعم از اجتماعی یا غیر اجتماعی (فیزیکی، طبیعی، مکانیکی، الکترونیکی، هسته‌ای و...) شکل نخواهد گرفت. مگر اینکه بین اجزای آن علاوه بر همبستگی و پیوستگی، ارتباطی منطقی، عقلایی، قانونمند و هماهنگ برقرار باشد.

- شروط وجودی سامانه‌ها

هر سامانه‌ای برای اینکه شکل بگیرد، موجودیت حقیقی و عینی بیابد و کارکرد داشته باشد، باید سه شرط زیراتأمین کند:

۱- ارتباط

۲- همبستگی

۳- وابستگی

- شرط اول: وجود ارتباط بین اجزا

ارتباط یعنی اتصالات حقیقی، عینی، فیزیکی یا ذهنی و مجازی که بین اجزای سامانه برقرار می‌شود. هیچ سامانه‌ای نمی‌تواند بدون

ارتباط بین عناصر تشکیل دهنده اش وجود خارجی داشته باشد. ارتباط مهم ترین عاملی است که سامانه را شکل می دهد. سامانه با قطع هر ارتباطی یا کاملاً از بین می رود یا از کارکرد خود باز می ماند. مثلاً در سامانه سازواره بدن انسان اگر ارتباط بین مغز و قلب قطع شود، سامانه منهدم می شود و از هم می پاشد. یا یک سامانه مکانیکی نمی تواند وجود داشته باشد، بدون اینکه ارتباط قانونمندی بین اجزای آن برقرار شده باشد. مثلاً یک خودرو را نمی توان بدون برقراری ارتباط بین سیستم سوخت رسانی و برق رسانی، بین شمع ها و دلکو، بین جعبه فرمان و چرخ ها و یا چرخ ها و ترمز و غیره، بسازیم و به حرکت در آوریم، در آن بنشینیم و با اطمینان و ایمنی کامل با سرعتی بیش از یکصد کیلومتر راه بپیماییم. مسلماً هرگونه ارتباطی در این سامانه مکانیکی قطع شود، خودرو از کار می افتد، یا اختلال در کارکردهایش به وجود می آید و جان و مال سرنشینانش را تهدید می کند.

سامانه های اجتماعی نیز از این امر مستثنی نیستند. وجود آنها نیز وابسته به ارتباطات حقیقی، عینی یا مجازی و الکترونیکی است که بین اجزای آن چه مادی و چه انسانی برقرار می شود. در آنها تقسیم کار صورت می گیرد، ساختار می یابند و کارکردهای خاص خود را دارند.

- اصول حاکم بر روابط درونی سامانه‌ها

آیا هرگونه ارتباطی می‌تواند سامانه‌ای را شکل دهد؟ به عبارت دیگر چه اصولی باید بر روابط بین اجزای سامانه حاکم باشد تا سامانه کارکرد، بازخورد و تداوم داشته باشد؟ در چگونگی روابط بین اجزا لازم است که سه اصل حاکم باشد.

الف- اصل قانونمندی

ب- اصل هماهنگی

ج- اصل منطق و عقلانیت

الف- اصل اول: قانونمندی

منظور از قانون و یا قانونمندی صرفاً قانونمندی‌های علمی است و نه قوانین حقوقی مصوبه مجلس، دولت و یا هر نهاد رسمی قانونگذار دیگر. چرا که قوانین حقوقی صرفاً میثاق و یا قراردادهای اجتماعی هستند که توسط نمایندگان، و یا قانونگذاران به فراخور زمان و مکان و بنا بر ضرورت بسته می‌شوند. این قوانین بنابر خواست و اراده قانونگذاران شکل می‌گیرند و جنبه علمی ندارند. در حالیکه قانون یا قانونمندی‌های علمی به معنای رابطه محکم و اثبات شده‌ای است که بین دو متغیر وجود دارد. تمام علوم در پی کشف

قانونمندی‌های خود هستند. محققان با استفاده از روش تحقیق علمی به اثبات فرضیه‌ها و کشف قانونمندی‌های حاکم در رشته‌های مختلف علمی می‌پردازند. علم بخشی از شناخت انسان است که دارای قانونمندی، انتظام و روش تحقیق است. پس داشتن قانونمندی شرط وجودی هر رشته علمی است. با کشف قانونمندی‌های جدید است که دامنه یک علم گسترش می‌یابد. انسان از طریق شناخت و کشف قانونمندی‌های حاکم بر علوم قادر است تغییر و کنترل پدیده‌های هستی را اعم از فیزیکی، طبیعی، ارگانیکی، اقتصادی و اجتماعی در اختیار گیرد. مثلاً وقتی در فیزیک کشف می‌کند که بین میزان دما، و انبساط اجسام رابطه وجود دارد، قادر است با کم و زیاد کردن میزان متغیر مستقل، یعنی دما حجم یک گوی فلزی را تغییر دهد. یا وقتی در اقتصاد کشف می‌کند که بین میزان تقاضا با قیمت رابطه وجود دارد، می‌تواند با کم و زیاد کردن قیمت کالا، بر روی میزان تقاضا اثر بگذارد. همین‌طور وقتی در جامعه‌شناسی کشف می‌شود که بین میزان جرم و جنایت در جامعه با میزان بیکاری رابطه وجود دارد، قادر خواهد بود از طریق بالا بردن سطح اشتغال و کم کردن میزان بیکاری، بر میزان جرم و جنایت در جامعه تأثیر بگذارد. انسان از طریق علم، و کشف قانونمندی‌ها قادر خواهد بود کنترل و هدایت تمام پدیده‌های هستی را در اختیار گیرد. در این جا است که باید گفت رسد آدمی به

جایی که به جز خدا نبیند! مرز بین جبر و اختیار انسان را در طبیعت و جامعه میزان تسلط و شناخت او از قانونمندی‌های حاکم در جهان مادی و غیر مادی تعیین می‌کند.

قوانین علمی خارج از خواست و اراده ما یعنی چه بخواهیم و چه نخواهیم، وجود دارند. اینها حاکم بر نظام هستی اعم از طبیعت و جامعه هستند، و انسانها برای تسلط بر مقدرات هستی‌شان ناگزیرند آنها را کشف کنند، و به کار گیرند.

ارتباط بین اجزا در سامانه‌ها نمی‌تواند بدون توجه و به‌کارگیری دقیق قانونمندی‌های حاکم در علوم صورت گیرد. مثلاً اگر ما با قانون پاسکال آشنا نباشیم، و رابطه بین تأثیر فشار بر روی یک نقطه از مایع را بر سایر قسمت‌های آن مایع در یک فضای بسته ندانیم، هرگز قادر نخواهیم بود ترمز روغنی خودرو را بسازیم یا موفق به ساختن جکی شویم که آن را از زمین بلند کند.

یا اگر ندانیم که بین میزان دما و نقطه جوش اجسام چه ارتباطی وجود دارد، قادر به ساختن ترموستات که مورد استفاده زیادی در سامانه‌های مکانیکی و حرارتی دارند، نیستیم. البته در هر سامانه‌ای شبکه‌ای از ارتباطات وجود دارد که هر یک عهده‌دار نظم بخشی و هدایت قسمت یا حتی جزیی از سامانه هستند. پس لازم است مجموعه‌ای از قانونمندی‌ها بر بخش‌های مختلف سامانه حاکم باشد.

مثلاً در سامانه مکانیکی خودرو که مورد مثال ما بود مجموعه‌ای از قانونمندی‌های مکانیکی، فیزیکی، شیمیایی، الکترونیکی و... در قسمت‌های مختلف به کار گرفته شده است. یک سامانه اقتصادی در یک جامعه آزاد نیز از قانونمندی‌های اقتصاد سرمایه‌داری تبعیت می‌کند. پس هیچ‌کس قادر نیست بدون استفاده و به‌کارگیری این قانونمندی‌ها، اقتصاد جامعه را به سامان برساند یا هدایت کند. در یک سامانه اقتصادی زمانی قادر خواهیم بود سیستم قیمت‌ها را تنظیم کنیم که رابطه بین کشش تقاضا با میزان درآمد تولیدکنندگان را بدانیم و آن را به کار گیریم. در غیر این صورت سامانه‌ای بی‌سامان خواهیم داشت. یعنی در حالی که تولیدکنندگان انگیزه تولید دارند و تولید زیاد و انباشته‌ای را تحویل جامعه می‌دهند، متضرر، ورشکست و از چرخه تولید خارج می‌شوند، یا اگر رابطه بین تورم و میزان نقدینگی را ندانیم و نخواهیم از آن در جهت تنظیم سامانه پولی جامعه استفاده کنیم، چه بسا دولت برای حل مشکل پرداخت‌های خود از طریق بانک مرکزی، نقدینگی را در جامعه بالا ببرد و تورم و گرانی سرسام‌آور را در سامانه اقتصادی دامن زند، و در نتیجه بحران و نارسایی و به هم ریختن سامانه تولید را بر جامعه تحمیل کند. ما در جهان واقع به‌ویژه در جوامع جهان سوم به موارد و سیاست‌گذاری‌های اقتصادی زیادی برمی‌خوریم که در نتیجه عدم آشنایی دولت‌ها با قانونمندی‌های

اقتصادی، بحران‌های شدید و وحشتناکی بر جامعه تحمیل شده است. اقتصاد سرمایه‌داری برخلاف جامعه مبتنی بر اقتصاد معیشتی اولیه، اقتصاد بسیار بی‌رحم و قانونمندی است که عدم آشنایی به آنها و یا اهمال در تحقیق و مطالعه برای پی بردن به آنها می‌تواند باعث نابودی و انهدام نظام اقتصادی جامعه شده، و فقر، بدبختی، جرم و جنایت به ارمغان بیاورد و بر جامعه تحمیل کند. اداره و هدایت سامانه‌های اجتماعی و اقتصادی در جهان امروز نمی‌تواند تنها بر پایه افکار خیراندیشانه یا ساده‌لوحانه باشد. جهان امروز جهان قانونمندی است، که اگر شناخته نشود و نادیده بماند، می‌تواند باعث تیره‌بختی، وابستگی، حقارت و بدبختی ملت‌ها شود.

تفاوت بین سامانه‌های غیر اجتماعی چون فیزیکی، مکانیکی، طبیعی و ارگانیکی با اجتماعی و اقتصادی در این است که سامانه‌های گروه اول کاملاً ملموس و کارکردهایشان کاملاً مشهود و قابل اندازه‌گیری است. در این گروه کاملاً مشهود است که سامانه کار می‌کند، یا در عملکرد کل و یا یکی از قسمت‌هایش اختلال وجود دارد، یا اصلاً کار نمی‌کند. یک راننده باتجربه همین که صدای ناهنجار خودرویش را می‌شنود به اختلال حاکم در سامانه آن پی می‌برد. یک انسان با بروز اولین علامت مرض و بیماری به نابسامانی یا اختلال سامانه بدن خود پی می‌برد. در حالی که در سامانه‌های گروه دوم

ممکن است نوعی از بی‌سامانی و نابهنجاری مدت‌ها بر جامعه تحمیل شده باشد، بدون اینکه به فکر مسئولان برسد که آن را ساماندهی بکنند. و جالب است که اغلب این مسئولان به عنوان ناجیان و اندیشمندان خردمند جامعه مورد تشویق و اکرام مردم قرار می‌گیرند. مردم هم فکر می‌کنند همین است که باید باشد، و اغلب هم خودشان را مسئول می‌دانند. مثلاً بیکار، بیکاری‌اش را ناشی از عدم توانایی‌اش در کاریابی، بیمار ناشی از سهل‌انگاری شخصی و... می‌دانند.

البته اگرچه عوامل فردی و روان‌شناختی را نمی‌توان در وضعیت خاصی که برای آحاد جامعه به‌وجود می‌آید، بی‌تأثیر و یا کم‌تأثیر دانست، اما بدون شک در اغلب موارد چنانچه سامانه اقتصادی و اجتماعی جامعه به سامان شود، بسیاری از نارسایی‌هایی که بشر دست به گریبان آنهاست، حل خواهند شد.

بنابراین در شکل‌گیری سامانه‌های اجتماعی هم باید شبکه‌ای از ارتباطات را مدنظر داشت، و در نتیجه به مجموعه‌ای از قانونمندی‌ها در شکل‌گیری آنها توجه کرد. یعنی هم قانونمندی‌های اقتصادی هم قانونمندی‌های اجتماعی، روان‌شناختی و مدیریت و غیره.

قانونمندی‌های حاکم در سامانه‌ها تعیین‌کننده جبری است که بر کلیه اجزای آنها تحمیل و اعمال می‌شود. یعنی در سامانه اجتماعی جامعه رفتار اجتماعی، حرکات و کلیه مقدرات اجتماعی با توجه به

ارزش‌ها، پایگاه و نقشی که فرد در جامعه ایفا می‌کند بر او تحمیل می‌شود، و او کم و بیش همان می‌شود که از او انتظار دارند، در دیگر سامانه‌ها نیز اجزا از قانونمندی‌های حاکم در درون سامانه تبعیت می‌کنند.

در سامانه اجتماعی جامعه فرد تعیین نمی‌کند که در کدام خانواده، طبقه اجتماعی، کاست، و با چه مناسبات اجتماعی متولد شود. او در جامعه‌ای چشم به دنیا می‌گشاید که قبلاً شیوه تولید، مناسبات طبقاتی، ارزش‌ها، هنجارها و فرهنگ اجتماعی در آن شکل گرفته است، و او چندان نقشی در شکل‌گیری آنها ندارد. در حالی که ناگزیر است از تمامی قانونمندی‌های اجتماعی تبعیت کند. اگر او در یک نظام طبقاتی برده‌داری، برده متولد شده است، ناگزیر خواهد بود از کلیه اصول، سنت‌ها، آداب، رسوم و به طور کلی فرهنگ اجتماعی حاکم در جامعه برده‌داری تبعیت کند. انسانها همچون چرخ دنده‌های یک سامانه مکانیکی هستند که چگونگی چرخش را خود تعیین نمی‌کنند، بلکه روابط بین پیچ و مهره‌ها با منبع انرژی، تعیین‌کننده چگونگی حرکت آنهاست. پس قانونمندی‌های حاکم در سامانه تعیین‌کننده روابط حاکم بین اجزای آن است، و در نتیجه این ساختار اجتماعی است که کارکرد را بر سامانه تحمیل می‌کند.

با وجود این قانونمندی موجود در سامانه‌های طبیعی و

اجتماعی که ساختارهایی کلان دارند، با سامانه‌های مصنوعی همچون سامانه‌های مکانیکی، فیزیکی، شیمیایی، یا سازمان‌های اقتصادی و اجتماعی چون سازمان‌های اجتماعی اختیاری، احزاب، دولت‌ها و غیره، یک تفاوت اساسی دارند، و آن اینکه در سازمان‌های کلان، قانون مقدم بر ساختار است. یعنی ساختار با تبعیت از قانونمندی‌های طبیعی شکل می‌گیرد، در حالی‌که در سامانه‌های مصنوعی ساختار مقدم بر قانون است. یعنی فیزیکدان ساختار را با شناخت قوانین فیزیکی، مکانیسین با توجه به قوانین مکانیکی، و مدیر با شناخت قوانین حاکم بر روابط انسانی شکل می‌دهد.

سازمان‌های اداری اگرچه سامانه‌هایی اجتماعی به حساب می‌آیند، ساختار آنها با ساختار کلانی چون جامعه کاملاً متفاوت است. زیرا روابط و قانونمندی‌های حاکم بر سازمان‌ها را برنامه‌ریزان و مدیران شکل می‌دهند، و از این نظر سامانه‌هایی مصنوعی به حساب می‌آیند، در حالی‌که قانونمندی‌های حاکم در جامعه را هیچ کس تعیین نمی‌کند، بلکه آنها با توجه به شیوه تولید، و نظام طبقاتی حاکم، بیشتر خودبه‌خودی هستند، و بر مقدرات و اراده‌آحاد جامعه تحمیل می‌شوند. البته نظرات و ایده‌آل‌های فیلسوفان و اندیشمندان اجتماعی در یک زمان معین می‌تواند در درازمدت بر روابط اجتماعی حاکم اثر گذاشته، و قانونمندی‌های جدیدی بر سامانه اجتماعی جامعه تحمیل

کند، و باعث دگرگونی و تحول جامعه شود، اما در کوتاه‌مدت حتی همین فیلسوفان و صاحب‌نظران اجتماعی نیز به عنوان عضو و جزیی از اجزای جامعه ناگزیرند از قانونمندی‌هایی تبعیت کنند که خود نقش چندانی در شکل‌گیری آنها نداشته‌اند. به عنوان مثال مارکس و یا قبل از او افلاطون درحالی نظریه جامعه بدون طبقه را در جامعه طبقاتی ارائه می‌دهند، که در تمام طول عمرشان ناگزیرند از قانونمندی‌ها و فرهنگ حاکم بر آن جوامع طبقاتی خود تبعیت کنند.

در سامانه‌های مصنوعی چون مکانیکی، فیزیکی، سایبرنتیکی، همچنین سازمان‌های اداری، تولیدی که ساخته دست بشرند، قانونمندی در روابط می‌تواند به وسیله سازنده یا مبدع به کار گرفته شود. مثلاً وقتی انسان قوانین حاکم بر سیالات و جامدات را کشف می‌کند، با استفاده از این قوانین اقدام به ابداع، تولید، یا خلق مصنوعات خود می‌کند. در حالی که در پیکره‌های طبیعی و ارگانیکی حاکم در جهان هستی، او نقشی یا نقش چندانی در روابط قانونمند آنها ندارد. به عبارت دیگر او در مقابل طبیعت و جامعه که صورت‌های کلانی از سامانه‌ها هستند به صورت کاملاً انفعالی عمل می‌کند، و صرفاً به مطالعه و کشف قانونمندی‌های حاکم در درون آنها می‌پردازد، تا بلکه بتواند آن قانونمندی‌های اکتشافی را در راه ساخت، تغییر یا دگرگونی آن سامانه‌ها به کار گیرد.

مثلاً انسان در ابتدا با سامانه ارگانیکی ناشناخته بدن انسان مواجه است، و پس از مطالعه و بررسی دقیق علمی و درک روابط بین اجزای آن پی به قوانینی برده است که طبیعت در درون ساختار آن به ودیعه گذاشته است. جامعه نیز در ابتدا ارتباطات ساختاری ناشناخته‌ای دارد، که باید مورد مطالعه قرار گیرند، تا بتوانیم از طریق یا به کمک این قانونمندی‌های ارتباطی برای تغییر، تحول و یا دگرگونی آن اقدام کنیم. زیرا انسان غالباً در درون ساختار اجتماعی خاصی متولد می‌شود که قبلاً طی سالها ساخته و پرداخته شده است. او در جامعه‌ای متولد می‌شود که شیوه تولید معینی دارد. این شیوه تولید، نظام طبقاتی خاصی را تحمیل کرده، و هر نظام طبقاتی چگونگی و شکل ارتباطات اجتماعی درون و بیرون طبقات را در جامعه تعیین کرده است. بنابراین محقق جامعه‌شناس ناگزیر است به مطالعه روابط قانونمند ارتباطاتی بپردازد که قبلاً در فرهنگ اجتماعی ساخته و پرداخته شده‌اند. او به مطالعه، شناخت و نقد آنها می‌پردازد.

البته وجود قانونمندی در درون روابط اجتماعی حاکم در یک جامعه معین به معنای درستی، عقلایی و حتی منطقی بودن آنها نیست. این روابط واقعیت‌هایی هستند که ممکن است حتی با عقلانیت حاکم فاصله عمیقی داشته باشند. مثلاً هرگز نمی‌توان روابط بین متغیرها یا به عبارت دیگر قانونمندی‌های حاکم بر یک نظام برده‌داری را درست و

عقلایی بدانیم. اما به هر حال جامعه‌شناس آنها را نه به عنوان عقلانیت حاکم، بلکه به عنوان واقعیت حاکم مطالعه می‌کند. به عبارت دیگر، او روابط بین اجزا یا اعضای درونی سامانه و کل الزامات اجتماعی ناشی از ساختار آنها نه به عنوان قانونمندی‌های منطقی و برحق، بلکه به صورت واقعیات اجتماعی حاکم مطالعه می‌کند، تا با استفاده از آنها اقدام به تغییر یا حذف‌شان کند. مسلماً نقد و تغییر این روابط قانونمند کار ساده‌ای نیست. چون مردم و به ویژه قدرت حاکمه آنها را به عنوان هنجارها و شیوه‌های حاکم و متداول پذیرفته‌اند، و نافرمانی از آنها را به منزله بی‌نظمی و عامل برهم زنده انتظام جامعه می‌دانند.

ب- اصل دوم: هماهنگی

هماهنگی بین اجزاء اصل دیگری است که باید برای سازمان‌دهی یک سامانه مدنظر داشت. اگر زمان جرقه‌زدن شمع با زمان احتراق و انفجار گاز بنزین در خودرو هماهنگ نباشند، هرگز روشن نمی‌شود. در یک سازواره زنده انسانی اگر زمان بلعیدن غذا با زمان بسته شدن راه نای هماهنگ نباشد خفگی و مرگ در پی دارد، یا زمان دم و بازدم با ریتم ضربان قلب و باز و بسته شدن دهلیزهای قلب و بسیاری دیگر که همگی برای حفظ و تعادل سامانه لازم و ضروری‌اند.

بنابراین در سامانه‌های بیولوژیکی عوامل درونی و بیرونی زیادی می‌توانند باعث هماهنگی و یا برعکس ناهماهنگی آنها شوند. عوامل مختلف جسمی و روانی چون مواد مورد تغذیه، برخوردها و عوامل ایجاد استرس‌ها و مشکلات روانی و غیره که تماماً می‌توانند موجب هماهنگی و یا ناهماهنگی یک سامانه ارگانیکی شوند. اهمیت وجود هماهنگی در بین عملکردها و فعالیت زیرسامانه‌های یک سامانه اجتماعی نیز کمتر از سامانه‌های مکانیکی و طبیعی نیست.

در سامانه‌های بسته یا نسبتاً بسته‌ای چون سامانه‌های مکانیکی و شیمیایی، فیزیکی عوامل ناهماهنگی بسیار کمتر از سامانه‌های باز است. زیرا ارتباطات اجزای آنها بیشتر درونی است، و عوامل خارج چندان تأثیری در حرکت و کارکردهای‌شان ندارند. اما در سامانه‌های کلانی چون جامعه یا ارگانیکی که سامانه‌های کاملاً بازی هستند، عوامل بیرونی می‌توانند بر شکل‌گیری ساختار و کارکردهای‌شان بسیار موثر باشند. یعنی عوامل هماهنگی یا برعکس ناهماهنگی در آنها بسیار زیاد و متناهند.

بنابراین در یک سامانه اجتماعی به عوامل بسیاری بر می‌خوریم که می‌توانند عامل هماهنگی یا ناهماهنگی در ساختار یا کارکردهای آنها باشند. مثلاً عوامل قانونی، سازمانی، فرهنگی، اجتماعی، محیطی،

اقتصادی و ... که هر یک می‌توانند عامل یا برعکس رادع حرکت تکاملی یعنی آنروپی سامانه‌های اجتماعی شوند. در اینجا ما به شرح پاره‌ای از عوامل هماهنگی در سامانه‌های اجتماعی می‌پردازیم.

۱- هماهنگی فرهنگی

فرهنگ در هر جامعه‌ای سامانه به هم پیوسته و به هم وابسته‌ای است، که کوچکترین تغییری در روابط، کارکرد، ساختار و حتی متغیرهای آن بدون همراهی و هماهنگی با سایر اجزا و متغیرها می‌تواند باعث به هم ریختگی و بی‌تعادلی این سامانه شده و تأخر فرهنگی بسیار دردناکی برای جامعه به وجود آورد.

به عبارت دیگر، اگر یکی از عناصر یک سامانه فرهنگی تغییر کند، بدون اینکه تغییری متناسب و بایسته در سایر عناصر این سامانه به وجود آید، پدیده‌ای حادث می‌شود که به آن تأخر یا پس‌افتادگی فرهنگی می‌گویند. تأخر فرهنگی در اغلب جوامع پدیده‌ای شوم و دردناک است زیرا باعث بی‌تعادلی جامعه، به هم ریختگی، مشکلات و نارسایی‌های اجتماعی می‌شود. این بی‌تعادلی ناشی از رشد ناهماهنگ اجزا را نه تنها در سامانه‌های اجتماعی که در دیگر انواع سامانه‌ها نیز می‌توان مشاهده کرد.

در ساز و کار بدن انسان اگر یکی از اعضا رشد نامتناسبی

داشته باشد باعث بی تعادلی و ناهنجاری ارگانیکی می شود. مثلاً یکی از پاها یک متر شود در حالی که پای دیگر در حد ۲۰ سانتی متر باقی بماند. در آن صورت کل سیستم حرکتی بدن انسان به هم می ریزد. یا در یک سامانه مکانیکی چنانچه بخواهیم یکی از قطعات را بدون هماهنگی با سایر اجزا تغییر دهیم، در آن سامانه نیز بی تعادلی رخ می دهد و سامانه مکانیکی را از کار می اندازد. بنابراین ناهماهنگی در عناصر فرهنگی یک جامعه می تواند سامانه اجتماعی جامعه را دچار اختلال و به هم ریختگی کند.

۲- هماهنگی اقتصادی

در سامانه های انسانی اعم از اقتصادی یا اجتماعی لازم است فعالیت ها، کارکردها و حرکت های اجزا و زیرسامانه ها همگی با هم هماهنگ باشند. در غیر این صورت آنها نیز همچون سامانه های مکانیکی و طبیعی از کار می افتند یا نابود می شوند. مثلاً در نظام اقتصاد آزاد، یک سامانه اقتصادی زمانی می تواند به تعادل برسد که میزان سرمایه گذاری ها برابر با میزان پس اندازها باشد. (J.M.Keynes 2013-4th ed) زیرا اگر پس انداز باشد اما سرمایه گذاری نباشد، تورم ایجاد می شود. برعکس اگر سرمایه گذاری باشد و پس انداز نباشد، قدرت خرید ضعیف و رکود اقتصادی حاصل خواهد

شد.

بنابراین اگر بین سرمایه‌گذاری و پس‌انداز، عرضه و تقاضا، مصرف و درآمد، اشتغال و جمعیت، درآمد و مصرف، نقدینگی و تولید و... هماهنگی وجود نداشته باشد سامانه اقتصادی دچار بحران و بی‌سامانی خواهد شد.

۳- هماهنگی اجتماعی

در یک سامانه اجتماعی نیز باید بین فعالیت‌ها و عملکردهای اجزای یک زیرسامانه با زیرسامانه‌های دیگر هماهنگی وجود داشته باشد. مثلاً اگر دولت یا بخش خصوصی در زمینه بهداشت و درمان جامعه سرمایه‌گذاری کند، مرگ و میر کم می‌شود و جمعیت افزایش می‌یابد. حال اگر سایر بخش‌ها و زیرسامانه‌های اجتماعی با این افزایش جمعیت هماهنگ نباشند یعنی اشتغال ایجاد نکنند، الگوی مصرف دگرگون نشود، میزان بهره‌وری از عوامل تولید اعم از کشاورزی و صنعت بالاتر نرود، نحوه سازماندهی نیروی انسانی متحول نشود و به همان وضعیت سابق باقی بماند، جامعه دچار بیکاری، فقر و بدبختی خواهد شد.

وقتی بین فعالیت‌ها و حتی بین رشد و تحولات یک بخش اقتصادی - اجتماعی با بخش‌های دیگر ناهماهنگی به وجود آید، سامانه

اجتماعی دچار بی‌سامانی، بحران و به هم ریختگی می‌شود. حتی دگرگونی در ابزار مورد استفاده یک جامعه در یک زمان معین، بدون تغییرات متناسب و هماهنگ با سایر اجزای آن می‌تواند موجب بی‌سازمانی و به هم ریختن آن شود. مثلاً ابزار دگرگون شوند، در حالی که در فرهنگ جامعه برای نحوه استفاده از آن ابزار تحولی صورت نگیرد، یا بهداشت و درمان جامعه به تبعیت از تحول جهانی در علم پزشکی دگرگون شود، اما فرهنگ جامعه از این تحول پیروی نکند، و میزان باروری همچنان در همان سطح بالا باقی بماند. همین ناهماهنگی می‌تواند باعث افزایش بیکاری در جامعه شود و سامانه اجتماعی را کلاً به هم بریزد.

این است که حفظ هماهنگی در اجزا و زیرسامانه‌های یک سامانه اجتماعی به مراتب مهم‌تر و حساس‌تر از سامانه‌های مکانیکی یا طبیعی است. زیرا در سامانه‌های اجتماعی با کل یک جامعه مواجهیم، و کوچک‌ترین اهمالی در ساماندهی آن باعث بدبختی، مرگ و بیچارگی کل جامعه خواهد شد، در حالی که در سامانه‌های ارگانیکی یا مکانیکی، وقتی ناهماهنگی به وجود می‌آید و سامانه دچار اختلال و نابودی می‌شود تنها با مرگ یک عنصر طبیعی یا مکانیکی مواجهیم. البته نارسایی و مرگ آن نیز برای هر انسانی ضایعه به حساب می‌آید، اما وقتی در کل نگاه می‌کنیم شاید مرگ و به هم ریختگی آنها چندان

تأثیری بر کل سامانه اقتصادی - اجتماعی جامعه نداشته باشد، یا حتی ممکن است ضایعه، سامانه کل را متعادل‌تر سازد. زیرا حفظ اصلح و تنازع بقا از یک نظر می‌تواند تکامل و تعادل را در نظام طبیعت و علم ایجاد کند.

یک سامانه اجتماعی همچون پیکره بدن انسان از پنج زیر سامانه: خانواده، اقتصاد، سیاست، تربیت، و فرهنگ تشکیل شده است. برای حرکت، توسعه و تحول جامعه، هماهنگی این پنج زیرسامانه لازم و ضروری است. بنابراین حرکت یک سویه یا رشد ناموزون و ناهماهنگ بین این پنج زیر مجموعه می‌تواند باعث اختلال و بی‌تعادلی در کل سامانه اجتماعی شود. مثلاً چنانچه سامانه تربیتی جامعه متحول شود (به فرض دانشگاه‌ها نیروی کار متخصص زیادی تربیت کنند) اما سامانه اقتصادی با آن هماهنگ و همراه نباشد، شمار بیکاران تحصیل‌کرده و فرار مغزها زیاد خواهد شد. در نتیجه سرخوردگی و ناامیدی قشر روشنفکر تحصیل‌کرده افزایش می‌یابد و احتمالاً افسردگی در میان آنها بیشتر می‌شود. برعکس چنانچه سامانه اقتصادی جامعه متحول شود، اما هیچ تغییری در سامانه تربیتی جامعه صورت نگیرد، همین ناهماهنگی می‌تواند باعث کمبود نیروی انسانی متخصص در سامانه اقتصادی جامعه شود و در آن صورت سه حالت ممکن است اتفاق بیفتد:

الف- سامانه اجتماعی هیچ عکس‌العملی به این وضعیت غیر عادی نشان ندهد. (اتفاقی که غالباً در کشورهای عقب‌مانده می‌افتد که سامانه اقتصادی پویا و فعالی ندارند) جامعه در چنین موقعیت نابهنجاری ممکن است سالها در بی‌تعادلی و عدم رشد هماهنگ این دو زیرسامانه (اقتصادی و تربیتی) درجا بزند و سازمان‌های اقتصادی همچنان در بحران کمبود نیروی انسانی متخصص بومی باقی بمانند.

ب- جامعه بدون اینکه در برنامه‌ریزی و تربیت نیروی انسانی مورد نیازش قدم بردارد، در پاسخ به تقاضای نیروی کار از طرف سازمان‌های تولیدی، اقدام به جذب نیروی کار متخصص خارجی کند. (وضعیتی که غالباً در کشورهای عقب‌مانده ثروتمند همچون کشورهای نفت‌خیز مشاهده می‌شود.) ادامه چنین وضعی اگرچه باعث رونق نسبی و غالباً کوتاه‌مدت در سامانه اقتصادی جامعه خواهد شد، اما به وابستگی بیشتر این کشورها و تا حدودی به گسترش صنعت مونتاژ منجر خواهد شد، و جامعه همچنان از عدم تعادل و تأخرفرهنگی مزمن رنج خواهد برد.

ج - سامانه تربیتی جامعه بنابر نیاز بخش صنعت و سامانه اقتصادی حاکم، متحول شده و به تربیت نیروی انسانی متخصص، و مورد نیاز سامانه اقتصادی می‌پردازد.

مورد سوم بهترین حالت است که در کشورهای پیشرفته و

توسعه یافته بیشتر اتفاق می‌افتد. در چنین حالتی تأخر فرهنگی مانع توسعه نمی‌شود، بلکه برعکس خود عامل توسعه است. وقتی یک بخش، یک جزء و حتی یک ابزار متحول می‌شود، سایر اجزا و قسمت‌های سامانه اجتماعی برای احتراز از بی‌تعادلی اقدام به حرکت، تحول، هماهنگی و همراهی با جزء تغییر یافته می‌کنند.

این را نباید از نظر دور داشت که در یک جامعه پویا و پیشرفته اگرچه تأخیر زمان تغییر در میان زیرسامانه‌ها، باعث بی‌تعادلی جامعه می‌شود اما همین بی‌تعادلی می‌تواند خود عامل پیشرفت و توسعه در جامعه باشد. زیرا یکی از سازوکارهای خودبه‌خودی سامانه‌ها تعادل‌زایی آنهاست. لذا چنانچه یکی از زیرسامانه‌ها دگرگون و متحول شود، زیرسامانه‌های دیگر برای گریز یا احتراز از بی‌تعادلی ناشی از این تحول، مجبور به دگرگون شدن و تغییر خود می‌شوند. در غیر این صورت سامانه اجتماعی بی‌تعادل، و به نقطه مرگ خود نزدیک می‌شود.

یکی از مشکلات کشورهای جهان سوم همین ناهماهنگی در رشد و تحول زیرسامانه‌های مختلف یک سامانه اجتماعی است. به عبارت دیگر پدیده تأخر فرهنگی که عامل تحول و پیشرفت در سامانه‌های اجتماعی پویا و پیشرفته است، می‌تواند عاملی منفی و مؤثر در بی‌تعادلی نسبتاً طولانی مدت این کشورها شود. یعنی در سامانه‌هایی

که در مقابل تحولات جامعه پویایی لازم را ندارند، تأخر فرهنگی می‌تواند باعث به هم ریختگی و بی‌تعادلی بلندمدت آنها باشد. نا هماهنگی دونهادسیاسی و اقتصادی جامعه نیزعامل دیگری است که می‌تواند موجب بهم ریختگی و بی‌تعادلی جامعه شود. مثلاً میزان تولید جامعه در نتیجه رشد بهره‌وری و یا تحول در ابزار تولید رشد کند در حالیکه نهاد سیاسی جامعه امکان رشد و شکوفایی را بر سازمانهای اقتصادی و اجتماعی ببندد. یعنی در اقتصاد انحصار و در سیاست تک حزبی و تک نظری حاکم باش. در چنین صورتی امکان هرگونه توسعه و پیشرفتی در جامعه بسته می‌شود.

ما در اینجا تنها به ناهماهنگی بین دو زیرسامانه اقتصادی، تربیتی و سیاسی پرداختیم، در حالی که این ناهماهنگی بین دیگر زیرسامانه‌ها نیز به همین صورت می‌تواند اتفاق بیفتد و باعث بی‌تعادلی سامانه شود. مثلاً ناهماهنگی بین اقتصاد و فرهنگ، اقتصاد و خانواده، خانواده و سیاست، خانواده و تربیت و

بنابراین در اینجا برای احتراز از تطویل کلام تعمق روی انواع دیگر این ناهماهنگی‌ها در سامانه اجتماعی را به خوانندگان محترم واگذار می‌کنم.

۴- هماهنگی قانونی

در اینجا به رغم آنچه در مبحث قانونمندی داشتیم، منظور ما از قانون همان مواد و اصول مورد توافق و قراردادهای مصوبه‌ای است که مجلس و یا نهادهای قانون‌گذار دیگر وضع می‌کنند. هیچ سامانه‌ای نباید یا بهتر است بگوییم نمی‌تواند بدون توجه و هماهنگی با قوانین حاکم در جامعه شکل گیرد. زیرا چنین سامانه‌ای ساختارش نافی کارکردهایش خواهد بود. مثلاً نمی‌توان در یک جامعه کمونیستی اقدام به راه‌اندازی سازمان‌های سرمایه‌داری خصوصی کرد. زیرا چنین عملی با قوانین حاکم در جامعه هماهنگ نیست، و باعث به هم ریختگی و بی‌سامانی جامعه خواهد شد. همان‌طور که در یک جامعه سرمایه‌داری آزاد هم نمی‌توان اقدام به تشکیل سازمان‌های انحصاری دولتی کرد. چنین اقدامی هم باعث ورشکستگی و اضمحلال سازمان‌های تولیدی خصوصی می‌شود. برای اینکه آنها قادر به رقابت با سازمان‌های انحصاری که از مزایای دولتی برخوردارند، نیستند. (البته در کشور ما متأسفانه به چنین پارادوکس‌هایی برمی‌خوریم!) این چنین اقداماتی ضمن اینکه برخلاف ارزش‌های خاص نظام‌های اقتصادی است، نافی کل سامانه اقتصادی و اجتماعی حاکم است. بنابراین ناهماهنگی بین ارزش‌ها و اقدامات دولت‌ها با قوانینی که موجب حفظ و انتظام یک سامانه اقتصادی می‌شود، می‌تواند باعث اضمحلال و بی‌سامانی کشور

یا دولت شود، و در نهایت کل نظام اقتصادی و اجتماعی جامعه را بپاشاند.

۵- هماهنگی اداری

سامانه‌های اجتماعی برای اجتناب از به هم ریختگی لازم است با نظام اداری و بوروکراتیک جامعه هماهنگ باشند. همان‌طوری که گفتیم در سامانه‌های کلانی چون جامعه، همیشه ساختار مقدم بر قانونمندی‌های اجتماعی است. یعنی محقق همیشه با یک ساختار ساخته و پرداخته شده مواجه است. پس ناگزیر باید نخست به شناسایی دقیق و تعمق درباره قانونمندی‌های حاکم بر آن پردازد، و سپس بر پایه این قانونمندی‌های کشف شده، اقدام به تغییر و یا تأثیرگذاری بر متغیرهای قابل کنترلش کند. یعنی برای هماهنگی‌های اداری در یک سامانه اجتماعی، لازم است نخست کل آن سامانه و قانونمندی‌های حاکم بر آن شناسایی شود، و سپس نظام اداری آن شکل گیرد. چیزی که در کشورهای جهان سوم کمتر اتفاق می‌افتد. زیرا این کشورها بیشتر با ضعف تحقیق مواجهند. در نتیجه سیستم اداری خود را بیشتر بر پایه تقلید سطحی و روبنایی از نظام اداری غرب یا شرق شکل می‌دهند، تا براساس واقعیات حاکم در سامانه اجتماعی خود. (مثلاً ساختار سازمان‌های نظامی این کشورها یا تقلیدی

از شرق است یا غرب. یا سازماندهی اولیه سازمانهایی چون گمرک، بانک، وزارت اقتصاد و... توسط انگلستان در کشورهای مستعمره) اصولاً توسعه و پیشرفت جوامع باعث شفافیت بیشتر نظام اداری آنها می‌شود. در کشورهای عقب‌افتاده یا کمتر توسعه یافته، روابط اداری مخدوش و نامشخص است. در یک نظام فئودالیت، به رغم اینکه درصد بسیار بالایی از جامعه را روستاییان و نظام فلاحی آنها شکل می‌دهد، و به رغم سابقه تاریخی عظیمی که در به کارگیری این شیوه تولید دارند. در بسیاری از موارد به نامشخص بودن حقوق مالکیت بر می‌خوریم. در این کشورها سامانه اداری جامعه غالباً قادر به حل این اغتشاش و ابهام موجود در مفاهیم نیست، و در نتیجه فقدان قوانین رسمی، بیشتر سنت و عرف حاکم در این جوامع مناسبات بین مالک و رعیت را مشخص می‌کند. به همین دلیل وقتی در این جوامع تغییری در نظام مالکیت داده می‌شود (مثلاً اصلاحات ارضی می‌شود)، تا مدتها و حتی شاید هم تا ده‌ها سال جامعه از بی‌سامانی و دوگانگی ناشی از تأخر فرهنگی و ایستایی جامعه در دوران ماقبل سرمایه‌داری رنج می‌برد.

یکی از عوامل این به هم ریختگی و بی‌سامانی در کشورهای جهان سوم همین ناهماهنگی‌ها به ویژه ناهماهنگی ساختار بوروکراتیک جامعه با تغییرات ساختاری آنهاست.

ج- اصل سوم: اصل منطق و عقلانیت

منطق و عقلانیت اصل دیگری است که باید در ارتباطات بین اجزای سامانه به ویژه سامانه‌های اجتماعی و اقتصادی مدنظر داشته باشیم.

افلاطون وقتی «مدینه فاضله‌ای» را در تصورات ذهنی خود شکل می‌داد، مورد انتقاد شدید شاگردش ارسطو قرار گرفت. زیرا افلاطون می‌خواست به شیوه‌ای هنجارگرایانه به توصیف جامعه‌ای بپردازد که وجود خارجی نداشت، یا نظام اجتماعی پیشنهادی‌اش هرگز در تصور و تخیل انسان نمی‌گنجید. یعنی جامعه‌ای تخیلی، غیر واقعی و کاملاً غیر منطقی و غیر عقلایی می‌نمود.

چگونه ممکن است در یک جامعه طبقاتی آن هم از نوع برده‌داری، یک جامعه بدون طبقه را تصور کرد، یعنی جامعه‌ای که در آن مالکیت اشتراکی و تعاونی باشد؟

«در جامعه خیالی افلاطون، مالکیت، اشتراکی و تعاونی است و نظم و قرار محکمی بر زندگی خصوصی افراد حکومت می‌کند. ثروت و دارایی اشخاص طبق این نظام محدود و به حد معینی است، و درباره مسأله آزادی بیان و عقیده مقررات شدیدی وجود دارد. افلاطون معتقد است سعادت حقیقی جامعه وقتی تأمین می‌شود که

چنین نظام اشتراکی‌ای که حتی اشتراک زن را نیز شامل باشد به وجود آید. به عقیده افلاطون، طبقه حاکمه جامعه اشتراکی را بایستی فلاسفه تشکیل دهند. البته افلاطون در آثار بعدی خود (در رساله قانون) نظام اشتراکی خیالی خود را تعدیل می‌کند و به‌خصوص اشتراک زن را حذف می‌کند.» (وحیدی، حسین ص ۱۹)

در مقابل وقتی مارکس به دیالکتیک تاریخ و حرکت قانونمند دوران‌های تاریخی پی می‌برد و شکل‌گیری یک جامعه بدون طبقه را از طریق دیکتاتوری کارگری و برنامه‌ریزی متمرکز دولتی توصیف و تشریح می‌کند، در حقیقت در پی شکل‌گیری سامانه‌ای است که ارتباطات و روابط حاکم بر آن بتواند عقلایی و منطقی باشد. در آنجاست که حدود نیمی از کشورهای جهان انقلاب کارگری می‌کنند و نهایتاً برای شکل دادن به چنین اجتماعی اقدام می‌شود. پس در برقراری ارتباطات باید منطق و عقلانیت نیز حاکم باشد. نظرات افلاطون در حقیقت همان نظرات مارکس است، اما به شکل غیر عقلایی و غیر منطقی مطرح می‌شوند. در نتیجه نمی‌توانند مبنای یک سامانه اجتماعی باشند.

در مورد رابطه بین اجزای یک سامانه خودرو یک فرد مکانیک می‌تواند بین سامانه برق و مثلاً جرقه شمع‌ها با باک بنزین آن هم ارتباط برقرار کند، این سامانه کارکرد انفجاری هم خواهد داشت. اما

برقراری چنین ارتباطی نمی‌تواند عقلانی و منطقی باشد و با هدف کاربردی خودرو کاملاً مغایرت و منافات دارد.

در سامانه اقتصاد آزاد، افزایش تولیدات کشاورزی برای توسعه، پیشرفت و شکوفایی اقتصادی کشور لازم است. اما وقتی این تولید از حد عقلایی و منطقی فراتر رود، قیمت‌ها به سطحی نزول می‌کنند که نتیجه‌اش ورشکستگی برخی از تولیدکنندگان و نهایتاً بی‌کاری و معضلات اقتصادی در کشور خواهد بود. در این جا است که برنامه‌ریزی به‌کار می‌آید و برای جلوگیری از چنین بحرانی و تضمین حداکثر درآمد برای تولیدکنندگان، بخشی از تولید سر به نیست می‌شود تا سامانه اقتصادی عقلایی و منطقی شود.

در اینجا سوزاندن بخشی از محصولی که تولیدکنندگان با هزار زحمت خلق کرده‌اند، برای یک فرد عامی که با سامانه اقتصاد آزاد آشنا نیست، غیر عقلایی و شاید احمقانه می‌نماید. اما برای کسی که می‌خواهد سامانه اقتصادی جامعه را سامان دهد و از به‌هم ریختن و به‌هم پاشیدن آن جلوگیری کند، تصمیمی عقلایی و منطقی است. زیرا در چنین سامانه‌ای تولید نکردن یا کمتر تولید کردن هم غیر عقلایی است، چرا که باعث افزایش بیکاری و فقر خواهد شد، و این دو پدیده نیز جنایت، فساد، بزهکاری و بسیاری از آسیب‌های اجتماعی را به همراه خواهند داشت.

در سامانه اقتصاد آزاد باید بین قیمت، تولید، مصرف و درآمد تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان ارتباط عقلایی برقرار باشد. مثلاً اگر کشاورزان در یک سال زراعی پر باران تولید زیادی داشته باشند، یا مثلاً با بالا رفتن بسیار زیاد بهره‌وری‌شان به دلیل مکانیزه کردن فرآیند تولید، محصول زیادی مثلاً برنج به بازار عرضه کنند، این افزایش عرضه موجب پایین آمدن شدید قیمت آن محصول خواهد شد، و عده زیادی از تولیدکنندگان برنج که سرمایه‌گذاری زیادی برای تولید کرده‌اند ورشکسته و در سال بعد از گردونه تولیدکنندگان خارج می‌شوند و عده زیادی از کارگران و کشاورزان بیکار خواهند شد. یعنی سال بعد در نتیجه از بین رفتن بسیاری از سازمان‌های تولیدی، تولید به مقدار زیادی کاهش می‌یابد. در نتیجه کاهش تولید، قیمت آن محصول بالا می‌رود. یعنی ما وقتی سامانه اقتصادی جامعه را نفهمیم، آن را نشناسیم و ارتباط منطقی و عقلایی بین اجزای آن برقرار نکنیم. نه تنها سامانه را دچار بحران کرده‌ایم، بلکه کل جامعه را متضرر و مصیبت‌زده خواهیم کرد. به عبارت دیگر خداوند به ما نعمت عطا می‌فرماید و باران زیادی می‌بارد. افزایش باران باعث افزایش محصول می‌شود. افزایش محصول به پایین آمدن قیمت‌ها منجر خواهد شد، کاهش غیرمترقبه قیمت باعث ورشکستگی بخشی از تولیدکنندگان می‌شود. نتیجه این ورشکستگی افزایش بیکاری است. و نهایتاً در سال

زراعی بعد، کاهش تولیدکنندگان افت شدید تولید را به همراه خواهد داشت. افت شدید تولید افزایش سرسام‌آور قیمت‌ها را به وجود می‌آورد. افزایش قیمت بهانه‌ای می‌شود برای دولت‌های به اصطلاح خدمت‌گذار تا از کشورهای خارجی محصول بیشتری وارد کنند، و نتیجه تمام این کارها، بالا رفتن وابستگی اقتصادی، به هم پاشیدن سامانه اقتصادی و فقر و بیکاری روزافزون جامعه خواهد بود. این در حقیقت نتیجه عدم اطلاع از برقراری ارتباط منطقی بین اجزای سامانه اقتصادی است. زیرا آن کس که به سامانه اقتصادی سرمایه‌داری آشنایی دارد و بر آن مسلط است. هرگز اجازه نمی‌دهد که نعمت خدادادی باران یا افزایش بهره‌وری تولیدکنندگان به یک عامل منفی و خانمانسوز مبدل شود. بلکه در درجه اول برای تصرف بازارهای خارجی، بالا بردن انگیزه صادرات در میان تولیدکنندگان و صادرات هر چه بیشتر آن محصول تلاش می‌کند، و چنانچه همه بازارها، چه داخلی چه خارجی به حد اشباع رسید، یا غیرقابل تصرف بود، برای نگهداشت قیمت در حدی که کشش تقاضایش برابر ۱- باشد، مازاد تولید را امحا و از چرخه توزیع دور می‌کند که البته کشورهای پیشرفته این کار را از طریق تعاونی‌های تولیدی انجام می‌دهند.^۱

۱. کشش تقاضای منفی ۱ بالاترین درآمد را برای تولیدکنندگان تضمین می‌کند. به کتاب برنامه‌ریزی روستایی نوشته فریدون کامران، ص ۱۴۵-۱۳۹ مراجعه شود.

مشاهده می‌شود که لازم است کلیه ارتباطات در سامانه‌های اقتصادی و اجتماعی عقلایی و منطقی باشند تا سامانه به حرکت قانونمند، مؤثر و درست خودش ادامه دهد. در غیر این صورت دچار بحران و اضمحلال خواهد شد.

- شرط دوم: همبستگی و به هم پیوستگی اجزاء

دومین شرط وجودی سامانه‌ها، همبستگی و بهم پیوستگی بین اجزای آن است. در نظریه‌های جامعه‌شناسی، همبستگی یک معنای وسیع، عینی و عملی دارد. مثلاً وقتی ابن خلدون از همبستگی بین مردم در اجتماعات بدوی سخن می‌گوید، و به این قانونمندی اجتماعی پی می‌برد که بین تمدن و شهرنشینی با میزان همبستگی اجتماعی رابطه معکوسی وجود دارد، در حقیقت به نقش همبستگی در جوامع پی برده است. ابن خلدون تمدن را مترادف با بزدلی، بی‌بندوباری و فساد، و در مقابل چادرنشینی و زندگی بدوی را همراه با شجاعت، بی‌باکی، شهامت و همبستگی اجتماعی می‌داند. او عنوان می‌کند: در میان اقوام بدوی و صحرانشین با عصبیت قومی که دارند، همبستگی اجتماعی قدرتمندی شکل می‌گیرد. این‌ها بر شهرنشینی که دچار زوال و انحطاط اخلاقی شده‌اند، و همبستگی اجتماعی بسیار ضعیفی هم دارند، هجوم آورده و بر آنها پیروز می‌شوند. او معتقد

است: در طول تاریخ جریانی دورانی (سیکلی)، یعنی هجوم اقوام بدوی براقوام متمدن و شهرنشین مرتباً تکرار شده است. بنابراین او عصبیت قومی را در میان صحرانشینان بدوی مهمترین عامل همبستگی اجتماعی و نیروی محرکه آنها برای غلبه بر جوامع متمدن شهری می‌داند. نیرویی که باعث سلطه و شکل‌گیری دولت‌های بدوی و ابتدایی، به‌جای دولت‌های متمدن شهری در جریان تاریخ می‌شود. (مقدمه ابن خلدون ترجمه م. پروین گنابادی)

این تجربه‌ای است که بارها در ایران به‌بوته آزمایش گذاشته شده است، مثلاً وقتی مغول‌ها یا اعراب به ایران حمله می‌کنند و ایران در نتیجه ضعف همبستگی اجتماعی حاکم، تاب مقاومت با نیروهای مهاجم را ندارد.

اعراب با ابتدایی‌ترین سلاح‌ها و ابزار به ایران پیشرفته و ارتش به اصطلاح جاویدانش حمله‌ور می‌شوند، کل سامانه و نظام اجتماعی ایران کهن را به هم می‌ریزند و جامعه جدیدی با ارزش‌های عقیدتی و ایدئولوژیکی اسلامی بر آن حاکم می‌سازند. وقتی همبستگی اجتماعی در یک سامانه اجتماعی ضعیف می‌شود، آن سامانه دیگر تاب مقاومت با مهاجمانی را که متکی به یک عصبیت قومی و همبستگی اجتماعی هستند، نخواهد داشت.

حال این سؤال پیش می‌آید که چرا این سیکل تکراری مورد

نظر ابن خلدون یعنی حاکمیت عصبیت قوی‌تر بر یک جامعه مدرن در کشورهای پیشرفته که به مرحله شهرنشینی و تمدن بالایی رسیده‌اند تکرار نمی‌شود؟ زیرا یک قوم بربر و نیمه وحشی در نتیجه همبستگی عظیمی که دارند قادرند بر اقوام بی‌سازمان و تا حدودی از هم گسیخته مسلط شوند. جهان پیشرفته امروز توانسته است با سازماندهی جامعه از طریق احزاب مختلف، استقلال قوای سه‌گانه و آزادی رسانه‌ها و استقلال رسانه‌های ملی از دولت به سطحی از خودکنترلی دست یابد که اولاً فساد و تباهی ناشی از تمدن مورد نظر ابن خلدون حداقل یا کنترل‌پذیر باشد، ثانیاً جامعه به قدرت لایزال ناشی از سازمان‌یافتگی دست یابد.

سازمان‌یافتگی اجتماعی در جوامع پیشرفته باعث می‌شود که به‌جز حملات تروریستی پراکنده، کمتر قدرت متمرکز و سازمان‌یافته‌ای اقدام به تجاوز به چنین جوامعی کند. اگر جامعه با احزاب و سازمان‌های مختلف سیاسی - اجتماعی سازمان یابد، نه تنها از یک قدرت عظیم خودکنترلی برخوردار می‌شود، بلکه قدرت خواهد داشت در مقابل هر تهاجمی ایستادگی و مقاومت کند. به عنوان مثال داعش می‌تواند با برخورداری از یک عصبیت قومی به کشورهای بی‌سامانی چون عراق و سوریه حمله کند، و حتی بخشی از خاک آنها را اشغال و در تصرف خود در آورد. اما در مقابل کشورهای

سازمان یافته تنها قادر به حملات تروریستی و نامنسجم است. نقش تعیین کننده همبستگی بین اجزا در حفظ و انسجام سامانه‌ها را نه تنها در سامانه‌های اجتماعی که در دیگر سامانه‌ها نیز می‌توان مشاهده کرد. البته واژه همبستگی، واژه‌ای کاملاً اجتماعی و جامعه‌شناختی است. اما اگر همبستگی را اتحاد و یگانگی اجزای یک سامانه برای دستیابی به یک کارکرد معین بدانیم، باید به نقش سرنوشت‌ساز آن نه تنها در حفظ و انسجام سامانه‌های اجتماعی بلکه در سایر سامانه‌ها اعم از مکانیکی، ارگانیکی، اقتصادی، طبیعی و غیره اذعان داشت.

مثلاً چگونه می‌توان به حیات سازواره بدن انسان فکر کنیم بدون اینکه بخواهیم یگانگی و اتحاد کلیه سامانه‌های ارگانیکی، روانی، عقلانی، عروقی و فیزیکی آن را در نظر بگیریم. تعادل فیزیکی و ارگانیکی انسان تنها از یکپارچگی و انسجام عناصر متشکله‌ای است که به صورت مستقیم و غیرمستقیم منجر به احراز کارکردهای خاص رفتاری می‌شوند.

حتی اگر در سامانه مغز انسانی این اتحاد و یگانگی بین قوای دماغی، داشته‌های ذهنی، ترشحات عروقی و جذب و دفع‌های گوارشی رخ ندهد، ما با انسانی فاقد عقل و دیوانه مواجه خواهیم بود. تا جایی که حتی مصرف چند سی‌سی الکل می‌تواند یگانگی و اتحاد

بین اجزاء درونی سامانه عصبی و مغزی انسان را بر هم زند و از او حرکات و رفتاری بروز کند که در حالت طبیعی و نرمال هرگز رخ نخواهد داد.

درک و شناخت مکانیزم و قانونمندی‌های حاکم بر جامعه، برنامه‌ریزان اجتماعی را قادر ساخته است تا در مقابل فروپاشی جوامع سرمایه‌داری که به نقطه انفجار و اضمحلال رسیده‌اند مقاومت کنند و عمر این جوامع را به میزان زیادی افزایش دهند، یا برعکس در کشورهای تحت سلطه و به اصطلاح پیرامونی، دگرگونی‌های پیش‌بینی شده و حتی انقلاب‌های مصنوعی بر پا کنند.

طبق نظریه دیالکتیک تاریخی مارکس، وقتی تضاد بیرون طبقاتی در جامعه به حداکثر می‌رسد، جامعه به نقطه مرگش نزدیک شده و انقلابی انفجاری رخ خواهد داد که نتیجه‌اش فروپاشی طبقه حاکمه و استثمارکننده و حاکمیت طبقه فرودست و استثمارشونده خواهد بود. وی حتی پیش‌بینی می‌کرد که جامعه انگلستان اولین کشوری باشد که در آن انقلاب اجتماعی رخ می‌دهد. زیرا تضاد طبقاتی در آن نسبت به سایر جوامع به بالاترین حد ممکن رسیده بود. اما چنین اتفاقی رخ نداد. زیرا جامعه سرمایه‌داری توانست با کم کردن تضاد طبقاتی از رخداد انفجار پیش‌بینی شده جلوگیری کند. پس شناخت و درک قانونمندی‌های حاکم در سامانه‌های اجتماعی باعث می‌شود که

جامعه‌شناسان و برنامه‌ریزان اجتماعی بتوانند حرکت جامعه را پیش‌بینی کنند و حتی تغییر دهند.

طبقه اجتماعی با وجودی که شدیداً ساختارپذیر است، اما همواره بی‌سازمان باقی می‌ماند. (گروویچ. ژرژ ۱۹۶۶) مگر در زمان انقلاب‌های اجتماعی که معمولاً طبقه فرودست شکل سازمان‌یافته‌ای به خود می‌گیرد، و در چنین حالتی این سازمان طبقاتی به قدرت عظیمی دست خواهد یافت. که هیچ نیرویی تاب مقاومت در مقابل آن را ندارد. در جوامع پیشرفته قبلاً این سازمان‌یافتگی از طریق ایجاد احزاب و سندیکاها شکل گرفته و طی سال‌ها تجربه اندوخته‌اند. به همین دلیل در این جوامع دموکراسی حاکم شده و قبل از اینکه جامعه به نقطه انفجار برسد و انقلابی رخ دهد، از طریق اصلاحات اجتماعی تضاد طبقاتی کم می‌شود و تعادل به جامعه برمی‌گردد. لذا جوامع پیشرفته امروز همبستگی اجتماعی را نه در عصبیت کور قومی بلکه در درون سازمان‌های سیاسی- اجتماعی پیدا کرده‌اند. زیرا هر گروه اجتماعی که در راه نیل به هدف، یا هدف‌هایی ساختار پیدا می‌کند، از یک همبستگی اجتماعی نسبتاً قوی نیز برخوردار می‌شود.

در واقع این به هم پیوستگی اجزای سامانه چیزی نیست که برای همه و همه جا کاملاً مشهود و قابل رؤیت باشد، بلکه رابطه‌ای است که پژوهشگران می‌توانند کشف و مطالعه کنند. درک و ساخت

دقیق این ارتباطات قانونمند و همبستگی ساختاری بین اجزای سامانه است که محقق، مدیر یا برنامه‌ریز اجتماعی یا هر پژوهشگری را که به مطالعه ساختاری سامانه می‌پردازد، قادر می‌سازد ارتباطات ساختاری را دستکاری کند و متغیری را کم یا زیاد کند. هر تغییری در هر یک از این اجزا، چه به صورت طبیعی و بدون دخالت پژوهشگر و برنامه‌ریز و چه به صورت مصنوعی و از طریق درک دقیق قانونمندی‌های حاکم رخ دهد، لاجرم باید تغییری متناسب، هماهنگ با سایر عناصر سامانه باشد، تا سامانه دچار اختلال کارکردی یا بحران و نابودی نشود. مسلماً برخورداری محقق از نگرش سامانه‌ای به او کمک خواهد کرد تا این ارتباطات را بهتر بفهمد و آن را بهتر کشف و مطالعه کند.

- شرط سوم: وابستگی اجزاء به هم

همان‌طور که گفتیم، سامانه‌ها در نتیجه ارتباط قانونمند، منطقی و عقلایی بین اجزا به وجود می‌آیند. به عبارت دیگر این ساختار یعنی ارتباط بین اجزا و زیرسامانه‌هاست که آن‌را شکل می‌دهد نه ماهیت اجزای آن. به همین دلیل است که وقتی ساختار یک سامانه را تغییر می‌دهیم بدون اینکه هیچ تغییری در جنس و ماهیت مواد متشکله آن داده باشیم، سامانه جدیدی شکل می‌گیرد و کارکرد جدیدی پیدا می‌کند.

ماهیت اجزا نوع سامانه را تعیین می‌کند، نه کمیت، یا کیفیت کارکردی آنرا. مثلاً یک سامانه مکانیکی از مواد سخت و پیچ و مهره، یک سامانه ارگانیکی از بافت‌های نرم و سلول‌های زنده، و یا یک سامانه شیمیایی از مواد، سیالات و مولکول‌ها و... تشکیل می‌شود.

با اجزا واحدی می‌شود هزاران سامانه مختلف با کارکردهای متفاوت شکل داد. ارتباط بین اجزا به نوعی وابستگی آنها نسبت به هم را نشان می‌دهد، اینکه اجزا به هم وابسته و مکمل همدیگر هستند. یعنی اگر یک جزء از سامانه تغییر کند، باید سایر اجزا به تبعیت از آن تغییر و دگرگون شوند. در غیر این صورت تعادل آن بهم می‌خورد. پس اعضا یک سامانه اجتماعی با توجه به کارکردی که دارد، به هم وابسته‌اند. نحوه ارتباط و وابستگی اجزا به هم لزوماً به معنای وجود تعادل و روابط تغییرناپذیر نیست. پاره‌ای از ارتباطات می‌توانند روابطی متناقض با حرکت سامانه، یا کنش متقابل به معنای معکوس باشند. یعنی در شرایط مساعد، روابط تعادل‌زا هستند، اما در شرایط نامساعد روابط می‌تواند باعث اختلال و بی‌تعادلی در سامانه شود که در آن صورت مرگ و حیات آن به قدرت تعادل‌زایی، انعطاف‌پذیری و خودانطباقی‌اش وابسته است.

درجه وابستگی و تجمع متغیرها به معنای استقلال نسبی آنها نیز هست. حالات بسیار متنوعی در روابط بین متغیرها می‌تواند

به وجود آید.

- ارزش Y وابسته به ارزش X است.
- ارزش Y وابسته به دو ارزش متفاوت X است که در این صورت ارزش X به ازای مقدار ثابتی از Y تغییر می‌کند.
- ارزش Y با ارزش‌های زیادی از X و یا هر مقدار ارزشی از X رابطه دارد.

در این جا است که ما به دو گونه سامانه: سازمان یافته و متعادل و بی‌سازمان و نامتعادل برمی‌خوریم. وقتی ارتباط و وابستگی اجزا قوی و قانونمند باشد، سامانه متعادل و برعکس چنانچه ارتباط اجزا منقطع، ضعیف و غیرقانونمند باشد، با سامانه‌ای بی‌سامان و نامتعادل مواجه خواهیم بود. هر سامانه متشکل از زیرسامانه‌های مختلفی است که هر یک از آنها نیز خود سامانه‌ای نسبتاً مستقل تشکیل می‌دهند. ارتباط و وابستگی زیرسامانه‌ها بسیار قوی‌تر از ارتباط بین اجزای یک زیرسامانه با اجزای زیرسامانه‌ای دیگر است.

فصل دوم

انواع سامانه‌ها

سامانه‌ها را می‌توان با توجه به گستردگی وسیعی که دارند از چند نظر دسته‌بندی کرد:

الف- بر پایه ارتباطات بیرونی

ب- بر پایه ساختار درونی

ج- بر پایه کارکردهایشان

د- بر پایه چگونگی شکل‌گیری‌شان

الف- انواع سامانه‌ها با توجه به ارتباطات بیرونی‌شان

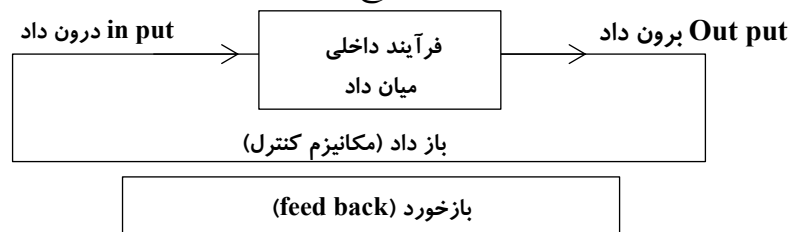
متداول‌ترین تقسیم‌بندی سامانه‌ها، دسته‌بندی آنها بر حسب چگونگی ارتباط آنها با محیط بیرونی است. از این نقطه نظر ما به دو نوع سامانه بر می‌خوریم: سامانه‌های بسته و سامانه‌های باز

۱- سامانه‌های بسته

سامانه‌هایی هستند که با محیط بیرون هیچ‌گونه رابطه مبادلاتی اعم از ماده و انرژی ندارند. در نتیجه در این نوع سامانه‌ها تعادل ساکن (استاتیکی) برقرار است.

سامانه‌های بسته از ۴ بخش تشکیل می‌شوند:

- ۱- درون داد (input): درون داد مجموعه انرژی و موادی است که به عنوان داده وارد سامانه می‌شود.
- ۲- میان داد: وقتی درون داده‌ها وارد فرآیند داخلی شدند، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند.
- ۳- باز داد (ستاده): پس از تحلیل میان داد در فرایند داخلی، ماده و انرژی به صورت باز داد یا باز خورد، پس داده می‌شود.
- ۴- باز خورد: قسمتی از باز داد به عنوان انرژی و ماده مورد نیاز برای تداوم حرکت سامانه دوباره به عنوان داده به درون سامانه برمی‌گردد و مابقی به عنوان باز خورد یا فیدبک از چرخه سامانه خارج می‌شود.



مثلاً چنانچه یک خودرو را به عنوان یک سامانه بسته در نظر بگیریم، بنزین، روغن، و آب به کمک اعمال حساب شده راننده به عنوان داده، وارد سامانه یعنی مکانیزم خودرو می‌شوند. بنزین در فرآیند داخلی خودرو، تا نقطه انفجار متراکم می‌شود و با جرقه شمع‌ها انفجار گاز بنزین صورت می‌گیرد و نتیجه این انفجار، حرکت حاصل می‌شود. قسمتی از این ماده و انرژی حاصل از کارکرد خودرو دوباره به عنوان درون داد وارد چرخه سامانه می‌شود، و این عمل مرتباً تکرار خواهد شد، تا تداوم حرکت را در سامانه میسر سازد.

البته هیچ سامانه‌ای را نمی‌توان به‌طور مطلق و صد در صد بسته تلقی کرد. سامانه هر چقدر هم که بسته باشد، باز می‌تواند تحت تأثیر عوامل بیرونی قرار گیرد. مثلاً همین خودرو مورد مثال ما، اگر شرایط جوی به هم بریزد، یخبندان شود یا سیل و زلزله بیاید یا اگر راننده‌ای مست پشت فرمان آن بنشیند، یا حتی کارکرد خودرو نتواند باعث بازخرید بنزین و روغن شود تا دوباره ادامه کارکرد آن را فراهم سازد، همه می‌توانند بر عملکرد و کارکردهای آن تأثیر بگذارند. بنابراین تمام سامانه‌ها به گونه‌ای تحت تأثیر عوامل بیرونی هستند، اما میزان این وابستگی به عوامل خارجی در سامانه‌های باز بسیار زیاد و در سامانه‌های بسته کم و گاهی قابل اغماض است.

در اینجا مابه نسبت باز و بسته بودن سامانه‌ها بر می‌خوریم. سامانه‌های بسته به تبعیت از قانون دوم ترمودینامیک انتروپی یعنی قدرت تغییر شکل فزاینده‌ای دارند.

۲- سامانه‌های باز

این سامانه‌ها با محیط‌های پیرامونی ارتباط متقابل دارند. بازخورد این سامانه‌ها در حقیقت عکس‌العمل‌شان به برون‌داد و کل سامانه است و به‌صورت مکانیزم کنترل سامانه عمل می‌کند. مکانیزم بازخورد (فیدبک) این سامانه‌ها همراه با اثرات متقابل‌شان بر سایر سامانه‌های محیطی که به گونه‌ای کم یا بیش با آن ارتباط دارند، دائم تنظیم و کنترل می‌شود تا نتایج دوباره به‌صورت درون‌داد جدید به سامانه وارد شوند. بنابراین بازخورد سامانه‌های باز، عمل تعادل و تداوم آن را انجام می‌دهد. در سامانه‌های پیچیده زیستی و اجتماعی سازوکار بازخورد و سامانه کنترل، پیچیدگی و گستردگی خاصی دارند.

در سامانه‌های باز مادی چون پیکره یک سیاره، یک اتم یا یک بافت ارگانیکی، مبادلات با پیرامون به‌صورت ماده و انرژی به طریق ساده‌ای انجام می‌گیرد. در حالی که در سامانه‌های باز پیچیده‌تری چون جامعه، ضمن اینکه مبادلات ماده و انرژی بسیار پیچیده‌تر و گسترده‌تر

است، عوامل غیر مادی دیگری چون فرهنگ و حتی تاریخ گذشته نیز می‌توانند شدیداً تأثیرگذار باشند. به همین دلیل است که پژوهشگران وقتی می‌خواهند جامعه را به عنوان یک سامانه کل مطالعه کنند، یا قصد دارند تأثیر یک متغیر بر روی سامانه اجتماعی، یا تأثیر یک ماده بر روی ارگانیزم بدن انسان را مورد مطالعه قرار دهند. ناگزیر از قبول این اصل هستند که سایر متغیرها ثابت‌اند و تأثیری بر روی پدیده مورد مطالعه ندارند. و تنها یک یا حداکثر چند متغیر وجود دارد که بر روی پدیده مورد نظر اثرگذار است. بنابراین محقق می‌تواند پاره‌ای از متغیرهای شناخته شده را ثابت نگه دارد. مثلاً ثابت نگه داشتن فشار، دما، وزن، جرم و ... در فیزیک، یا سطح تحصیلات، درآمد، و غیره در جامعه‌شناسی. به عبارت دیگر در حالی که ما به تأثیرات متقابل متغیرهای بی‌شمار بر روی پدیده مورد مطالعه و همچنین اثرات متقابل کل متغیرها بر روی همدیگر و نهایتاً بر روی کل سامانه اذعان داریم، اغلب برای سهولت کار به مطالعه تنها یک یا چند متغیر می‌پردازیم.

ارتباط و وابستگی سامانه‌های باز با همدیگر اصلی مسلم و غیر قابل انکار است. اما با شناخت این مسأله که متغیرهای بسیاری می‌توانند بر روی سامانه مورد مطالعه اثر بگذارند، سعی می‌کنیم مجموعه‌ای محدود از متغیرها را حتی به صورت دو به دو مورد مطالعه قرار دهیم تا نهایتاً به معادله‌ای دست یابیم که ارتباط کمی بین چند

متغیر را نشان می‌دهد.

در بیولوژی و علوم اجتماعی برخلاف سامانه‌های فیزیکی کمی، کل مجموعه نیز به عنوان یک واحد مستقل از عناصر تشکیل‌دهنده‌اش مورد مطالعه قرار می‌گیرد. مانند ارگانیزم در بیولوژی، سازمان‌های اجتماعی در جامعه‌شناسی و فرهنگ در مردم‌شناسی. به عبارت دیگر ما قادر به درک سریع و بلاواسطه کل هر پدیده به عنوان یک سامانه اجتماعی یا ارگانیکی خواهیم بود، نه اجزا بدون ارتباط ساختاری با مجموعه. زیرا کارکرد یک مجموعه سامانه‌ای نتیجه رابطه به هم پیوسته و به هم وابسته اجزا با یکدیگر است نه ناشی از وجود یا عملکرد اجزا به‌طور مستقل و جداگانه. چرا که اگر حتی ارتباط بین همین اجزا به‌طور عقلایی و قانونمند تغییر کند، ما با کارکرد جدیدی مواجه خواهیم بود. بنابراین درست است که سامانه‌های باز رابطه بی‌نهایتی با عوامل خارجی دارند، اما آن را معمولاً و لزوماً به‌صورت استاتیک به عنوان یک مجموعه کل مطالعه می‌کنند.

هر جامعه کل یا به عبارتی جامعه تجمیع‌یافته به عنوان یک مجموعه عینی می‌تواند خود به اجزا و زیر سامانه‌های دیگری تقسیم شود که هر یک خود می‌توانند به عنوان یک سامانه مستقل تجزیه و تحلیل شوند. بنابراین در اینجا روشن می‌شود که کارکرد هر سامانه نمی‌تواند در ذات درونی یا در ماهیت اجزای تشکیل‌دهنده‌اش باشد.

بلکه این کارکرد ناشی از نحوه ارتباط و قانونمندی‌های نهفته در ارتباط بین اجزاست. به همین دلیل است که وقتی ساختار یعنی آرایش و ارتباط بین اجزای سامانه تغییر می‌کند، کارکرد سامانه هم تغییر می‌یابد. حال چنانچه این آرایش جدید از قانونمندی‌های علمی لازم برخوردار نباشد، چه بسا مجموعه اجزا هیچ کارکردی نداشته باشند و برعکس چنانچه دارای قانونمندی‌های دقیق، عقلایی و پیچیده‌تری باشند، سامانه به کارکردهای جدید و بالاتری دست می‌یابد.

البته اگرچه اجزا و زیر سامانه‌های تشکیل‌دهنده، خود به عنوان سامانه‌هایی مستقل قابل مطالعه‌اند، اما اینها نمی‌توانند کاملاً از هم مستقل باشند، بلکه در ارتباط با هم‌اند، و نحوه این ارتباط می‌تواند تغییر کند، و این یا آن باشد. زیرا اگر زیرسامانه‌های مختلف تشکیل‌دهنده یک جامعه کل کاملاً از هم مستقل باشند، جامعه آن‌گونه که هست، غیر قابل فهم و مطالعه خواهد بود. یک سامانه را صرفاً از طریق تجزیه آن به اجزا و نحوه ارتباط این اجزا با همدیگر، قابل شناسایی و مطالعه خواهد بود. بنابراین استقلال هر سامانه مسأله‌ای متغیر و نسبی است که بستگی به زمان، مکان، نوع و شدت ارتباط بین اجزای آن دارد.

همان‌طور که اشاره شد، سامانه‌های بسته به تبعیت از قانون دوم ترمودینامیک، آنتروپی یعنی قدرت تغییر شکل فزاینده‌ای دارند. آنتروپی

به معنای از دست دادن انرژی درونی سامانه است، و در سامانه‌های بسته این عمل به صورت مداوم و سریع صورت می‌گیرد. یک خودرو به عنوان یک سامانه بسته، در حال کار کردن انرژی حرکتی فزاینده‌ای ایجاد می‌کند، و اگر فقط لحظه‌ای مکانیزم تغذیه داده یعنی بنزین، اکسیژن و الکتریسیته در آن قطع شود، سامانه از کار می‌افتد. یعنی تغییر شکل سامانه (انتروپی) یک وضعیت مداوم و فزاینده است، در حالی که سامانه‌های باز انتروپی کاهنده دارند. یعنی با سرعت کمتری به سوی بی‌نظمی و انحطاط پیش می‌روند. در نتیجه سامانه‌های باز آنتروپی منفی قوی‌تری دارند. به عبارت دیگر انتروپی منفی سامانه‌های باز می‌تواند ناشی از ارتباطی باشد که با دنیای خارج دارند. جامعه به عنوان یک سامانه باز می‌تواند از قدرت انتروپی منفی قدرتمندی برخوردار باشد، و وضعیت موجود خود را راحت‌تر و بیشتر حفظ کند. اما همین جامعه در نتیجه پیشرفت و تحولات بلا انقطاع تکنیک و نظامات اجتماعی در طول زمان قدرت خود انطباقی بیشتری می‌یابد و روی همین اصل است که هرچه جامعه پیشرفت بیشتری می‌کند انتروپی منفی آن ضعیف‌تر و از آنتروپی (قدرت تغییر شکل) قوی‌تری برخوردار می‌شود.

انتروپی منفی یک جامعه روستایی به مراتب قوی‌تر از یک جامعه شهری است، یا قدرت انتروپی منفی یک جامعه پیشرفته

صنعتی نسبت به یک جامعه‌ی جهان‌سومی ضعیف‌تر است، و برعکس انتروپی یعنی قدرت تغییر شکل آن بیشتر است.

۳- سامانه‌های خودانطباقی والتر بوکلی

والتر بوکلی سامانه‌ها را به دو نوع: بسته، نگانتروپیک (مقاوم در مقابل هرگونه تغییر و دارای انتروپی منفی نسبتاً قوی) و باز متعادل خودانطباق و انتروپیک (تغییرپذیر) تقسیم‌بندی می‌کند. (Buckley. w.1967)

- سامانه‌های متعادل نسبتاً بسته و نگانتروپیک^۱

همان‌طور که گفتیم، هیچ سامانه‌ای به‌طور مطلق بسته یا باز نیست. بلکه این یک مسأله نسبی است. همه سامانه‌ها به نحوی تحت تأثیر عوامل بیرونی اند اما شدت وابستگی به عوامل بیرونی است که آن را نسبتاً باز یا بسته می‌سازد. سامانه‌های متعادل نسبتاً بسته مورد نظر بوکلی، در حالی که دائم در حال ایجاد تعادل‌اند، قدرت

۱. نگانتروپیک در مقابل آنتروپیک وضعیت سامانه‌ای را نشان می‌دهد که در مقابل هرگونه تغییری مقاومت نشان می‌دهد و به اصطلاح آنتروپی منفی نسبتاً قدرتمندی دارد. همانند سازمان اجتماعی یک روستا یا یک جامعه عقب‌مانده و سنتی. در حالی که سامانه‌های آنتروپیک بیشتر تغییرپذیرند. یک شهر بزرگ در یک کشور پیشرفته و متمدن در مقابل تغییرات مقاومت بسیار کمتری نشان می‌دهد و یا بعد از تغییر یکی از عناصرش سریعاً خود را با آن تغییرات وفق می‌دهد و سایر عناصر را متناسب با آن تغییر می‌دهد و دگرگون می‌سازد.

ساختاردهی و تغییر ساختاری جدید ندارند و انرژی تغییر در آنها به حداقل می‌رسد. آنها تنها تحت تأثیر اختلالات یا ساختاردهی بیرونی‌اند و منابع لازم برای تغییرات درونی خود را در اختیار ندارند. محتوای این سامانه‌ها نسبتاً ساده و ارتباطات بین آنها بیشتر از طریق تبادل انرژی صورت می‌گیرد، تا تبادل اطلاعات. کارکرد این سامانه‌ها بیشتر فعالیت برای حفظ هرچه بیشتر ثبات و ساختار ابتدایی و محدودیت‌هایی است که از قبل تعریف و تعیین شده‌اند. این ویژگی سبب بسته شدن هرگونه ارتباطی بین این سامانه با محیط خارجی و تبادل اطلاعات و حتی انرژی می‌شود، در حالی که خیلی پیش از آن عامل خود تنظیمی یعنی حفظ ساختار درونی در مقابل تغییر است. مثال عینی این‌ها را می‌توان در سامانه‌های مکانیکی (ماشین‌های بخار یا ماشین‌های الکتریکی، الکترونیکی و بنزینی) مشاهده کرد.

سامانه‌هایی هم وجود دارند که نه بازند و نه بسته. بلکه در جایی بین این دو قرار می‌گیرند، و آنها را نیمه باز می‌نامند. مانند سامانه‌های ارگانیکی و هموئوستازیک^۱. مانند ارگانیزم‌های زنده. این سامانه‌ها در حالی که بازند، نگانتروپیک‌اند و همیشه سطحی از انرژی متوسط خود را حفظ می‌کنند.

۱. هموئوستازی یا هم‌ایستایی به معنای خودانطباقی سامانه است در مقابل تغییرات محیطی. مثلاً دمای بدن انسان در صحرای عربستان و محیط یخبندان قطب جنوب ۳۷ درجه است. این هم‌ایستایی دما در شرایط مختلف محیطی ناشی از خاصیت هموئوستازی سامانه ارگانیکی است.

- سامانه‌های باز پیچیده و خودانطباق

سامانه‌های زیادی در این گروه جای می‌گیرند که از سامانه‌های روانی گرفته تا فرهنگی و اجتماعی را شامل می‌شود. این سامانه‌ها در حالی که بازند دارای توان انتروپی منفی هستند و در پاره‌ای از موارد نگانتروپیک‌اند. اینها دارای انتروپی منفی یعنی با افزایش پتانسیل انرژی مواجهند. این سامانه‌ها هم از درون و هم از بیرون بازند. یعنی هم می‌توانند تحت تأثیر کنش‌های درونی خود قرار گیرند، و هم پیامدها و کنش‌های بیرونی بر آنها تأثیر می‌گذارند. بدین معنی که تبادلات بین عناصر درونی آنها می‌تواند عامل تغییرات اساسی در اجزا باشد.

بوکلی تأکید می‌کند که جامعه سامانه‌ای باز، پیچیده و خودانطباق در محیطی نامتجانس و تأثیرگذار است. (والتر بوکلی، ۱۹۶۷)

یک سامانه اجتماعی تحول نمی‌پذیرد، مگر در اثر جریانی از تغییرات موفق در عوامل محیطی و محدودیت‌های حاکم بر سازمان خود. لذا موفقیت در این جریان، مستلزم برخورداری از مقداری انعطاف‌پذیری و تحریک‌پذیری^۱ در ارتباطش با محیط پیرامون و مجموعه عوامل و سازوکارهای برگزیده است.

1. Irritabilité

در سامانه‌های خودانطباق بیولوژیکی و روان‌شناختی، ارتباط محیط - سامانه به ترتیب از طریق مبادله کدهای A.D.N و آموزش (یادگیری) صورت می‌گیرد. (لوگان، ص ۶۲)

همان طور که در سامانه‌های خودانطباق اجتماعی - فرهنگی متکی بر نمادها، مشاهده می‌شود، از یک طرف جریان یک جنبه‌ای از کدگذاری و گزینش به‌رغم تنوعات و ناهمگونی حاکم وجود دارد، و از طرف دیگر به الزاماتی در رفتارهای نمادین شخص و یا گروه اجتماعی برمی‌خوریم. (همان منبع)

این جریان به شکل‌گیری و تغییر فرهنگ و سازمان اجتماعی منتهی می‌شود. با وجود این سامانه‌های اجتماعی - فرهنگی در مقایسه با سایر سامانه‌های خودانطباقی دارای مجموعه‌ای از ویژگی‌های خاص هستند.. مثلاً در این سامانه‌ها دامنه تغییرات ممکن در طول زمان گسترده می‌شود، نقش عوامل ژنتیکی کاهش و نقش عناصر فرهنگی افزایش می‌یابد. به علاوه نقش تغییرات درونی، یعنی روابط بین عناصر سامانه فرهنگی - اجتماعی در مقایسه با نقش عوامل بیرونی یعنی محیط‌هایی که مشخصه‌های جدیدی پیدا کنند، افزایش می‌یابد. مشخصه جدید اجتماعی - فرهنگی و مقایسه جریانات تغییر در گذشته و آینده به ما اجازه می‌دهد که بتوانیم مسائل اجتماعی را با ظرفیت و امکانات بیشتری تحلیل کنیم، و دامنه هدف‌های خود را گسترش دهیم.

نکته دیگری که اتفاقاً مورد توجه والتر بوکلی قرار گرفته، اساس علت و معلولی حاکم در سامانه است. بوکلی عنوان می‌کند که یک سامانه اساسی، مجموعه‌ای از عناصر است که به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم با شبکه علت و معلول‌هایی مواجهند که ثبات آن را به همراه دارند. یعنی نیروهای متفاوت و گاهی متضاد که برآیندشان می‌تواند صفر باشد و در نهایت نتیجه‌اش ثبات نسبی سامانه، و رابطه متقابل کم و بیش پایداری است که در حقیقت ساختار آن را شکل می‌دهد.

البته باید بین کلیت یک سامانه دائمی با ساختار متغیری که در یک لحظه معین برای یک هدف مشخص شکل می‌گیرد، تفاوت قائل شد. ادامه کار یک سامانه تنها به معنای حفظ متغیرهای اساسی است که این تداوم را تضمین و تسهیل می‌کنند..

ب- تقسیم سامانه‌ها بر پایه ساختار درونی

اگرچه ساختار درونی سامانه‌ها توجه کنیم به شکل‌های مختلفی از آنها برمی‌خوریم، که در پیوند بین اجزای هر یک از آنها درجه‌ای از پیوستگی، وابستگی و قانونمندی حاکم است، بنابراین، اگر بخواهیم طبق تعریف سامانه همه آنها را در نهایت تکامل و نمونه کاملی از یک مجموعه به هم پیوسته و به هم وابسته بدانیم که ارتباطات بین اجزای

آن کامل و قانونمند و صد در صد هماهنگ‌اند، به بیراهه رفته‌ایم، زیرا حتی در میان سامانه‌های طبیعی و ارگانیکی چنین سامانه کاملی وجود ندارد. اگر به اصل تعالی ارتباطات سامانه‌ای معتقد باشیم باید اصل تکامل و قانون انتروپی حاکم بر سامانه‌ها را نفی کنیم و نادیده بگیریم. پس ضمن اینکه لازم است اصل تکاملی و قدرت انتروپی یعنی تغییرپذیری سامانه‌ها را بپذیریم، باید به اصل نسبیت در ارتباطات قانونمند بین اجزا نیز معتقد باشیم. در نتیجه این فرض به بی‌نهایتی از انواع سامانه‌ها برمی‌خوریم که در هر یک درجه‌ای بین صفر تا بی‌نهایت از ارتباطات قانونمند، هماهنگ و عقلایی بین اجزا وجود دارد. بدیهی است اگر این ارتباطات ضعیف باشند یا اصلاً ارتباط قانونمندی در میان اجزای سامانه وجود نداشته باشد، ما با مجموعه‌ای کاملاً بی‌سامان و به هم ریخته برمی‌خوریم که هیچ کارکردی ندارد. مانند خودرویی که اجزای آن را از هم جدا ساخته و ارتباط بین آنها را کاملاً به هم ریخته‌اند.

حال آنکه هرچه ارتباط بین اجزا قوی‌تر، منسجم‌تر، قانونمندتر و عقلایی‌تر باشد، سامانه قوی‌تر خواهد بود و کارکرد وسیع‌تری خواهد داشت.

لذا در مبحث سازمان و سامانه‌ها هرگز نمی‌توانیم مطلق‌گرا باشیم و تنها به وجود شکل کامل، ایده‌آل و بی‌نقصی از آنها بیندیشیم.

چرا که در این صورت اصل بدیهی تکامل را در طبیعت، انسان، جامعه و جهان نفی و آن را زیر پا گذاشته‌ایم. پس لازم است اصل تکامل و قدرت انتروپی یعنی تغییرپذیری سامانه‌ها را بپذیریم تا بتوانیم آنها را درک و در راه تغییر، تحول و تعالی‌شان گام برداریم.

همه سامانه‌ها در عین میرا بودن، از ویژگی انتروپی برخوردارند، یعنی تغییرپذیر و تکامل‌گرا هستند. یک سامانه طبیعی دائم تغییر می‌کند. متولد می‌شود، رشد می‌کند و در نهایت می‌میرد. مرگ جزئی از قانون تکامل است، زیرا وقتی به ارتباط وسیع و باز سامانه‌ها نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم با مرگ یک سامانه کوچک، حرکت و دگرگونی سامانه کل یا به اصطلاح فرادست را نمی‌توان متوقف ساخت. مثلاً وقتی انسان به نقطه پایانی رشد تکاملی خود می‌رسد و می‌میرد، سامانه طبیعی کل خلقت را نه تغییر می‌دهد و نه متوقف می‌سازد، بلکه انسان همچنان در کل نظام طبیعت از نظام تکاملی که در سامانه خلقت نهفته است، پیروی می‌کند. در نتیجه نظریه داروین و قانون تکامل را که در کل نظام طبیعی بدن حیوانات به‌ویژه انسان نهفته است، نمی‌توان نادیده گرفت.

بنابراین در میان سامانه‌ها به انواعی از آنها برمی‌خوریم که در هر یک درجه‌ای از ارتباطات سیستمی وجود دارد. در میان بعضی از آنها ارتباطات قانونمندتر، قوی‌تر، منسجم‌تر و هماهنگی بیشتری وجود

دارد، و در پاره‌ای دیگر این ارتباطات ضعیف‌تر است. مثلاً سازمان‌های حاکم در کشورهای پیشرفته بسیار قوی‌تر از کشورهای جهان سوم اند. یا سازمان‌های حاکم در یک نظام سرمایه‌داری بسیار قوی‌تر و منسجم‌تر از جامعه‌ای است که در دوره فئودالیت به سر می‌برد. به همین دلیل است که کارکرد سازمان‌ها در کشورها و جوامع و در زمان‌های مختلف بسیار متفاوت و متنوع است. در سامانه‌های غیر اجتماعی مثلاً مکانیکی یا ارگانیکی نیز همین‌طور است. مثلاً ساختار یک خودروی پیشرفته و مدرن خیلی پیچیده‌تر، منسجم‌تر و قوی‌تر از یک خودروی قدیمی و ضعیف است و بالطبع کارکردهای متفاوتی هم دارند. یا پیچیدگی ساختاری یک جانور تک سلولی با سازواره تکامل یافته‌ای همچون بدن انسان کاملاً متفاوت است. در حالی که حتی آن جانور تک سلولی هم در تعریف ما از سامانه می‌گنجد. لذا هرگز نمی‌توان آن را از مجموعه سامانه‌ها حذف کرد یا نادیده گرفت. یعنی آن جانور تک سلولی نیز یک سامانه است اما ارتباط سامانه‌ای ضعیف و بسیار ساده‌ای بین اجزای آن وجود دارد.

نظریه ارگانیزاسیون‌سم به ما حکم می‌کند که برای بالا بردن کارکرد سامانه‌های اجتماعی به دگرگونی ساختاری و ایجاد ارتباطات بهتر و قوی‌تر بین اجزا و اعضای آن بیشتر فکر کنیم و آنها را به‌طور مداوم قوی‌تر و منسجم‌تر سازیم، تا به کارکردهای بهتری دست یابیم.

تکامل در امور طبیعی و توسعه و پیشرفت در امور اجتماعی اعم از اقتصاد، جامعه و سیاست در نتیجه انسجام بیشتر و بهتر و برقراری ارتباطات قانونمندتر در میان اجزا و اعضای یک سازمان اجتماعی پدید می‌آید. ما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که یک ساختار واحد، دو کارکرد متفاوت داشته باشد. البته در یک سامانه واحد ممکن است با کارکردهای متفاوتی مواجه باشیم که ناشی از زیر سامانه‌های مختلف آن سامانه باشند. اما هر یک از کارکردهایی که مشاهده می‌شود حاصل یا بازخورد یکی از زیر سامانه‌هایی است که می‌توان آن را به عنوان یک سامانه مستقل شناسایی و مطالعه کرد، نه کارکرد کل سامانه. سامانه کل کارکرد واحدی دارد. چراکه دارای ساختار واحد و مشخصی است. مثلاً یک سامانه اجتماعی می‌تواند هم کارکرد اقتصادی داشته باشد، هم آموزشی و تربیتی، هم ایدئولوژیکی و فرهنگی، هم سیاسی و... اینها همه ناشی از کارکرد زیرسامانه‌های اقتصادی، تربیتی، فرهنگی، سیاسی و خانواده‌اند که در درون این سامانه اجتماعی یعنی در ساختار آن جای دارند. اما کارکرد کل سامانه اجتماعی نتیجه ساختار واحدی است که از روابط بین این زیر سامانه‌ها حاصل می‌شود که نتیجه‌اش می‌تواند عامل یا رادع توسعه اجتماعی و اقتصادی جامعه باشد.

هر ساختار، یعنی شیوه ارتباطات قانونمند بین اجزای یک

سامانه، بازخورد مشخصی دارد. این بازخورد به صورت انرژی و ماده ظاهر می شود، و این انرژی باعث حرکت و حرکت عامل دگرگونی و تحول است.

همان طور که از ساختار یک خودرو انتظار داریم با روشن شدنش، انرژی بیافرید و این انرژی حرکت و جابه جایی را میسر سازد، از یک سامانه اجتماعی هم می توان انتظار داشت که متناسب با ساختار اجتماعی خود، انرژی ایجاد کند و حرکت و دگرگونی و توسعه اجتماعی و اقتصادی، یا حرکت و جنبش های اجتماعی را بیافریند. هرچه این ساختار اجتماعی قوی تر، منسجم تر و قانونمندتر باشد، کارکرد بیشتر و بهتری خواهد داشت. ساختار اقتصادی در یک کشور پیشرفته نسبت به سازمان اقتصادی یک کشور عقب مانده کارکرد بسیار بیشتری دارد، زیرا ساختارهای آنها متفاوت اند. به همین دلیل است که در اولی با انباشت تولید مواجهیم و در دومی با کمبود تولید.

ج: تقسیم سامانه ها بر پایه کارکردشان

یکی دیگر از شاخص های تقسیم سامانه ها کارکردهای آنهاست. پژوهشگران رشته های مختلف که تحلیل سامانه ای را مدنظر دارند،

سعی دارند آنها را بر پایه کارکردهای مختلفشان طبقه‌بندی کنند. ذکر انواع این طبقه‌بندی‌ها شاید بی‌مورد و تنها موجب تطویل کلام باشد. فرانسوا مایر علوم را به دو سطح خرد و کلان طبقه‌بندی می‌کند، و در سطح خرد از علومی چون بیولوژی، فیزیولوژی و در سطح کلان از علوم رفتاری و جامعه‌شناسی نام می‌برد. مارنی و اسمیت (Marnay and Smith, 1964) معیار طبقه‌بندی خود را ظرفیت خودانطباقی سامانه‌ها قرار داده و در نتیجه چهار نوع سامانه را به شرح زیر دسته‌بندی کرده‌اند:

- ۱- سامانه‌های غیر ارگانیسم مانند فیزیکی - شیمیایی
 - ۲- سامانه‌های ارگانیسمی همچون ارگانیسم‌های طبیعی و بیولوژیکی
 - ۳- سامانه‌های ادراکی همچون سامانه‌های روانی - اجتماعی متکی بر نمادها
 - ۴- سامانه‌های مصنوعی یعنی سازه‌های دست‌ساز و مصنوعی بشر همچون ماشین‌ها
- از نظر این دو جامعه‌شناس سه نوع خودانطباقی اساسی در سامانه‌ها وجود دارد:

الف: خودانطباقی واکنشی^۱: یعنی نوعی خودانطباقی که در آن،

1. Adaptativité Réactionnelle

سامانه در مقابل یک برنامه مشخص، عملکرد مشخص و یکنواختی دارد.

ب: خودانطباقی باز متعارفی^۱ درجه دو: کارکرد این سامانه‌ها متغیر است، و در نتیجه بایک ورودی مشخص حداقل دو کارکرد خواهیم داشت.

ج: خودانطباقی بازساختاری^۲: در این سامانه‌ها در هر حال ارتباط قانونمند بین اجزا متغیر است و دائم تغییر می‌کند.

خودانطباقی واکنشی را در سامانه‌های ارگانیکی و دو نوع دیگر خودانطباقی را در سامانه‌های ادراکی مشاهده می‌کنیم. یعنی در سامانه‌های ادراکی چون ساختارهای روانی و اجتماعی هیچ‌گاه نمی‌توان در مقابل یک کنش معین یعنی ورودی یک داده مشخص به سامانه یک واکنش متقابل تعریف شده و همیشگی را انتظار داشت. در حالی که در نوع اول می‌توان از هر ورودی یک نتیجه و کارکرد مشخص انتظار داشت. در علوم اجتماعی دو نوع تحلیل جالب به نظر می‌رسد؛ یکی مدل ساختاری-کارکردی تالکوت پارسونز و دیگری سامانه‌های خود انطباقی والتر بوکلی.

بنابراین از نظر کارکردهایی که سامانه می‌تواند داشته باشد، آنها

1. Adaptativité Renormalisationnelle

2. Adaptativité Reconstructuelle

را می‌توان به انواعی چون سامانه‌های اجتماعی، مکانیکی، فیزیکی، الکترونیکی، ارگانیکی، نباتی (اکولوژیکی و طبیعی)، شیمیایی، هسته‌ای، فضایی و غیره تقسیم کرد. هر یک از این انواع سامانه‌های کارکردی خود می‌توانند به شاخه‌های مختلفی تقسیم شوند. مثلاً سامانه‌های اجتماعی به انواعی چون سامانه‌های جامعوی^۱، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... تقسیم می‌شوند. یا سامانه‌های ارگانیکی می‌توانند به دو نوع زیستی و روانی تقسیم شوند. یا یک سامانه اقتصادی می‌تواند شامل دو زیر سامانه خرد و کلان باشد.

د: تقسیم سامانه‌ها بر پایه چگونگی شکل‌گیری‌شان

از نظر چگونگی شکل‌گیری سامانه‌ها نیز ما به دو دسته سامانه برمی‌خوریم.

- ۱- سامانه‌های طبیعی که انسان در شکل‌گیری آنها نقشی ندارد یا نقش ضعیفی دارد، مانند سامانه‌های ارگانیکی و اکوسیستم حاکم در طبیعت و سامانه‌های فضایی چون ستارگان و کهکشان‌ها.
- ۲- سامانه‌های مصنوعی چون سازمان‌های اجتماعی، اقتصادی،

۱. جامعوی (Social) صفت منتسب به جامعه

«صفت ناشی از روابط حاصل از اندرکنش انسان‌ها اعم از اینکه به صورت انفرادی یا گروهی بوده باشد». رجوع شود به شیخ‌آوندی. داور «شناخت دولت»، نشر قطره، ۱۳۹۱.

سیاسی، فرهنگی و دستگاه‌های مکانیکی، شیمیایی، هسته‌ای و مجازی که ساخته دست بشرند.

سامانه‌های طبیعی نسبت به سامانه‌هایی که ساخته دست بشرند به مراتب بی نقص‌ترند. و انسان چه بسیار برای ساختن سامانه‌های مصنوعی از این سامانه‌های بی نقص الگو می‌گیرد و از آنها می‌آموزد که سازمان‌های اجتماعی و دیگر سامانه‌های دست‌ساز خود را به گونه‌ای شکل دهد که بادوام‌تر، متعادل‌تر و دارای انثروپی باشند. تادر مقابل تغییرات درونی و بیرونی حاکم انعطاف بیشتری نشان دهند، خودکنترل باشند و...

سامانه‌های اجتماعی یعنی سازمان‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... همه و همه سامانه‌هایی مصنوعی و ساخته و پرداخته دست بشرند. بنابراین هر چه اصول سازماندهی و قوانین ساختاری بیشتری بر آنها حاکم باشد کارکردهای بیشتر و وسیع‌تری خواهند داشت.

در دوره ارباب و رعیتی، سازمان‌های اجتماعی دارای سازماندهی ضعیف و ابتدایی بودند. به طوری که در سازمان‌های اقتصادی این دوران ما تنها به یک تعادل معیشتی برمی‌خوریم. در این سازمان‌ها مالک به عنوان تنها سازمان‌دهنده نظام تولید به سازماندهی نیروی انسانی موجود در قلمرو خود می‌پردازد. مثلاً بنه (حراثت)

تشکیل می‌دهد.^۱

با پیشرفت جامعه و تغییر شیوه تولید و ورود صنعت پیشرفته در نظام تولید، لاجرم شکل سازماندهی نیروی انسانی به فراخور زمان و مکان تغییر کرده است.

مثلاً شکل و ساختار سازمان‌های اقتصادی در شروع شیوه تولید سرمایه‌داری با حاکمیت نظریه‌پردازان کلاسیکی چون تایلور، ماکس وبر و... دستخوش تغییر شد... این نظریه‌پردازان بر روی تقسیم کار در سازمان‌های اقتصادی، انضباط کار و برقراری بوروکراسی و روابط خشک اداری همچون ارتش در سازمان‌های تولیدی تأکید کردند. اما با پیشرفت جامعه و تغییرات اساسی در نظام تولید سرمایه‌داری، نارسایی نظرات کلاسیک‌ها هم نمایان شد که شکل جدیدی از سازماندهی را بر پایه نظریه نئوکلاسیک‌ها یا رفتارگرایان یا ترکیبی از این دو ایجاد می‌کرد. در نتیجه، شکل سازماندهی نیروی انسانی در سازمان‌های

۱. در دوره ارباب و رعیتی بنه شکل خاصی از تقسیم کار روستایی در جامعه کشاورزی ایران بود که مالک تشکیل می‌داد. این سازمان سنتی متشکل از یک نفر سربنه بود که سرپرستی و ریاست واحد را به عهده داشت، یک نفر پابنه که معاونت واحد تولیدی را داشت، یک نفر آبیاری و چند نفر برزگر به تناسب وسعت زمین بنه در آنجا کار می‌کردند، و معمولاً یک نفر هم پادو داشت که وظیفه انتقال مایحتاج و نیازهای اولیه اعضای بنه از جمله نهار را بر عهده داشت. چند سال بعد از اصلاحات ارضی ۱۳۴۲ این سازمان‌های روستایی به دلیل فقدان مدیریت از بین رفتند (رجوع شود به کتاب یا جزوه آقای صفی نژاد تحت عنوان: شکل واحدهای زراعی (بنه) قبل و بعد از اصلاحات ارضی. انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی تهران سال ۱۳۵۱)

تولیدی غرب تغییر کرد.

نئوکلاسیک‌ها تأکید بیشتری بر روابط و خصوصیات روانی و اجتماعی انسان داشتند. (اقتداری علی محمد، ۱۳۹۲)

در میان این دو مکتب (کلاسیک و نئوکلاسیک) که حکایت از دو شیوه متفاوت از شکل‌گیری سازمان‌ها به‌ویژه سازمان‌های تولیدی دارند، شکل دیگری از سازماندهی و روابط انسانی نیز در جهان بر پایه نظرات مارکسیست‌ها سر بلند کرد، که بر سازماندهی صرفاً دولتی و حاکمیت دیکتاتوری پرولتاریا بر سازمان‌ها تأکید فراوانی داشت.

این تغییر و دگرگونی در شکل سازماندهی نیروی انسانی، این واقعیت انکارناپذیر را ثابت می‌کند که هیچ‌گونه سازماندهی بی‌عیب و نقصی که بتواند پیشرفت و توسعه همیشگی و مداوم جامعه را تضمین کند، وجود ندارد. بلکه سازمان‌های اجتماعی هم چون دیگر سامانه‌ها تابع قانون فناپذیری‌اند و هیچ نظریه وایسمی اعم از فئودالیسم، کاپیتالیسم، سوسیالیسم، کمونیسم و ... نمی‌تواند حرکت، تحول و توسعه جامعه را برای همیشه تضمین کند، پس اگر انتظار داشته باشیم که یکی از این نظریه‌ها بتواند خوشبختی و توسعه جاودانه‌ای برای جامعه تضمین کند، یا یکی از آنها را تنها راه نجات بشریت بدانیم، انتظاری بعید و غریب داشته‌ایم. برنامه‌ریزان اجتماعی تنها می‌توانند عمر سامانه‌های اجتماعی را افزایش، و یا با تغییر در ارتباطات

ساختاری‌شان کارکردهای آنها را بیشتر و بهتر کنند، نه اینکه عمر جاودانه یک ساختار اجتماعی واحد را میسر سازند.

چه بخواهیم و چه نخواهیم تمامی سامانه‌ها همان‌طوری که تابع قانون تغییر شکل (آنتروپی)، آنتروپی منفی، تعادل‌زایی و خودکنترلی (طبق مباحثی که در فصول آینده خواهیم داشت) هستند، تابع قانون فناپذیری هم هستند، و هر زمان که بی‌نظمی در سامانه اوج می‌گیرد به گونه‌ای که دیگر قدرت تعادل‌زایی خود را از دست می‌دهد، محکوم به فنا خواهد بود. این اصل نه تنها بر سازمان‌های اجتماعی، بلکه بر کلیه سامانه‌ها اعم از طبیعی و مصنوعی حاکم است.

فصل سوم

نسبیت در سلامت ساختاری یا بیماری در نظام سامانه‌ها

همان‌طور که گفتیم در میان سامانه‌ها ما به انواعی از ساختارها برمی‌خوریم. پاره‌ای از آنها در سلامت نسبی یا به عبارت دیگر در محدوده‌ای از زمان در سلامت نسبی به سر می‌برند. در حالی که پاره‌ای دیگر بیمارند، و در نتیجه این بیماری ما با اختلال در کارکردهای آنها مواجهیم. همان‌طور که بدن انسان بیمار می‌شود و این بیماری او را از کارکردهای متعارف خود باز می‌دارد، هر سامانه هم با توجه به ساختاری که دارد می‌تواند دچار بیماری، بحران و نابسامانی و در نتیجه کاهش انرژی و بازخورد طبیعی خود شود.

عوامل مختلفی می‌توانند سبب بیماری سامانه‌ها شوند، از جمله این عوامل می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- تغییرات نامتناسب در رشد یا افول اجزا و

عناصر سامانه‌ها

۲- سرایت و انتقال

- ۳- قطع ارتباط ساختاری
- ۴- ناهماهنگی در کارکردهای زیرسامانه‌ها یا عناصر آنها
- ۵- بیهودگی و رکود در نتیجه تغییر شرایط حاکم
- ۶- اختلال در قوانین حاکم بر سامانه‌ها
- ۷- بیماری‌های ناشناخته و دوره‌ای به‌ویژه در سامانه‌های اجتماعی و اقتصادی

۱- تغییرات نامتناسب در رشد یا افول اجزا و عناصر سامانه‌ها

تمامی سامانه‌ها اعم از سامانه‌های اجتماعی همچون سازمان‌های اقتصادی و جامع‌وی و سامانه‌های طبیعی و مصنوعی، مجموعه‌ای از عناصر به هم پیوسته‌اند که هرگونه تغییری در یکی از عناصر، با واکنش منفی و مقاومت عناصر دیگر همراه خواهد بود. به عبارت دیگر در ساختار هر سامانه‌ای نیروی مقاومت و انترپی منفی یعنی تمایل به حفظ وضعیت موجود نهفته است. زیرا سامانه‌ها متناسب با ساختاری که دارند از هرگونه تغییری چه مثبت یعنی در جهت تحول، توسعه و تکامل و چه منفی یعنی در خلاف جهت تکاملی، گریزانند. زیرا به وضعیت موجود عادت کرده، شکل گرفته و ثبات و تعادل پیدا

کرده‌اند. پس هرگونه تغییری در آن‌ها یا عناصر متشکله می‌تواند ثبات و تعادل حاکم بر آنها را به هم بریزد. در نتیجه نیروی انتروپی منفی حاکم بر آنها در مقابل تغییر مقاومت نشان دهد. این مقاومت ساختاری یعنی این انتروپی منفی حاکم بر سامانه به حدی است که گاهی تغییرات را پس می‌زند و دوباره سامانه را به وضعیت قبل برمی‌گرداند. حال سؤال اینجاست که اگر سامانه‌ها به دلیل انتروپی منفی که دارند، در مقابل هرگونه تغییری مقاومت نشان می‌دهند و نمی‌پذیرند، پس چگونه است که در نهایت و در طی زمان با تغییر، تحول و تکامل یا افول و مرگ سامانه‌ها مواجهیم؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت که هر سامانه‌ای ضمن اینکه تابع قانون انتروپی منفی است تا تعادل آن در کوتاه‌مدت تضمین شود، تابع قانون ضد آن یعنی انتروپی هم هست که در فصل بعد به تفصیل از آن سخن خواهیم گفت. قانون انتروپی یعنی تابعیت سامانه از قانون تغییرپذیری. این قانون امکان درهم شکستن مقاومت سامانه را فراهم می‌سازد. زیرا اگر تغییر یک عنصر از یک مجموعه سامانه‌ای به حدی قوی باشد که سایر عناصر را ناچار به تبعیت کند و به دنبال خود بکشد. در آن صورت پس از مدتی کل آن مجموعه دچار تحول و دگرگونی خواهد شد. با این مقدمه در کلیه سامانه‌ها مشاهده می‌شود که وقتی یک عنصر از یک مجموعه به هم پیوسته یعنی سامانه تغییر

می‌کند، باید تغییری متناسب و همگرا در سایر عناصر آن مجموعه به‌وجود آید، در غیر این صورت سامانه با بی‌تعادلی یعنی بیماری، اختلال کارکردی یا کلاً مرگ و به هم ریختگی ساختاری مواجه خواهد شد.

در سامانه‌های طبیعی و ارگانیکی ما به کارکرد خودبه‌خودی و اتوماتیک این پدیده مواجهیم. مثلاً اگر یک عنصر یا ارگان از یک مجموعه زیستی و طبیعی تغییر کند، تعادل‌زایی سامانه حکم می‌کند که سایر عناصر، همگام و متناسب با آن تغییر، دگرگون شوند. مثلاً ما کمتر به رشد ناهماهنگ و نامتناسب اعضای بدن انسان برمی‌خوریم. وقتی بدن رشد می‌کند، این رشد به‌صورتی متناسب در کل آن منعکس می‌شود. مثلاً قابل تصور نیست که یکی از اعضای بدن رشد کند و اعضای دیگر در همان حد قبلی باقی بمانند. چنین پدیده‌ای باعث خواهد شد که کارکرد کل سامانه مختل و با مشکل مواجه شود.

در جامعه‌شناسی به چنین پدیده‌ای تأخر یا پس‌افتادگی فرهنگی می‌گویند. یعنی وقتی یک عنصر از یک سامانه فرهنگی تغییر کند و تغییری متناسب و بایسته در سایر عناصر آن ایجاد نشود، جامعه با تأخر فرهنگی مواجه خواهد شد.

کلیه سامانه‌ها عناصر متناظر و متناسب ساختار خود را می‌پذیرند، چراکه بدون وجود این عناصر همگون و متناسب، سامانه

تعادل خود را از دست می‌دهد، و دچار اختلال می‌شود. مثلاً ساختار جامعه روستایی که به‌صورت سنتی تولید می‌کند، نمی‌تواند ابزار پیشرفته تولید را جذب کند. در نتیجه چنانچه این ابزار وارد جامعه شوند، سامانه را دچار اختلال کارکردی خواهند کرد و تا زمانی که سایر عناصر جامعه روستایی متناسب با ابزار جدید رشد و دگرگونی نپذیرفته‌اند، جامعه دچار تأخر فرهنگی می‌شود و با مشکل و اختلال کارکردی مواجه خواهد بود. یا مثلاً چنانچه در یک روستای سنتی که شیوه تولیدش سنتی است، راه یا حتی مدرسه ایجاد شود، و در سایر عناصر فرهنگی مثلاً شیوه تولید، ابزار، روابط و سازماندهی اجتماعی تغییری ایجاد نشود، سامانه تولید جامعه روستایی دچار اختلال و پس‌افتادگی فرهنگی خواهد شد و تعادلش به هم می‌خورد. در چنین حالتی روستایی ترک دیار می‌کند و در حاشیه شهرهای بزرگ مستقر می‌شود و نتیجه آن بیکاری و جرم و جنایت و دیگر مشکلات و آسیب‌های اجتماعی در شهر، تهی شدن جامعه روستایی از نیروی کار و بایر و بلا استفاده شدن زمین‌های کشاورزی است.

در این جا است که ما با بیماری و بحران در سامانه اجتماعی شهر و روستا مواجه خواهیم شد. به‌طوری که مشاهده می‌شود، شهر و روستا با هم پیوند ارگانیکی دارند، یعنی هر دو سامانه‌های بازی هستند که ارتباط نزدیکی با هم دارند. توسعه یک کشور در نتیجه

تغییر نظام تولید روستایی و متحول شدن سازماندهی روستایی حاصل می‌شود و تغییر سازماندهی شهری روی سامانه روستایی اثر مستقیم دارد. لاجرم بیماری هر یک از این بخش‌ها روی کل سامانه اجتماعی اثر مستقیم می‌گذارد و کل سازمان‌های اجتماعی - اقتصادی را دچار اختلال و بیماری می‌کند. بنابراین یکی از عواملی که می‌تواند ساختار سامانه‌ها را به هم بریزد و آنها را از تعادل خارج سازد، رشد نامتوازن و یکسویه در یک یا پاره‌ای از عناصر زیر سامانه‌های آنهاست. البته در سامانه‌های اجتماعی اگرچه تغییر و دگرگونی یک عنصر باعث تأخر فرهنگی و نامتعادل شدن نظام سامانه‌ای می‌شود، اما همین عامل یعنی تغییر یک عنصر خود می‌تواند باعث توسعه و تکامل ساختاری هم بشود. زیرا در سامانه‌های اجتماعی پیشرفته که شاهد قدرت تغییرپذیری سریع آنها هستیم، و عوامل تغییر نیز زیاد و گوناگونند، لاجرم تأخر فرهنگی امری متداول و دائمی است و همین تأخر خود باعث دگرگونی و تحول است. مثلاً در کشورهای پیشرفته که معمولاً آنتروپی قدرتمندی هم دارند، ابزار، وسایل، علم و فن‌آوری‌شان دائم متحول و دگرگون می‌شود، و این عامل می‌تواند باعث بی‌تعادلی سامانه اجتماعی و فرهنگی جامعه شود، اما چون این سامانه‌ها در طی زمان از قدرت تغییرپذیری (آنتروپی) قدرتمندی برخوردار شده‌اند، و مقاومت‌شان در برابر تغییرات عنصری کم شده است، در نتیجه هر

تغییری که در یکی از عناصر رخ می‌دهد، سامانه به سرعت خود را با آن سازگار می‌کند و در نتیجه تأخر فرهنگی مداومی که در آن ایجاد می‌شود خود باعث توسعه، تحول و تکاملش خواهد شد. برعکس در کشورها یا مناطق سنتی و توسعه نیافته، مقاومت در مقابل هر تغییری بسیار زیادتر است و ممکن است تغییر در یکی از عناصر مدت‌ها جامعه را دچار بی‌سازمانی و به هم ریختگی و تأخر فرهنگی کند، و در نتیجه تأخر فرهنگی در جوامع عقب‌مانده و سنتی مدت زیادی دوام آورد. مثلاً در بسیاری از کشورهای جهان سوم سال‌ها پس از اجرای اصلاحات ارضی، جامعه از تأخر فرهنگی ناشی از این اصلاحات رنج می‌برد، یا سال‌ها بعد از حضور ابزار مکانیزه‌ای چون خودرو، در شهرهای این کشورها، پاره‌ای از رفتارهای فرهنگی متناسب با این ابزار شکل نمی‌گیرد. به عنوان مثال بوق زدن‌های نابه‌جای بسیاری از شهروندان در ایران، پاکستان، هندوستان و افغانستان در محیط‌های شهری، نشان‌دهنده گونه‌ای از تأخر فرهنگی است. به عبارت دیگر اینها نشانه‌هایی از دوام تأخر فرهنگی و به هم ریختگی ساختاری بعد از تغییر یکی از عناصر جامعه هستند، و نشان می‌دهند که ساختارهای اجتماعی دچار بیماری و به هم ریختگی مزمن ساختاری شده‌اند.

۲- سرایت و انتقال بیماری

سامانه‌های باز با سایر عوامل بیرونی و از جمله دیگر سامانه‌ها ارتباط متقابل دارند لذا وقتی بین آنها ارتباط و تبادل انرژی و ماده وجود دارد، بیماری‌های ساختاری هم می‌توانند از یک سامانه به سامانه‌ای دیگر منتقل شوند. همان‌طوری که اروگانیزم بدن انسان از دریافت ویروس و میکروب از هم‌نشین‌های انسانی، حیوانی و حتی غیر جاندار محیط بیرونی خود بی‌نصیب نیست و متقابلاً می‌تواند بیماری خود را به دیگر اروگانیزم‌های زنده انتقال دهد، سازمان‌ها نیز به عنوان سامانه‌های اجتماعی نمی‌توانند در مقابل محیط بیرونی خنثی باشند و نابسامانی‌ها و بیماری‌های ساختاری را از دیگر سامانه‌ها نگیرند یا به آنها انتقال ندهند.

یک سامانه اقتصادی نابسامان، به هم ریخته و بیمار در یک کشور بر روی دیگر سازمان‌های اجتماعی اعم از خانواده، تربیت، سیاست و فرهنگ ایدئولوژیکی جامعه اثر می‌گذارد، و آنها را نابسامان و بیمار می‌سازد و بالعکس.

یک بحران اقتصادی که سازمان‌های اقتصادی جامعه را به هم ریخته و بیمار می‌سازد یا حتی یک سیاست اقتصادی نابخردانه که نظام اقتصادی یک کشور را از هم می‌پاشد، بر روی کل سازمان‌های اجتماعی جامعه اثر می‌گذارد و تمامی سامانه‌ها حتی سامانه‌های

ارگانیکی فرد فرد جامعه را دچار اختلال و بیماری می‌کند. به طوری که میزان بیماری‌ها اعم از جسمی و روانی در زمان بحران‌های اقتصادی افزایش می‌یابند. رکود اقتصادی بیکاری به همراه دارد و بیکاری فقر می‌آفریند. فقر و بیکاری، جرم، جنایت، فساد و آسیب‌های اجتماعی را افزایش می‌دهند و همه اینها بیماری جسمی و روحی انسان‌هایی را به ارمغان می‌آورند که باید معصومانه در این سامانه اجتماعی زندگی کنند.

پس ارتباط متقابل سامانه‌های باز می‌تواند انتقال بیماری‌های آنها را نیز به همراه داشته باشد. یک سامانه فرهنگی بیمار در یک جامعه می‌تواند نظام خانواده را متزلزل سازد و یک نظام خانواده بیمار، در جامعه نمی‌تواند نظام تربیتی درستی فراهم سازد، یک نظام فرهنگی نادرست و بیمار نیز سامانه سیاسی را متزلزل می‌کند و تمامی اینها بر همدیگر اثر می‌گذارند.

هیچ یک از این سامانه‌ها را نمی‌توان اصلی و زیربنایی پنداشت و تصور کرد که دیگر سامانه‌ها روبنایی‌اند و ناچارند از زیربنا تبعیت کنند. بلکه سامانه‌های اجتماعی از اجزای به هم پیوسته و به هم وابسته‌ای تشکیل شده‌اند که همه باهم ارتباط متقابل و نزدیک دارند. پس اگر تغییری حتی در یکی از اجزاء رخ دهد این تغییر در کلیه ابعاد و سازمان‌های اجتماعی جامعه اثر می‌گذارد. چه رسد به اینکه این

فصل سوم: نسیت در سلامت ساختاری یا بیماری در نظام سامانه‌ها ۱۰۳

تغییر در نظام زیر سامانه‌های آن رخ داده باشد. پس بیماری نیز از یک سازمان به سازمانی دیگر، از یک نظام اجتماعی ملی به یک نظام اجتماعی ملی دیگر قابل انتقال است.

یک بحران اقتصادی که در یک کشور رخ می‌دهد، بر روی سایر نظام‌های اقتصادی و اجتماعی کشورها اثر می‌گذارد و می‌تواند عامل یا رادع توسعه اقتصادی کشوری دیگر شود. تبادل فرهنگی به صورت بسیار وسیعی در تمام کشورها جریان دارد، این تبادل تنها در جوامع نانویسا که هنوز به خط و کتابت دسترسی نیافته‌اند وجود ندارد. یا حضورش بسیار ضعیف است. امروز پیوند کشورها از طریق اینترنت پیوندی شبکه‌ای و بسیار پیچیده شده است، و به همین دلیل است که انتقال بیماری‌ها نیز از یک سامانه فرهنگی به سامانه فرهنگی دیگر هم بسیار سریع و اجتناب‌ناپذیر شده است. بنابراین جوامع امروزی بسیار بیشتر از جوامع گذشته به علم جامعه‌شناسی به عنوان ابزار و وسیله حل معضلات اجتماعی از طریق کشف قانونمندی‌های اجتماعی و در نتیجه اجرای برنامه‌های اجتماعی نیازمندند. به همین دلیل، در کشورهایی که به علوم اجتماعی اهمیت چندانی نمی‌دهند، یا رژیم‌های سیاسی که این علم را معارض خود می‌یابند، با معضلات، نارسایی‌ها و بیماری‌های اجتماعی بیشتری دست به گریبانند.

۳- قطع یا نارسایی ارتباطات ساختاری

همان‌طور که گفتیم مهم‌ترین شرط وجودی سامانه‌ها برقراری ارتباط قانونمند، هماهنگ و عقلایی بین اجزا آنست. حال اگر یکی از این ارتباطات قطع شود یا ارتباطی نادرست و غیر منطقی بین اجزا برقرار باشد، سامانه یا کلاً از حرکت و کارکرد خود باز می‌ماند، یا در کارکردهایش اختلال و نارسایی پدید می‌آید. مثلاً در یک سازمان اجتماعی اگر رابطه بین مدیریت ستادی و مدیریت میانی قطع شود، یا مدیریت میانی با مدیریت اجرایی ارتباط نداشته باشد، یا ارتباط بین کارگران و سرپرستان مختل باشد، یا نظام برنامه‌ریزی‌اش از چگونگی بودجه‌بندی بی‌اطلاع و بی‌ارتباط باشد، سازمان دچار به هم ریختگی ساختاری خواهد بود. در سازمان لازم است کلیه اجزا و عوامل ارتباط منطقی، عقلایی و قانونمندی با هم داشته باشند. قطع هرگونه ارتباطی از این دست در سازمان به معنای به هم ریختگی یا ضعف و نارسایی در ساختار آن خواهد بود.

همان‌طور که گفتیم هرگونه ارتباطی در سازمان یا در پیکره یک سامانه نمی‌تواند ارتباطی درست باشد. چه بسا در یک سامانه نوع ارتباط یا برقراری ناصحیح ارتباط باعث بیماری و اختلال ساختاری سامانه شود. روی همین اصل است که در جامعه‌شناسی سامانه‌ای، چگونگی و وضعیت ارتباطات ساختاری بین اجزا به طور منظم باید

مورد بررسی و مطالعه یا حتی تجدید نظر قرار گیرد.

زیرا سامانه‌های باز به دلیل ارتباطی که با بیرون دارند همیشه سیال و تابع تغییرات درونی و بیرونی هستند. ارتباطی که امروز منطقی، عقلایی و قانونمند به نظر می‌رسد، شاید فردا غیر منطقی و بی‌معنا باشد زیرا چگونگی روابط درونی در سامانه‌ها تغییرپذیر است. و این است که هم می‌توانند آسیب‌پذیر باشند و در طی زمان دچار بیماری و نابسامانی شوند. و هم می‌توانند تکامل‌گرا و تحول‌پذیر باشند.

لذا مطالعه وضعیت سلامت ارتباطات ساختاری و بررسی امکانات بالقوه‌ای که می‌تواند سبب تحول در کارکردهای سامانه اجتماعی شود، امری مقطعی یا پایان‌پذیر نیست. بلکه امری است دائمی، به گونه‌ای که باید وضعیت ارتباطات ساختاری به‌طور منظم مطالعه شود. به عنوان مثال در نظام ارباب و رعیتی برقراری ارتباط بین خان، مباشر و رعیت همراه با سازماندهی بنه که از وظایف خان بود، امری عقلانی محسوب می‌شد و کارکرد منطقی داشت، اما اگر روابط بین رعیت و خان تغییر کند، و رابطه کارگر و کارفرما شود، بالطبع نوع ارتباط نیز تغییر می‌کند، چنین ارتباطی باید با نظام سرمایه‌داری همخوانی داشته باشد. تغییرپذیری ضعیف قوانین و روابط بین عوامل کار و مدیریت در سازمان‌های تولیدی به‌ویژه در جهان سوم یکی از

مهم‌ترین عوامل رکود و به هم ریختگی ساختار تولیدی آنهاست. برعکس پویایی قوانین اجتماعی که تعیین‌کننده چگونگی روابط بین افراد جامعه است باعث پویایی و شکل‌گیری بهتر سازمان‌های اجتماعی می‌شود. پس اگر قوانین حاکم در جامعه مثلاً قوانین مربوط به مالکیت، رابطه بین کارگر و کارفرما، قوانین سندیکاها و احزاب، اتحادیه‌ها و غیره نارسا و ناقص باشند، رابطه ساختاری بین سازمان‌ها گسسته و سازمان‌های مورد نیاز جامعه یا اصلاً تشکیل نمی‌شوند یا در درون‌شان دچار نارسایی و بیماری ساختاری خواهند بود. این است که در کشورهای پیشرفته سازمان‌ها بیشتر یا با سهولت بسیار بیشتری شکل می‌گیرند و کارکرد بسیار عظیم‌تری هم دارند.

۴- ناهماهنگی در کارکردهای زیر سامانه‌ها یا عناصر آنها

همان‌طور که گفتیم یکی از شروط وجودی سامانه‌ها، هماهنگی است. سامانه برای اینکه بتواند به کارکرد درست و مورد انتظار دست یابد لازم است کلیه اجزا و زیرسامانه‌های آن هماهنگ و همگرا برای دستیابی به یک کارکرد مشخص عمل کنند. مثلاً در سامانه ارگانیکی بدن انسان، اگر کلیه قوای جسمی، دفاعی و هورمونی برای حفظ تعادل کل سازواره بدن هماهنگ نباشند، سامانه دچار نابسامانی و بی‌تعادلی می‌شود و بدن از بیماری و درد و کسالت رنج خواهد برد.

فصل سوم: نسیت در سلامت ساختاری یا بیماری در نظام سامانه‌ها ۱۰۷

ترشح نامتناسب حتی یک غده کوچک، مثلاً غده تیروئید، یا غده لنفاوی یا یکی از پانصد غده فعال در بدن انسان می‌تواند باعث بی‌تعادلی و به هم ریختن کل سامانه ارگانیکی بدن شود. در صورت وجود ناهماهنگی در زیرسامانه‌ها غیرممکن است که بتوانند بدون اختلال و نابسامانی فعالیت خود را ادامه دهند. مثلاً اگر دم و بازدم با ریتم ضربان قلب هماهنگ نباشد، یا کارکرد زیر سامانه‌های گردش خون، تنفس، اعصاب، گوارش و تولیدمثل با هماهنگی برای سوخت و ساز درست و نهایتاً رشد بدن کار نکنند، کل سامانه ارگانیکی بدن انسان با اختلال و بیماری و نابسامانی مواجه خواهد شد. اهمیت و لزوم هماهنگی بین اجزا و ساختار سامانه را ما نه تنها در سامانه‌های ارگانیکی بلکه در کلیه سامانه‌ها می‌توانیم مشاهده کنیم. مثلاً یک سامانه مکانیکی نمی‌تواند کارکرد درستی داشته باشد مگر اینکه بین اجزای تشکیل‌دهنده‌اش هماهنگی لازم برقرار باشد. یک خودرو زمانی می‌تواند کارکرد داشته باشد یا حتی روشن شود که بین جرقه شمعه‌ها با لحظه احتراق و فشردگی گاز بنزین هماهنگی و همگرایی رخ دهد. سامانه‌های اجتماعی و اقتصادی نیز از این امر مستثنی نیستند. یعنی در آنها نیز باید هماهنگی لازم بین اجزا و زیر سامانه‌ها برقرار باشد. مثلاً چنانچه بین رشد و پیشرفت بهداشت و درمان جامعه با افزایش تقاضای نیروی کار یا کاهش رشد جمعیت هماهنگی وجود

نداشته باشد، پیشرفت بهداشت موجب افزایش جمعیت و افزایش جمعیت باعث بالا رفتن نرخ بیکاری و در نتیجه گسترش آسیب‌های اجتماعی خواهد شد. بنابراین پیشرفت در امکانات بهداشتی و درمانی یا باید با افزایش تقاضای نیروی کار یا کاهش رشد جمعیت هماهنگ باشد، در غیر این صورت جامعه را دچار بی‌سامانی ناشی از بیکاری و رکود اقتصادی و گسترش آسیب‌های اجتماعی خواهد کرد. در یک سامانه اقتصادی- اجتماعی اگر رشد تولید حتی یک محصول کشاورزی با افزایش تقاضای آن همراه و هماهنگ نباشد، این افزایش تولید می‌تواند باعث کاهش غیرمترقبه قیمت آن محصول شود، و این کاهش قیمت سبب ورشکستگی پاره‌ای از تولیدکنندگان و کاهش شدید انگیزه تولید در میان آنها، و در نهایت کاهش میزان تولید در سال آینده خواهد شد، همین امر خود در نهایت به افزایش قیمت آن محصول در سال‌های آینده، افزایش بیکاری در نتیجه ورشکستگی عده‌ای از تولیدکنندگان، بالا رفتن میزان مهاجرت روستایی و گسترش حلبی‌آبادها در شهرها و... منجر خواهد شد. کشورهای پیشرفته که به قانونمندی‌های اقتصادی واقفند، به همین دلیل می‌کوشند از طریق انهدام بخشی از تولید این محصول، مکانیزم قیمت را در سطحی نگه دارند که بالاترین درآمد را برای تولیدکنندگان تضمین کند (یعنی تا جایی که کشش تقاضا برابر ۱- شود) و در واقع مکانیزم قیمت را با

میزان تولید هماهنگ می‌سازند. همچنین اگر در یک سامانه اقتصادی میزان عرضه پول با میزان تولید ملی هماهنگ نباشد، افزایش نقدینگی باعث بالا رفتن نرخ تورم و در نتیجه گرانی و بالا رفتن سطح قیمت‌ها می‌شود و این تورم همچون سرطان اقتصادی نظام تولیدی و معیشتی جامعه را به هم ریخته و سامانه اقتصادی و اجتماعی جامعه را بیمار و نابسامان می‌سازد.

یک سامانه تربیتی نیز در صورتی موفق و کارساز خواهد بود که با دیگر سامانه‌های جامعه هماهنگ باشد. مثلاً اگر جامعه‌ای بدون توجه به هماهنگی و رشد سامانه‌های دیگر، بخواهد تنها در تربیت نیروی انسانی متخصص سرمایه‌گذاری کند، بدون اینکه به سازماندهی نیروی کار در صنعت، کشاورزی و خدمات پردازد. افزایش نیروی کار متخصص تنها می‌تواند به بیکاری این نیروها و در نتیجه فرار مغزها منتهی شود و جامعه به‌رغم سرمایه‌گذاری عظیمی که برای تربیت این نیروها کرده است، آنها را با ندانم کاری تحویل کشورهای دیگر دهد. بنابراین نگرش برنامه‌ریزان اقتصادی و اجتماعی جامعه نباید یک بخشی و تک بُعدی باشد، بلکه لازم است با نگرشی سامانه‌ای به کل سامانه فکر کنند. در غیر این صورت به رغم حسن نیت کامل برای پیشرفت و گسترش یک بخش یا یک جزء از کل جامعه، کل سامانه را دچار بیماری و نابسامانی خواهند کرد. بنابراین

در برنامه‌ریزی برای توسعه یک سامانه اجتماعی و اقتصادی تنها حسن نیت، تعهد و حتی تخصص کافی نیست، بلکه همراه با تعهد، تخصص و حسن نیت یعنی عشق به توسعه و پیشرفت جامعه نگرش سامانه‌ای و سازماندهی دقیق ساختاری نیز لازم است. در غیر این صورت چه بسا به رغم حسن نیت و تعهد کامل و پرورش نیروی متخصص، به دلیل نگرش غلط و تک بعدی و جزء نگری، سامانه اجتماعی و اقتصادی جامعه را دچار ناهماهنگی، بیماری و نابسامانی کنیم. البته در اینجا ما تخصص تک بعدی و جزء نگری را نیز زیر سؤال بردیم. زیرا اصولاً تخصص به دلیل گسترش عظیمی که در علم یافته است نمی‌تواند تک بعدی و جزءنگر نباشد. امروز علم به قدری گسترش یافته است که هر کس در فرصت عمر محدود خود تنها یارای متخصص شدن در یک جزء کوچک از دریای عظیم مادی و غیر مادی آن را دارد. پس لازم است برای توسعه جامعه نگرشی سازمان‌گرا یعنی ارگانیزاسیون‌یسم داشته باشیم تا به سازماندهی افراد و به‌ویژه متخصصان بپردازیم. زیرا تنها سازمان یعنی سامانه می‌تواند کارکرد و قدرت عظیم و مافوق تصویری از مجموعه اجزا داشته باشد. در این صورت است که کارکرد کل یعنی سامانه، مستقل از کارکردهای اجزا خواهد بود، و قدرت و عظمتی را می‌آفریند که حتی کوچکترین جزء ماده‌اش یعنی اتم می‌تواند دنیایی را بیافریند یا نابود سازد. یک

برنامه‌ریز با نگرش سامانه‌ای می‌تواند هماهنگی بین اجزا را شکل دهد، و آنها را هماهنگ و همراه در جهت یک هدف یا کارکرد به حرکت در آورد.

۵- بی‌فایده‌گی ورکود ناشی از تغییر شرایط حاکم

هر سامانه‌ای برای نیل به هدف یا رسیدن به کارکرد خاصی تشکیل یا سازماندهی می‌شود. البته تمام شرایطی که سامانه در آن شکل می‌گیرد و هرگونه ارتباطی بین اجزای آن و کل نظام سامانه‌ها، همه و همه متغیر هستند. یعنی تمام اجزا و ارتباطات بین آنها و حتی خودشان متغیر و تغییرپذیرند. سامانه‌ها با توجه به شرایط حاکم و برای نیل به یک هدف مشخص یا دستیابی به کارکردی معین و ارضای نیازی خاص سازماندهی می‌شوند، و شکل می‌گیرند. لذا نظر به اینکه نظام اجتماعی و اقتصادی جامعه دائم تغییر می‌کند، نیازها هم با توجه به شرایط حاکم تغییر می‌کنند و دگرگون می‌شوند. آنچه امروز مورد نیاز است شاید فردا نباشد. همان‌طور که بسیاری از نیازهای گذشته، امروز از میان رفته‌اند و محلی از اعراب ندارند. مثلاً در سامانه تربیتی جامعه زمانی مکتب‌خانه‌ها از کارکرد خوبی برخوردار بودند، اما با شکل‌گیری نظام آموزش و پرورش دیگر این سازمان‌ها نمی‌توانند مفید باشند و کارکردی برای ارضای نیازهای آموزشی ندارند، لاجرم اگرچه ممکن است بعد از شکل‌گیری نظام آموزش و پرورش چند

صبح‌ی هم مقاومت کرده و به شکلی راکد در جامعه باقی مانده باشند، به تدریج از بین رفته و ناپدید شده‌اند. یا در سامانه بهداشتی کشورمان زمانی سازمان مالاریا، سازمان مبارزه با تراخم، سازمان تنظیم خانواده و غیره کارکرد داشته‌اند، اما امروز با توجه به تغییر وضعیت بهداشتی و درمانی و یا تغییر سیاست حاکم، غیر مولد و غیرضروری شناخته شده و از میان رفته‌اند. یا برعکس با تغییر وضعیت اقتصادی و اجتماعی جامعه سازمان‌های جدیدی شکل گرفته‌اند که امروز مورد نیازند. در حالی که در گذشته مورد نیاز نبوده‌اند، و در نتیجه وجود خارجی نداشته‌اند.

مثلاً سازمان انفورماتیک یا سازمان خلاف‌های سایبری در آگاهی‌های کل کشور یا سازمان مبارزه با تشعشعات هسته‌ای و بسیاری دیگر بر پایه نیازهای جدید شکل گرفته‌اند. بنابراین سازمان‌ها بر پایه نیازها شکل می‌گیرند، و چون نیازهای انسان یا جوامع در طی زمان تغییر می‌کنند، لاجرم سازمان‌ها نیز باید تغییر یابند و برای ارضای نیازهای جدید، ساختار مناسب خود را پیدا کنند. در غیر این صورت سامانه اجتماعی و اقتصادی جامعه دچار رکود و بی‌سازمانی و به هم ریختگی می‌شود و در حالی که جامعه نیازهای جدیدی دارد، ساختاردهی و سازماندهی جامعه جوابگوی آنها نیست. وقتی در جامعه سازماندهی مناسب و نوینی برای ارضای نیازهای به روز جامعه

صورت نگیرد، چه بسا باز بودن و ارتباط متقابل سامانه‌های اجتماعی و اقتصادی در سطح فراملی و بین‌المللی باعث شود سازمان‌های خارجی به دلیل شکل نگرفتن سازمان‌های مورد نیاز در کشورهای جهان سوم و بیکار بودن نیروهای انسانی و سرمایه‌ای، به ارضای نیازهای این جوامع به‌ویژه نیازهای مادی و اقتصادی آنها بپردازند. در چنین شرایطی وابستگی این کشورها به خارج بیشتر شده و هر روز بیشتر از وابستگی و بیکاری رنج خواهند برد.

وقتی سامانه‌ای به دلیل دور ماندن از واقعیات و تغییر شرایط و نیازهای جامعه غیر مولد و راکد می‌ماند، به دلیل مقاومت ساختاری خود یعنی انتروپی منفی و حفظ وضعیت موجود، مدتی مقاومت نشان می‌دهد، و در آن زمان است که با بحران و بهم پاشیدگی و عدم پذیرش متقاضی مواجه خواهد شد و دچار بی‌سازمانی ساختاری و بیماری می‌شود. در این وضعیت بانیان و متولیان این سازمان‌ها هر چه بیشتر مقاومت نشان دهند و دیرتر رخداد وضعیت جدید را درک کنند و انعطاف کمتری در برابر ارزش‌های جدید جامعه نشان دهند و دیرتر به تغییر سازماندهی خود بپردازند، بحران را بیشتر دامن می‌زنند و به فروپاشی قهری و غیر قابل جبران خود نزدیکتر می‌شوند.

مثلاً بعد از اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۲ در ایران ما با دو دسته ملاک مواجه بودیم. دسته‌ای که خیلی سریع وضعیت جدید را درک

کردند و سرمایه ملکی خود را به ساختن کارخانجات تولیدی در بخش صنعت و شهر اختصاص دادند. و دسته دیگر، برعکس موقعیت جدید و تغییر ساختار جدید جامعه را درک نکردند و کوشیدند در مقابل ارزش‌های جدید مقاومت نشان دهند، در این کارزار دسته اول سودهای کلان بردند و جایگاه طبقاتی خود را به عنوان طبقه برتر حفظ کردند، در حالی که دسته دوم تا سرنگونی و فروپاشی کامل موقعیت طبقاتی و خانوادگی خود پیش رفتند.

بنابراین جامعه یک سامانه اجتماعی سیال و کاملاً متغیر است. لذا برای ساماندهی ساختارهای سازمانی آن باید از کلیه تغییرات نظام ارزشی و تغییراتی که در طول زمان رخ می‌دهند آگاهی کامل داشته باشیم، تا با اصلاحات مداوم در ساختارها، نه تنها سامانه‌های اجتماعی و اقتصادی را دائم تغییر دهیم و روزآمد کنیم، بلکه همیشه آمادگی لازم برای تغییر وضعیت ارتباطات ساختاری را داشته باشیم. در غیر این صورت سامانه از زمان عقب می‌ماند و دچار بیماری و بحران خواهد شد. شاید در حال حاضر ما همین بحران را در نظام آموزش عالی کشور در سطح دانشگاه آزاد اسلامی مشاهده کنیم. لذا متولیان و دست‌اندرکاران این دانشگاه یا به تغییر وضعیت واقفند و به سرعت اقدام به ساختاردهی و ساماندهی سازمان‌های جدیدی در آموزش عالی می‌کنند که در آن صورت ماندگار خواهند بود، یا در مدتی کم و

بیش با وارد کردن صدمه‌ای دهشتناک به نظام آموزش عالی کشور از بین خواهند رفت، و این سرنوشت گریزناپذیر سامانه‌هایی است که می‌خواهند بدون انعطاف و تغییرات زیربنایی در ساختارهای موجود خود باقی بمانند. زیرا کلیه سامانه‌ها به دلیل همین قانونمندی، فناپذیرند و تمایل به نیستی و نابودی دارند، و تنها سامانه‌هایی که قادر به تغییر وضعیت خود با توجه به اوضاع و احوال جدید هستند و می‌توانند اصلاحات اساسی در نظام سامانه‌ای خود ایجاد کنند، ماندگاری بیشتری خواهند داشت، وگرنه لاجرم مضمحل می‌شوند و از بین می‌روند.

۶- اختلال در قوانین حاکم بر سامانه‌ها

همان‌طور که در فصل اول عنوان شد، یکی از مهم‌ترین شرایط وجود سامانه‌ها برقراری ارتباط قانونمند بین اجزا و زیر سامانه‌های آن است. شاید میلیون‌ها قانون اعم از فیزیکی، شیمیایی، اقتصادی، اجتماعی، هسته‌ای و... بر نظام ارتباطات سامانه‌ای حاکم باشد تا آن سامانه بتواند بدون اختلال و نابسامانی کارکرد بایسته خود را داشته باشد.

اگر به قوانین حاکم بر سامانه اقتصاد سرمایه‌داری، مثلاً قانون عرضه و تقاضای آدام اسمیت، قانون رابطه بین پس‌اندازها و

سرمایه‌گذاری مورد نظر کینز، قانون رابطه بین کشش تقاضا و درآمد تولیدکنندگان^۱، قانون رانت زمین ریکاردو و بسیاری از قانونمندی‌های حاکم بر این سامانه واقف و آگاه نباشیم و آنها را برای کنترل و تغییر پدیده‌های منفی اقتصاد سرمایه‌داری یعنی بحران‌های اجتناب‌پذیر این نظام به کار نگیریم، سامانه اقتصادی از تعادل خارج و به هم ریختگی و نابسامانی بر آن حاکم می‌شود.

همان‌طور که اگر یک مکانیک نخواهد یا نتواند به صورت علمی یا تجربی از قوانین حاکم بر علم فیزیک، مکانیک، الکترونیک، شیمی و دیگر علوم تجربی در ساماندهی یک ابزار مکانیکی استفاده کند، با بی‌سامانی و به هم ریختگی آن ابزار مواجه خواهد شد، یک برنامه‌ریز اجتماعی نیز باید بتواند قانونمندی حاکم در سامانه‌های اجتماعی را بشناسد و از آنها استفاده کند. اختلال و نابسامانی وقتی در یک سامانه اجتماعی و اقتصادی رخ می‌دهد که سازمان‌دهندگان و بانیان این سامانه‌ها بدون آگاهی از این قانونمندی‌ها بخواهند آنها را شکل دهند یا وقتی بیماری و بی‌سامانی در نظام قانونمند آنها به وجود می‌آید، بخواهند بدون توجه به آنها سامانه‌ها را اصلاح کنند. مثلاً وقتی بیکاری در میان جوانان یک کشور افزایش می‌یابد، سطح جرم، جنایت و اعتیاد در آن بالا می‌رود. پس اگر مسئولان فهیم یک کشور بخواهند

۱. به کتاب برنامه‌ریزی روستایی نوشته نگارنده ص ۸۳-۸۴ مراجعه شود.

با این آسیب‌های اجتماعی مبارزه کنند، باید زمینه ایجاد اشتغال را فراهم سازند. حال اگر مسئولی بخواهد بدون توجه به این قانونمندی تنها با نصیحت یا با زندانی کردن معتادان اقدام به حل این معضل کند، مسلماً با شکست مواجه خواهد شد و کل سامانه اجتماعی را با بحران و بی‌سامانی مواجه خواهد ساخت.

در یک سامانه اقتصادی نیز بین تورم با میزان نقدینگی، سرعت گردش پول و میزان تولید رابطه وجود دارد. پس اگر کسی بخواهد معضل تورم و بیکاری را در جامعه حل کند، با توجه به این قانونمندی‌ها باید یا میزان نقدینگی و سرعت گردش پول را در جامعه کاهش دهد، یا زمینه افزایش تولید را فراهم سازد یا هر سه متغیر تاثیرگذار بر تورم را با هم تغییر دهد. حال چنانچه مسئولی بخواهد برای کاهش سطح فقر، با بالا بردن سطح نقدینگی در جامعه (مثلاً توزیع یارانه) حتی با حسن نیت، امکان افزایش درآمد خانوارها را فراهم سازد، در حقیقت برخلاف قانونمندی‌های اقتصادی عمل کرده و با دست خود اختلال در سامانه اقتصادی را دامن زده و سبب ایجاد تورم، گرانی و به هم پاشیدگی سامانه اقتصادی جامعه خواهد شد. در نتیجه نه تنها معضل فقر را حل نکرده بلکه به آن بیشردامن زده است. لذا چنانچه بدون توجه به قانونمندی‌های علمی در سامانه‌های اجتماعی و اقتصادی اقدامی انجام دهیم، نه تنها آنها را ساماندهی

نخواهیم کرد، بلکه عامل به هم ریختگی و اختلال در این سامانه‌ها خواهیم بود.

البته نباید تصور شود که ما تمامی قانونمندی‌ها را در نظام سامانه‌های اجتماعی و اقتصادی شناخته‌ایم و حال کافی است مسئولان امر متغیرهای تأثیرگذار را در جهت رفع بحران‌ها تغییر دهند و دست‌کاری کنند. خیر، متأسفانه بسیاری از قانونمندی‌ها در این سامانه‌ها ناشناخته مانده‌اند و این است که حتی در کشورهای پیشرفته صنعتی هم ما با بحران‌های دوره‌ای و غیر مترقبه ناشی از اختلال در قوانین حاکم بر این سامانه‌ها مواجهیم. در زمینه سامانه‌های اجتماعی و اقتصادی همواره باید درحال تحقیق و مطالعه باشیم، دلیل این نیاز صرفاً جوان بودن این علوم و کمبود شناخت ما از قانونمندی‌های آنها نیست، بلکه بیش از آن ناشی از تغییرات مداوم شرایط حاکم بر آنها است. پس لاجرم کسی و یا کشوری موفق خواهد بود که برای شناخت این قانونمندی‌ها پژوهش بیشتری کرده باشد. قانونمندی‌ها چه بخوایم و چه نخواهیم وجود دارند و بر سامانه‌های اجتماعی ما اعمال می‌شوند. اما با درک و کشف و شناخت آنها تسلط خودمان را بر این سامانه‌ها بیشتر خواهیم کرد و بهتر قادر خواهیم بود با کمترین بحران، آنها را اداره کنیم.

۷- بیماری‌های ناشناخته دوره‌ای به‌ویژه در سامانه‌های

اجتماعی و اقتصادی

همان‌طور که گفته شد، با وجود پیشرفت‌های عظیمی که علوم اجتماعی و اقتصادی در قرن اخیر داشته‌اند، هنوز نتوانسته‌اند کلیه عوامل و متغیرهای اثرگذار در رخداد بحران‌ها و گسترش بیماری‌های اقتصادی و اجتماعی را شناسایی و پیش‌بینی کنند. مثلاً در تاریخ اقتصاد کشورها به‌ویژه کشورهای پیشرفته، ما به بحران‌های دوره‌ای برمی‌خوریم که اگرچه گاهی انتساب آنها به عواملی چون جنگ یا کشف معادن جدید به‌ویژه طلا و غیره محتمل و توجیه‌پذیر است، اما هنوز ناشناخته‌های ما از علت وقوع و متغیرهای تاثیرگذار بر این پدیده‌های تاریخی یعنی ادوار تجاری زیادند.

ساموئل سن در کتاب اقتصاد خود می‌نویسد:

«وضع کسب و تجارت هرگز ساکت و ثابت نیست. دوره رونق منجر به بحران و سقوط می‌شود. درآمد ملی، اشتغال و حجم تولید تنزل می‌کند، قیمت‌ها و منفعت‌ها پایین می‌آید. تعدادی از افراد بیکار می‌شوند. و این جریان ادامه می‌یابد، تا وضع اقتصادی به پایین‌ترین سطح خود برسد. پس از آن احیای اقتصادی شروع می‌شود. بهبود وضع اقتصادی ممکن است به کندی یا به سرعت انجام گیرد. بهبود ممکن است مدت زمانی ادامه یابد، و در این دوره تقاضا زیاد، شغل

فراوان، قیمت‌ها جالب و سطح زندگی بالا باشد. دوره رونق کامل ممکن است فقط مدت کوتاهی ادامه یابد و فقط شعله‌ای از قیمت‌ها و سفته‌بازی باشد و بعد از آن دوره تاریک رکود و کساد پیش آید. به‌طور خلاصه این جریان آن چیزی است که ادوار تجاری نامیده می‌شود. "(ساموئل سن، ص ۴۴۸، جلد اول)

کشورهای سرمایه‌داری هنوز دوره رکود و کساد سال‌های ۱۹۲۹ تا ۳۳ را که به کساد بزرگ مشهور شد یا دوره رونق سال‌های ۴۲ تا ۴۵ را که به جنگ جهانی دوم منتهی شد، فراموش نمی‌کنند. حال سؤال این است که چرا در نظام سرمایه‌داری که یک نظام اقتصادی کاملاً قانونمند است، همچنان این دوره‌های رونق و رکود مرتباً حتی تا به امروز تداوم داشته‌اند؟ لذا همین مسأله یعنی عدم شناخت کامل عوامل تأثیرگذار بر سامانه‌های اقتصادی و اجتماعی در جامعه نشان می‌دهد که نحوه مطالعه اندیشمندان این علوم سامانه‌ای نبوده و نتوانسته‌اند سامانه‌های اقتصادی و اجتماعی را به درستی تجزیه کرده و از آنها درک دقیق سامانه‌ای داشته باشند. درک سامانه‌ای و شناخت سازمان‌گرا بدین معنی است که هیچ سازمانی اعم از اقتصادی و اجتماعی نمی‌تواند مجرد و بدون ارتباط با سایر سامانه‌ها مورد مطالعه قرار گیرد. سامانه سرمایه‌داری بدون مطالعه دقیق عوامل تأثیرگذار اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و حتی اکولوژیکی بر موقعیت‌ها و

وضعیت‌های اقتصادی، قادر به توجیه عوامل تأثیرگذار بر ادوار بحران‌زا و رونق‌زا نیست. این است که از شناخت و درک دقیق عوامل این پدیده‌ها عاجز می‌ماند و از آنها به عنوان عوامل ناشناخته، و اجتناب‌ناپذیر یا قدری یاد می‌کند.

شیوه مطالعه سامانه‌ای شیوه‌ای فرارشته‌ای است، که کلیه سامانه‌ها به‌ویژه سامانه‌های اقتصادی و اجتماعی را باز و در ارتباط متقابل با هم می‌بیند. اما چون متغیرهای تأثیرگذار بر پدیده‌های اجتماعی و اقتصادی فراوانند، هرگز دامنه هیچ یک از علوم را نبسته و بر شناخت عوامل تأثیرگذار مهر پایان نمی‌زند. زیرا نیک می‌داند که یک محقق هر قدر هم توانمند باشد هرگز نخواهد توانست کلیه عوامل تأثیرگذار بر واریانس جامعه را شناسایی و واریانس باقی‌مانده را به صفر برساند. پس کاری که در مطالعه سامانه‌ای صورت می‌گیرد در درجه اول شناخت دقیق سامانه، شناخت حداکثری عوامل تأثیرگذار بر آن و اذعان به باز بودن سامانه‌ها و در نتیجه تأثیرات متقابل‌شان بر همدیگر و باز نگهداشتن دامنه تحقیق برای درک و شناخت عوامل جدید تأثیرگذار بر آنهاست.

فصل چهارم
قوانین حاکم بر نظام سامانه‌ها

وجود، ثبات و حفظ کارکرد متعادل کلیه سامانه‌ها متکی بر پنج قانون است. به عبارت دیگر بین تعادل سامانه با کنش و حاکمیت این قانونمندی‌ها رابطه وجود دارد.

۱- قانون میل به نیستی (فناپذیری)

قانون اول ترمودینامیک از پایداری (پایداری) میزان انرژی و کار حاصله در درون سامانه‌های بسته حکایت دارد. به عبارت دیگر در این قانون انرژی پایدار و جاودانه است، و تنها تغییر شکل می‌دهد. یعنی انرژی داده شده به سامانه‌های بسته به صورت گرما، کار یا دیگر صور انرژی پس داده می‌شود. در اینجا معادله برابری داده با برون داده مطرح است. یعنی:

$$\Delta(u) = q + w$$

اگر چنین اصلی را بپذیریم، قانون میل به نیستی و فناپذیری سامانه‌ها رد می‌شود. در حالی که طبق قانون دوم همین علم که پس از قانون اول کشف و مورد تأیید دانشمندان ترمودینامیک قرار می‌گیرد، عنوان می‌کند:

جابه‌جایی بی‌پایان میان گرم و سرد سرانجام پایان جهان را رقم خواهد زد.

ساخت موتور سیکلی که تأثیری جز انتقال مداوم گرما از دمای سرد به دمای گرم نداشته باشد، غیرممکن است؛ طبق بیان کلوین-پلانک غیرممکن است وسیله‌ای بسازیم که در یک سیکل عمل کند و در عین حال فقط با یک مخزن تبادل حرارت داشته باشد. یعنی یک موتور حرارتی غیرممکن است بدون از دست دادن گرما در Q_c به کار خود ادامه دهد. به گفته کلازیوس: امکان ندارد که یخچال طی یک چرخه، تمام انرژی را که از منبع سرد دریافت می‌کند، به منبع انتقال دهد، بلکه مقداری از این انرژی را طی این فرآیند از دست می‌دهد.

سامانه‌ها همگی از قانون دوم و سوم ترمودینامیک پیروی می‌کنند. یعنی همیشه مقدار انرژی داده شده به آنها بیشتر از انرژی و کار یعنی برون‌دادی است که از آنها گرفته می‌شود.

قانون سوم ترمودینامیک می‌گوید: هنگامی که انرژی یک سامانه به حداقل مقدار خود میل می‌کند، انتروپی آن در سطحی نزول می‌کند

که قابل چشم‌پوشی است. به عبارت دیگر سامانه در آن نقطه قدرت انعطاف و تغییرپذیری خود را از دست می‌دهد، و در نتیجه به حداکثر بی‌نظمی و اغتشاش درونی رسیده و از بین می‌رود.

تمام سامانه‌ها اعم از طبیعی، اجتماعی، اقتصادی، مکانیکی، فیزیکی، ارگانیکی، هسته‌ای همه و همه فناپذیرند و میل به نیستی دارند. یعنی اگر هر یک از شرایط وجودی سامانه‌ها که پیشتر گفتیم نباشند، سامانه از هم می‌پاشد و نیست و نابود می‌شود یا اختلال کارکردی پیدا می‌کند.

سامانه‌ها از پیوند و ارتباط قانونمند، هماهنگ و هدفمند بین مواد، انسان‌ها، انرژی و اندیشه‌ها ایجاد می‌شوند. البته فناپذیری سامانه ناشی از ذات فناپذیری مواد تشکیل‌دهنده آن نیست، بلکه ناشی از ساختاری است که بر نحوه پیوند طبیعی یا مصنوعی بین اجزاء آن حاکم است.

چه بسا، جزیی از اجزای یک سامانه از بین برود، اما سامانه همچنان به حیات خود ادامه دهد. به عنوان مثال با مرگ انسان یا انسان‌ها، سامانه اجتماعی از بین نمی‌رود و نابود نمی‌شود. چه انسان‌ها می‌میرند، اما سامانه فرهنگی و اجتماعی جامعه همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد یا برعکس. چه بسیار انسان‌هایی که در زمان حیات‌شان ناظر نابودی و از هم پاشیدن یک سامانه اجتماعی بوده‌اند. حتی اگر

کلیه اجزا و قطعات یک سامانه سالم و بدون نقص باشند اما، ارتباط سیستمی و قانونمند بین این اجزا وجود نداشته باشد. هیچ سامانه‌ای شکل نمی‌گیرد و هیچ کارکردی نخواهد داشت. وقتی در یک کشور انقلابی رخ می‌دهد، در اصل ارزش‌های حاکم بر آن جامعه از بین می‌روند و نظام اجتماعی قدیم از هم می‌پاشد.

وقتی تضاد بیرون طبقاتی در یک سامانه اجتماعی به نهایت یعنی به نقطه انفجار می‌رسد، این افتراق طبقاتی، نیروهای درونی آن را متحد می‌سازد، تا انقلابی بر پا کنند. لذا ساختار جامعه از هم می‌پاشد و جامعه‌ای جدید با ارزش‌های نوین متولد می‌شود.

در سایر سامانه‌ها نیز همین قانون حاکم است. مثلاً یک خودرو با از بین رفتن یکی از قطعاتش نابود نمی‌شود، بلکه با شناختی که متخصص از آن سامانه دارد، آن قطعه را تعویض می‌کند. زیرا اگر چنین نکند، در کارکرد سامانه اختلال ایجاد می‌شود یا در نهایت به مرگ آن منجر خواهد شد. بنابراین درست است که قانون فناپذیری بر تمامی مواد و اجزای تشکیل‌دهنده سامانه حاکم است، اما قانون فناپذیری سامانه مستقل از اجزای آن است. به عبارت دیگر، فناپذیری سامانه ناشی از بی‌سازمانی و به هم ریختن ساختار منسجم و قانونمندی است که بر ارتباط بین اجزای آن حاکم است.

یک سامانه ارگانیکی مثلاً بدن انسان، وقتی متولد می‌شود

قدرت تعادل‌زایی زیادی دارد، اما وقتی پیر و ناتوان می‌شود دیگر قدرت تعادل‌زایی و خود انطباقی خود را از دست می‌دهد، ضعف و ناتوانی بر او غلبه می‌کند. تا آنجا که دیگر تحمل هرگونه نارسایی و بی‌تعادلی را از دست می‌دهد و با کوچک‌ترین بیماری ناقوس مرگ به صدا در می‌آید. و زمان وداع با این جهان هستی فرا می‌رسد.

بنابراین ساختار تمامی سامانه‌ها موقتی و نتیجه پیوند قانونمند و هماهنگ بین اجزای آن است، و زمانی که این پیوند قانونمند گسسته و ضعیف می‌شود، نیروی پیری و ضعف بر سامانه مستولی شده، و سامانه محکوم به فنا و نابودی است. اگر قانون فناپذیری بر سامانه حاکم نبود، ضد آن یعنی قدرت حرکت، و توان حفظ ثبات و انرژی، تعادل‌زایی و دگرگونی نیز نمی‌توانست در آن ایجاد شود. به عبارت دیگر درست است که نیروی فناپذیری بر پیکره و ساختار سامانه حاکم است، اما این سامانه تا زمانی می‌تواند وجود داشته باشد که قدرت مبارزه و مقاومت در مقابل این نیروی فناپذیری را داشته باشد. (طبق قانون سوم ترمودینامیک)

قانون جاودانگی را شاید بتوانیم بنابر قانون اول ترمودینامیک تا حدی (به‌طور نسبی و نه مطلق) در انرژی و مواد بیابیم. اما همین که این مواد شکل سامانه‌ای به خود می‌گیرند. یعنی ارتباط منطقی، عقلایی و قانونمند بین مواد شکل می‌گیرد، فناپذیری نیز به‌طور

ملموس‌تری بر آن مستولی می‌شود. چون این نظام تا زمانی می‌تواند وجود داشته باشد که چنین ارتباطی برقرار باشد. حال این ماده می‌تواند یک اتم باشد یا کهکشان یا مجموعه‌ای از کهکشان‌ها. پس حرکت، نیرو و انرژی نتیجه تضاد و تعارض بین قدرت فناپذیری و حفظ ثبات و تعادلی است که در نهاد سامانه نهفته است. درست همانند بادی که در نتیجه تضاد بین دو جبهه سرد و گرم در طبیعت حاصل می‌شود یا غلیانی که نتیجه تضاد بین مولکول‌های سرد و گرم آب به دلیل حضور یک منبع حرارتی در زیر آن است. در ذرات درونی ریزترین و کوچک‌ترین جزء ماده یعنی اتم، قدرت و نیروی عظیم هسته‌ای نهفته است. چون این اتم یک سامانه فناپذیر است. یعنی آن حرکت قانونمندی که بین الکترون‌ها، پروتون‌ها، نوترون‌ها و هسته برقرار می‌شود باید مرتباً انرژی و حرکت بیافریند تا بتواند وجود داشته باشد. وگرنه نیست و نابود می‌شود. نیرو و انرژی عظیمی که از حرکت ستارگان و کهکشان‌ها برمی‌خیزد ناشی از همین قانون فناپذیری است که بر وجود آنها حاکم است. چون اگر یک لحظه، فقط یک لحظه، سیاره‌ای از حرکت قانونمند خود باز ماند، منفجر و نابود می‌شود، و در نتیجه انفجار، انرژی عظیمی از آن متصاعد می‌شود. پس برای اینکه بتواند خود را در مقابل این نیروی فناپذیری حفظ کند و به حیاتش ادامه دهد باید نیرویی فراتر از قدرت فناپذیری بیافریند وگرنه

محکوم به نابودی و مرگ است.

در یک سامانه اجتماعی تضاد طبقاتی حاکم، قدرت تولید و اختراع متناسب با آن سامانه را ایجاد می‌کند. برده‌دار برده را، مالک رعیت را، سرمایه‌دار کارگر را و بوروکرات وابسته به قدرت حاکمه، عوام جدا مانده از قدرت را در جوامع کمونیستی به کار می‌گیرند تا چرخ تولید جامعه به حرکت در آید، تولید کند، اختراع کند و بیافریند. این تضاد سبب حرکت، دگرگونی، تولید و اختراع می‌شود و آنگاه که همین تضاد به اوج خود می‌رسد، یعنی قدرت فناپذیری سامانه اجتماعی از قدرت حفظ ثبات، تعادل و امنیت آن فراتر می‌رود، ناقوس مرگ آن به صدا در می‌آید، سامانه از هم می‌پاشد و باز روز از نو روزی از نو. یعنی جامعه می‌میرد و جامعه نوینی متولد و تضاد و حرکت جدیدی آغاز می‌شود.

اگر به فرض محال بتوانیم جامعه‌ای بدون تضاد را تصور کنیم، جامعه‌ای خواهد بود، ساکن، بی‌حرکت و مرده. یعنی چیزی که خودش خودش را نفی می‌کند. در جوامع کمونیستی هم حداقل تجربه نشان داد که تضاد وجود دارد، منتها شکل تضاد تغییر می‌کند. چون اگر تضادی نباشد اصلاً جامعه‌ای نمی‌تواند وجود داشته باشد. جامعه در نتیجه بالا رفتن قدرت فزاینده تضاد بیرون طبقاتی در مقابل نیروی کاهنده تضاد درون طبقاتی به نقطه مرگ و نیستی می‌رسد. تا یک

جامعه جدید شکل گیرد. حال گرچه در جامعه تازه متولد شده دیگر تضاد بیرون طبقاتی به حداقل رسیده است اما تضاد درونی حداکثر است و هر چه زمان می‌گذرد ذره ذره از قدرت تضاد درونی، کم می‌شود و قدرت تضاد بیرونی افزایش می‌یابد، و آنگاه که تضاد بیرونی به نهایت رسید، باز مرگی دیگر فرا می‌رسد و زندگی دیگری آغاز می‌شود. این از قوانین نهفته در نظام اجتماعی است. عمر سامانه اجتماعی را می‌توان با برنامه‌ریزی‌های اجتماعی و کاستن از تضادهای بیرونی افزایش داد، مثل همان کاری که در بسیاری از جوامع سرمایه‌داری پیشرفته کم و بیش انجام می‌دهند. یا کاری که پزشکان برای بالا بردن عمر انسان انجام می‌دهند.

اما بدون شک قانون فناپذیری اجتناب‌ناپذیر است، و هر سامانه‌ای در نهایت نقطه پایانی دارد، و مرگش فرا می‌رسد. حال این زمان چه به کوتاهی عمر یک جانور تک سلولی یا یک پشه باشد، چه در میلیاردها سال عمر کیهکشان‌ها. به هر حال عمر هر سامانه‌ای نقطه شروع و نقطه پایانی دارد و مرگ آن روزی فرا می‌رسد.

بنابراین جامعه یک حرکت دورانی و سیکلی دارد، یعنی همان دیالکتیک تاریخی که مارکس از آن نام می‌برد، در حرکت جامعه مشاهده می‌شود. متتها اشتباه مارکس این بود که تصور می‌کرد تضاد در جامعه بعد از رسیدن به جامعه بدون طبقه متوقف می‌شود. در

حالی که جامعه همچنان به حرکت نظام‌مند و سیستمی خود همراه با گونه‌ای از تکامل اجتماعی ادامه می‌دهد. یعنی یک سامانه اشتراکی مضمحل می‌شود و از بین می‌رود، سامانه‌ای طبقاتی جایش را می‌گیرد و باز آن هم از بین می‌رود تا در نهایت دوباره به اشتراکی می‌رسد و همین‌طور آن سامانه میرا نیز از بین می‌رود و باز سامانه‌ای طبقاتی دیگری جایگزینش می‌شود و این حرکت تا زمانی که عمر کره زمین به پایان برسد، همچنان ادامه دارد. پس وقتی از مرگ سامانه سخن می‌گوییم به معنای مرگ اجزاء تشکیل‌دهنده‌اش نیست، بلکه به معنای از بین رفتن ساختار ارتباطی بین اجزایی است که نظم قانونمند، و هماهنگی دارند، و کارکرد خاصی را ایجاد می‌کنند.

بی‌تردید وقتی سامانه اجتماعی بهم می‌ریزد، یعنی انقلابی رخ می‌دهد، جامعه ممکن است مدت‌ها از به هم ریختگی و بی‌نظمی حاکم رنج ببرد. تضادهای درون طبقاتی حتی به درون خانواده هم رسوخ کند و هرج و مرج و به هم ریختگی اجتماعی حاکم شود. اما باگذشت زمان، این هرج و مرج و تضاد درونی کمتر و تضاد بیرونی زیادتر می‌شود. تا سامانه اجتماعی به تعادل نسبی دست یابد، و جامعه به ثبات و تعادل و نظم نسبتاً طولانی برسد. این وضع همچنان ادامه دارد تا زمانی که باز تضاد بیرونی آنقدر قدرت بگیرد که نیروهای درونی را در جامعه متحد و یکپارچه سازد و انقلابی دیگر رخ دهد.

فصل چهارم: قوانین حاکم بر نظام سامانه‌ها ۱۳۳

این حرکت قانونمندی است که در جامعه رخ می‌دهد، و انسان‌ها همیشه با شناختن قانونمندی‌های حاکم قادرند مسیر و حرکت را با برنامه‌ریزی‌های اجتماعی تغییر دهند و یا سرعت حرکت را کندتر کنند، تا عمر سامانه حاکم هرچه بیشتر شود. همین قانون بر نظام خلقت نیز حاکم است.

مشاهدات نشان داده‌اند که جهان از یک اتم اولیه تشکیل شده است که از ۷ تا ۱۰ میلیارد سال و یا طبق نظریه‌ای دیگر ۱۳ تا ۱۸ میلیارد سال همچنان با سرعت نور در حال انبساط است.

در سال ۱۹۳۳ لومتر این نظریه را مطرح کرد که جهان در اصل از یک اتم اولیه تشکیل شده و این اتم تمام ماده‌ای را که بعدها تبدیل به جهان شده در بر داشته است. در لحظه معینی از زمان این اتم اولیه تجزیه و خرد شده و ماده را در همه جهات پراکنده کرده است. به عبارت دیگر روند خلق جهان شبیه شکستن هسته اتم انگاشته می‌شد.^۱ اتم اولیه لومتر به شیوه‌ای شبیه آنچه در شکستن هسته اتم‌های اورانیوم و پوتونیوم در انفجار بمب اتمی اتفاق می‌افتد، شکسته می‌شود. نظریه لومتر در اصول درست و در تمام جزئیات نادرست بود. امروزه ما می‌دانیم که جهان هرگز به شکل یک گوی جامد آن‌گونه که لومتر می‌گفت وجود نداشته و به شیوه‌ای که او فکر

۱. ریچارد موریس، سرنوشت جهان، ص ۵۹.

می‌کرد، از هم گسیخته نیست. با این حال لومتر را باید پدر نظریه انفجار بزرگ در مورد منشاء جهان دانست. او به این نتیجه رسید که اگر جهان در حال انبساط باشد، پس باید زمانی در یک حالت چکالیده شده بوده باشد.^۱

فرمول اینشتاین $E = mc^2$ ثابت می‌کند که ماده و انرژی در تعادل هستند. پس این دو می‌توانند مستقیماً با هم سنجیده شوند. در این معادله E مقدار انرژی، m جرم تعادل و c سرعت نور است.^۲

پس انرژی در نهاد ماده نیست، بلکه نتیجه کارکرد قانونمند سامانه‌ای است که ماده را به حرکت در می‌آورد، و این انرژی نیز خود می‌تواند نیروی محرکه ماده‌ای باشد که از آن پدید آمده است. یعنی سامانه‌ای با یک چرخه دورانی قانونمند. درست مثل این است که بگوییم که دینام برق تولید می‌کند تا پروانه خودرو را بچرخاند، اما همین چرخش پروانه خود باعث تولید برق می‌شود.

پس خود سامانه یعنی چگونگی ارتباط قانونمند بین اجزا است که میراست نه انرژی و ماده. چون همین انرژی و ماده هم خود مخلوق سامانه‌هایی هستند که در نتیجه ارتباط قانونمند بین مواد ایجاد می‌شوند، و چون این ارتباط قانونمند موقتی و میراست، پس

۱. ریچارد مورس، سرنوشت جهان، ص ۵۹

۲. ریچارد مورس، سرنوشت جهان، ص ۶۰

سامانه‌های این جهان هم تماماً موقتی و میرا خواهند بود. مواد این جهان با سرعت نور در حال انبساط‌اند و از هم دور می‌شوند. یعنی میلیاردها سال است که با این سرعت از هم دور می‌شوند ۱۳ تا ۱۸ میلیارد سال یا ۷ تا ۱۰ میلیارد سال، (بسته به اینکه کدام نظریه را قبول داشته باشیم) و به جهان هستی عظمتی بی‌نهایت داده‌اند. اما این حرکت انبساطی طبق نظریه دانشمندان در نهایت کند می‌شود و برعکس. حرکت مواد به جای حرکت انبساطی، حرکتی انقباضی می‌گیرند. (ص ۵۵، همان منبع)

این در اصل تغییر ماهیت ماده نیست، بلکه تغییر سامانه یا سامانه‌هایی است که آن را می‌سازند.

بنابراین کوشش‌های اساسی برای درک باز یا بسته بودن جهان به کشف این مهم بستگی دارد که انبساط جهان با چه سرعتی در حال کند شدن است. (ص ۴۵ همان منبع)

یاد دانشمند آلمانی کشف کرده بود که ستارگان دو گونهٔ مختلف دارند و آنها را I و II نامید.. ستارگان جمعیت II بسیار قرمزتر ظاهر می‌شدند و آزمون طیف نگاری نور آنها نشان داد که فاقد فلزات سنگینی هستند، که در ستارگان نوع I دیده می‌شود. امروز می‌دانیم که ستارگان جمعیت II بسیار مسن هستند، در حالی که ستارگان جمعیت I بسیار جدیدند. (ص ۴۷، همان منبع)

وقتی منجمان حرکت کهکشان‌ها را رصد می‌کنند، دور بعضی از آنها نور قرمز مشاهده می‌کنند که نشان‌دهنده حرکت انقباضی است و بعضی از آنها نور آبی متصاعد می‌کنند که بیانگر حرکت انبساطی است. (همان منبع)

پس شاید بتوان نتیجه گرفت که جهان به یکباره نمی‌تواند شکل چکالیده به خود بگیرد. یعنی کاملاً منقبض و به یک توده فشرده همانند نقطه آغازین مبدل شود. زیرا در آن صورت باید به جهان به شکل بسته نگاه کنیم و آن را سامانه‌ای بدانیم که در یک زمانی کاملاً منقبض می‌شود و به شکل یک توده بسیار فشرده از ماده در خواهد آمد.

قاعدتاً عمر ستارگان و کهکشان‌ها یکی نیست تا همه با هم در یک زمان منبسط و در زمانی دیگر منقبض شوند. شاید در همین زمان هم ستارگان و یا کهکشان‌هایی در حال شکل گرفتن و یا در حال انقراض باشند، همان‌طوری که وقتی به آسمان پر ستاره کویر نگاه کنیم، می‌توانیم شاهد مرگ ستارگان زیادی هم باشیم که مرگ آنها فرا رسیده است.

حداقل ۸ تا ۱۳ میلیارد سال از عمر جهان می‌گذرد. در این مدت میلیاردها ستاره متولد، و میلیاردها مرده و سر به نیست شده‌اند. پس وقتی ستاره یا کهکشانی به نقطه مرگ می‌رسد، در اصل مرگ ماده

یا مواد تشکیل‌دهنده و انرژی حاصل از آن نیست، بلکه مرگ سامانه‌ای است که آن مواد را به هم پیوند داده و حرکت قانونمند و نظام یافته‌ای از آن حاصل شده است.

اگر با این دید به جهان بنگریم، دنیایی خواهیم داشت بسته و میرا. یعنی جهانی که از توده متراکم و منقبض شده شروع می‌شود، با سرعت نورطی میلیاردها سال منبسط می‌شود و در نهایت راه انقباضی در پیش می‌گیرد و دوباره به توده‌ای متراکم بدل می‌شود. اما اگر جهان را دنیای ماده و انرژی بدون توجه به ارتباط قانونمند بین آنها ببینیم باید بگوییم که جهان باز است و جاودانه. چراکه وجود ماده و انرژی در جهان جاودانه و همیشگی است، و تنها شکل‌شان بنابر ساختاری که بر آنها حاکم است، عوض می‌شود. تنها سامانه‌ها هستند که از قانون میرایی تبعیت می‌کنند، نه ماده و انرژی. مواد عناصر متشکله سامانه و انرژی، نتیجه کارکرد آن است. در جهان ماده به سامانه‌های زیادی از طبیعی و مصنوعی برمی‌خوریم، این‌ها تا زمانی حیات خواهند داشت که ساختار قانونمند و هماهنگی وجود داشته باشد. هر زمان که ساختار آنها به هم بریزد، از بین می‌روند. در حالی که انرژی ناشی از کارکرد آنها هم چنان باقی می‌ماند. این ساختار از یک اتم شروع می‌شود تا کل نظام کهکشان‌ها و نظام خلقت را در بر می‌گیرد. پس در جهان هستی ما به انواع بی‌نهایتی از سامانه‌های

اجتماعی، اقتصادی، فیزیکی، شیمیایی، هسته‌ای، نباتی، فضایی، و... بر می‌خوریم که به اقتضای نیازهای انسان و طبیعت شکل می‌گیرند یا از بین می‌روند. اینها تا زمانی وجود دارند که در میان اجزایشان روابط منسجم، قانونمند و هماهنگ وجود دارد. در غیر این صورت نیست و نابود می‌شوند.

اگر جامعه را نیز مجموعه‌ای از گروه‌ها، سازمان‌ها و طبقات اجتماعی بدانیم که دارای یک ارتباط منطقی، عقلایی، هماهنگ و قانونمندند و در نتیجه این ارتباط کارکردهای معینی دارند، جامعه سامانه‌ای میرا و فناپذیر خواهد بود، اما اگر آن را مجموعه‌ای از افراد بدانیم که می‌توانند به بی‌نهایتی از ارتباطات ساختاری دست یابند، با سامانه‌ای باز مواجهیم. ساختار اجتماعی به اقتضای نظام طبقاتی که دارد، شکل می‌گیرد، تضاد طبقاتی در آن افزایش می‌یابد، تا به نقطه انفجار می‌رسد، و از هم می‌پاشد. به عبارت دیگر زمانی که این ساختار در نتیجه انقلابات اجتماعی به هم می‌ریزد، جامعه منهدم و از بین می‌رود. البته اگرچه در اینجا جامعه به عنوان یک سامانه باز به هم می‌ریزد، اما تداوم حرکتش متوقف نمی‌شود، و انسان‌ها برای دستیابی به کارکردهای جدید، ناگزیرند بنابر قوانین و اصول جدید به ارتباط‌شان شکل سازمان‌یافته و سامانه‌ای بدهند، تا کارکرد داشته باشند، که در آن صورت جامعه جدیدی متولد می‌شود. در نتیجه ما به

چرخه‌ای از حرکت قانونمند و مداوم در جامعه برمی‌خوریم که همانند جهان، باز خواهد بود.

اگر جامعه را بدون توجه به ساختار اجتماعی آن تنها مجموعه‌ای از انسان‌ها بدانیم، در آن صورت جامعه همانند جهان ماده نمی‌تواند میرا باشد. چرا که همیشه با هر شکل از ارتباطات و پیوندهای اجتماعی بالاخره مجموعه‌ای از انسان‌ها وجود خواهند داشت. مگر اینکه شرایط زیستی در کره‌خاکی دیگر اجازه ادامه حیات به این انسان‌ها ندهد. که در آن صورت این عوامل طبیعی و زیستی هستند که فنا می‌شوند، نه اجتماعات انسانی. به عبارت دیگر اجتماعات انسانی به تبع از بین رفتن شرایط زیستی از بین می‌روند. در حالی که جامعه مجموعه‌ای بدون ساختار از انسانها نیست. یعنی این ساختار اجتماعی یا ارتباط قانونمند، عقلایی، هدفمند، و هماهنگ بین انسان‌هاست که جامعه را می‌سازد، نه مجموعه انسان‌های بدون ساختارهای اجتماعی - فرهنگی. زیرا اگر ما جامعه را تنها مجموعه‌ای از انسان‌ها بدانیم، در آن صورت ما با گله‌ای از انسان‌ها مواجهیم، نه جامعه.

بنابراین جامعه به معنای شکل سازمان‌یافته و ساختارپذیری از روابط اجتماعی قانونمند و عقلایی است، نه مجموعه انسان‌هایی بدون ساختار. پس با این تعریف جامعه همیشه سامانه‌ای فناپذیر و میرا خواهد بود.

۲- قانون تعادل‌زایی (مقاومت در مقابل نیستی)

دومین قانون حاکم بر نظام سامانه‌ها قانون تعادل‌زایی است. هر سامانه‌ای برای فائق آمدن بر قانون اول یعنی نیستی و فناپذیری ناگزیر است انرژی و توانی قوی‌تر از این نیرو ایجاد کند تا تعادل، ثبات و حیات را به سامانه برگرداند. به عبارت دیگر قانون اول یعنی فناپذیری در تضاد با قانون دوم یعنی تعادل‌زایی است. همانند این نظریه را می‌توان در تئوری تز، آنتی تز و سنتز هگل جستجو کرد.

وقتی سامانه‌ای شکل می‌گیرد یعنی متولد می‌شود، نیروی تعادل‌زایی آن در حداکثر میزان بایسته‌ای است که در نهاد نظام‌مند سامانه نهفته است. هر چه روابط بین اجزای این سامانه پیچیده‌تر، قانونمندتر و قوی‌تر باشد، قدرت تعادل‌زایی آن نیز بیشتر است (تز). برعکس در زمان تولد سامانه نیروی فناپذیری آن ضعیف و ناچیز است. با گذشت زمان از قدرت تعادل‌زایی سامانه کاسته و به نیروی فناپذیری‌اش افزوده می‌شود (آنتی تز). تا زمانی که سامانه تعادل دارد، تضاد بین این دو نیرو، به حرکت، تحول و تکامل و دگرگونی منجر می‌شود (سنتز). این حرکت قانونمند سامانه همچنان ادامه خواهد داشت تا نیروی تعادل‌زایی‌اش ضعیف و ضعیف‌تر شود و در نتیجه فناپذیری‌اش قدرت و توانی فراتر از تعادل‌زایی‌اش بیابد، که در آن

صورت سامانه به نقطه نیستی می‌رسد. نیستی خود سنتزی از حرکت نهایی نظام سامانه‌ای است. یعنی ما همیشه سنتزی را که در نتیجه تضاد بین تز و آنتی تز پدید می‌آید در کلیه مراحل زندگی سامانه مشاهده می‌کنیم. اما مرگ خود یک سنتز نهایی و نتیجه تضاد بین فناپذیری و تعادل‌زایی و غلبه نهایی فناپذیری بر تعادل‌زایی است.

یک سامانه ارگانیسم در طول حیات خود با بیماری‌های زیادی مواجه می‌شود، که حاصل آن بی‌نظمی و اختلال کارکردی در نظام سامانه است. مثلاً انسان بیمار می‌شود، اما بدن انسان برای اینکه بتواند به حیات خود ادامه دهد ناگزیر از حفظ تعادل و کسب تعادل بایسته خود برای ادامه حیات است، زیرا سامانه‌ها تا زمانی که تعادل دارند، می‌توانند کارکرد درست، مناسب و مورد انتظاری داشته باشند، و همین که تعادل خود را از دست می‌دهند، اختلال در کارکرد به وجود می‌آید، و در نهایت سامانه‌هایی که نتوانند تعادل بایسته خود را باز یابند از هم می‌پاشند و نیست و نابود می‌شوند. لذا در سامانه باید همیشه دو نیروی تعادل‌زایی وجود داشته باشد.

۱- تعادل‌زایی درونی

۲- تعادل‌زایی بیرونی

تعادل‌زایی درونی مهمترین سازوکار خودکار سامانه، برای حفظ و برقراری تعادل است. مثلاً وقتی بدن انسان تعادلش را از دست

می‌دهد، یعنی میکروب یا یک عامل خارجی وارد بدن می‌شود، گلبول‌های سفید شروع به فعالیت می‌کنند، و آن‌قدر ضد آن عامل را ترشح می‌کنند، تا آن را کلاً نابود کنند و از بین ببرند. که در آن‌صورت بدن سلامتی خود را باز می‌یابد. اما اگر عامل بیگانه‌ای که وارد سامانه شده است قوی‌تر باشد و گلبول‌ها در نابودی آن موفق نباشند، مرگ سامانه یا بافت درگیر آن فرا می‌رسد.

همراه با این تعادل‌زایی درونی، تعادل‌زایی بیرونی نیز وجود دارد. برای مثال پزشک با خوراندن داروهای مناسب قدرت تعادل‌زایی سامانه را تقویت، و کمک می‌کند تا سامانه تعادل خود را باز یابد. اما اگر سامانه ایمنی بدن از کار بیفتد، (مثلاً بدن دچار مرض ایدز شود) یک بیماری بسیار کوچک یا یک میکروب بسیار حقیر قادر است کل سامانه بدن انسان را نابود کند. یعنی اگر تعادل‌زایی درونی نباشد، تعادل‌زایی بیرونی کار چندانی از پیش نمی‌برد.

یک مکانیک نمی‌تواند خودرو را به‌گونه‌ای بسازد که سامانه تعادل‌زایی در درون آن تعبیه نشده باشد. مثلاً رادیات و پروانه و سیستم خنک‌کننده نداشته باشد، و هر وقت دما بالا رفت راننده خود آن را خاموش کند و یا به‌صورت مکانیکی خود آن را سرد کند. چنین سامانه‌ای که تنها متکی به تعادل‌زایی بیرونی است، هرگز قادر به کار نیست، و اگر هم باشد، نخواهد توانست مدت زیادی دوام بیاورد،

همچنین جامعه نمی‌تواند بدون وجود سامانه تعادل‌زایی درونی کارکرد سالم و طولانی مدتی داشته باشد. مثلاً اگر مسئولان تنها وقتی وارد عمل شوند که تضاد طبقاتی زیاد شده باشد، اولاً تشخیص بلا انقطاع این تضاد غیرممکن است و از عهده هیچ فرد یا سازمانی بر نمی‌آید، ثانياً تا بخواهند تحقیق کنند و از به هم ریختن شاخص‌های تعادل مطلع شوند، کار از کار گذشته است. پس سعی می‌کنند با ایجاد سازمان‌های وسیع تأمین و رفاه اجتماعی، تربیتی و آموزش همگانی، سازمان‌های وسیع مسکن‌سازی دولتی، سازمان‌های بازنشستگی و بیمه بیکاری و غیره، جامعه را در مقابل بالا رفتن تضاد بین طبقات ایمن سازند. (البته به شرطی که خود این سازمان‌ها هم دچار فساد و بی‌تعادلی و اختلال در کارکرد نشده باشند که در آن صورت کل جامعه را دچار اضمحلال و بی‌تعادلی می‌کنند و عمر آن را کوتاه می‌سازند). لذا اگر در سامانه، تعادل‌زایی درونی نباشد، تعادل‌زایی بیرونی هرگز کاری از پیش نمی‌برد.

گرچه هر نفسی که انسان می‌کشد، ممد حیات است، اما یک نفس از عمرش کم می‌شود. این است که همیشه در سامانه، تعادل‌زایی در مقابل فناپذیری و برعکس فناپذیری در مقابل تعادل‌زایی قرار دارد، فزونی قدرت هر یک از اینها نسبت به هم، سرنوشت مرگ و زندگی سامانه را رقم می‌زند. یعنی سامانه همواره در خطر نیستی است چون

به فنا و نیستی گرایش دارد، اما تعادل‌زایی دائم مانع آن می‌شود. تعادل‌زایی همواره برای پیشگیری از فنای سامانه در حال فعالیت است. یک سامانه می‌تواند یک روز، یک لحظه، یک ثانیه عمر داشته باشد یا عمرش سال‌ها و قرن‌ها و حتی میلیاردها سال باشد. این به قدرت تعادل‌زایی و ارتباط قانونمندی بستگی دارد که بین اجزای آن برقرار است. یک کهکشان یا یک خوشه کهکشانی می‌تواند میلیاردها سال عمر داشته باشد.

یک مدیر نیز سامانه سازمانی خودش را باید به همین شکل تنظیم کند، تا هم تعادل‌زایی درونی داشته باشد و هم تعادل‌زایی بیرونی.

یک سامانه اجتماعی برای اینکه بتواند تعادل‌زایی درونی داشته باشد باید ارتباط بین اجزای آن اعم از مادی و انسانی کاملاً قانونمند، منسجم و منطبق بر اهداف و انتظارات کارکردی سازمان باشد. اگر چنین ارتباط قانونمندی بین اجزای سازمان برقرار نباشد، عملکرد افراد و دیگر عوامل درون سازمان نه تنها نمی‌توانند مکمل همدیگر باشند، بلکه رفتار و کارکردهای اجزا جدا از هم، بی‌ارتباط و حتی ضد یکدیگرند. سامانه اجتماعی وقتی تعادل‌زا نباشد، ارتباطات درونی آن نیز غیر قانونمند و گاهی شاید برخلاف جهت هدف‌های سازمان است. در چنین سازمانی هیچ شاخصی برای کنترل رفتارهای درون

سازمان مشخص نشده است. در نتیجه سازمان معمولاً در مقابل ورود یک عنصر غیر کارآمد و نامتجانس با آن از خود هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهد. زیرا از شاخص‌های تعادلی لازمی که بتوان کنش آن عنصر بیگانه را با آن سنجید برخوردار نیست. سازمان باید به گونه‌ای شکل گیرد که ورود یا حضور یک عنصر غیر کارآمد وضعیف تعادل درونی آن را به هم بریزد، و شبکه ارتباطی بین اجزا نیز باید آن قدر قانونمند و درست باشد که به سرعت بی‌تعادلی را به سایر اجزا به‌ویژه راس هرم سازمانی انتقال دهد (یعنی همان نقش خودکنترلی که در آینده به آن خواهیم پرداخت). زمانی یک سازمان تعادل‌زا خواهد بود که:

۱- ارتباطات بین اجزاء و قسمت‌های مختلف آن روشن، واضح، دقیق و کاملاً با هدف‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت سازمان همسو باشند. یعنی وظایف افراد در برابر هم و در برابر سازمان مبهم و گنگ نباشد. شرح وظایف تمام کارکنان واضح و روشن، نحوه رفتار و پاسخگویی مادون در مقابل مافوق و برعکس مافوق در مقابل مادون معلوم باشد. در سازمان‌هایی که تعادل‌زایی درونی ندارند هرگز قادر به مقاومت و اعمال کمترین کنشی در مقابل عوامل مزاحم و بحران‌ساز نیستند. لذا یک عامل فاسد یا غیر کارآمد می‌تواند به راحتی وارد چنین سازمان‌هایی شود، بدون اینکه در مقابل آنتروپی منفی، عدم

پذیرش و مقاومت ساختاری آن‌ها مواجه شود. این سازمان‌ها بیشتر متکی به منویات، خواسته‌ها و جبر فردی هستند. در چنین سازمان‌هایی فرد نقش بارزی پیدا می‌کند. یعنی سازمان بیشتر از عملکردهای متنوع و متغیر فردی در سازمان تبعیت می‌کند. و کارکرد سازمان متکی به عملکردهای فردی است که بسیار حقیر و ناچیز است. در حالی که در سازمان‌هایی که از تعادل‌زایی قدرتمندی برخوردارند، فرد نقش بارزی پیدا نمی‌کند بلکه همیشه ناگزیر است از کارکردها و رفتار سازمانی تبعیت کند. به عبارت دیگر در جایی که سازماندهی درست و پیشرفته‌ای صورت گرفته باشد، جبر سازمانی، و آنجایی که سازماندهی نباشد، فرد و در بهترین حالتش دیکتاتوری فردی برای حفظ نظم در سازمان حاکم است. لذا هر چه جامعه پیشرفته‌تر، و سازمان‌هایش منسجم‌تر باشند، نقش فردی کم‌رنگ‌تر و نقش سازمان وسیع‌تر خواهد بود. البته همانطور که نشان دادیم، نقش کارکردی سازمان قابل قیاس با نقش فردی نیست. یعنی بی‌نهایتی است در مقابل یک قطره.

در سازمان‌هایی که شکل‌گیری‌شان بر پایه اصول سامانه‌ای است، کنش‌های افراد مکمل یکدیگرند. در حالی که در سازمان‌های بی‌سامان افراد در مقابل هم قرار می‌گیرند. به همین دلیل در این سازمان‌ها تضاد درون طبقاتی زیاد، و پیوندهای درونی ضعیف است.

در چنین سازمان‌هایی کار تیمی کمتر موفق است، زیرا افراد سازمان معمولاً همدیگر را نفی و در مقابل همدیگر قرار می‌گیرند. در آنها روابط جای ضوابط را می‌گیرد و تخصص کمتر جایگاه واقعی خود را پیدا می‌کند. در یک سازمان قوی و منسجم فرد نمی‌تواند عامل تغییرات غیر منتظره در سازمان باشد، بلکه این ساختار و دگرگونی ساختاری سازمان است که سبب تغییرات عظیم در بهره‌وری و دگرگونی و حرکت سازمان می‌شود.

۲- اطلاعات در درون سازمان به‌صورت کاملاً سیال و روان دائم جریان داشته باشد، و شاخص‌های تعادل در آن کاملاً مشخص، قابل استناد و شناخته شده باشند.

۳- سامانه‌های نظارت و سنجش عملکرد به‌طور مداوم و در کلیه ابعاد سازمان فعال و عملکرد کلیه اجزای سازمان اعم از مادی و انسانی بر پایه شاخص‌های مشخص تعادلی مورد سنجش و ارزیابی قرار گیرد.

– شاخص‌های تعادل

شاخص‌های متعددی می‌توانند در وضعیت تعادل سامانه نقش داشته باشند. با توجه به اصل پیوستگی و لایتناهی بودن ارتباط بین سامانه‌های باز می‌توان به میلیون‌ها شاخص تعادل در یک سامانه

جهانی پی برد. مثلاً در یک سامانه اقتصادی شاخص تعادل برابری پس اندازها با سرمایه گذاری است. (J.M.Keynes 1946)

اما در همین سامانه وقتی به جزیی از آن یعنی سامانه عرضه و تقاضا نگاه می کنیم، می بینیم که تعادل در این سامانه وقتی حاصل می شود که عرضه با تقاضا برابر باشد. یا در نظام پولی وقتی تعادل به وجود می آید که میزان نقدینگی با ارزش افزوده حاصل از تولید کل (ملی) جامعه برابر باشد. زیرا اگر این دو با هم برابر نباشند تورم یا رکود به وجود می آید. به عبارت دیگر وقتی میزان نقدینگی بالاتر از تولید ملی است تورم و وقتی کمتر از آن است رکود و کساد در بازار رخ می دهد.

در سامانه ارگانیک بدن انسان نیز شاخص های متعددی برای سنجش تعادل در آن وجود دارد. یکی میزان دمای ۳۷ درجه بدن است که در تعادل کل سامانه نقش دارد. اما این سامانه خود از زیر سامانه های دیگری چون سامانه گردش خون نیز تشکیل شده است که شاخص تعادل در آن تعداد ضربان قلب است. یا در سامانه عصبی وقتی تعادل برقرار است که بین سامانه سمپاتیک و پاراسمپاتیک تعادل برقرار باشد. چون اگر سامانه عصبی در نتیجه یک عامل هیجانی یا استرس زا به هم بریزد، هورمون های ادرنالین و کورتیزول شروع به ترشح می کنند. ضربان قلب افزایش می یابد و سامانه سمپاتیک فعال و

آماده دفاع می‌شود. برعکس وقتی موقعیت دوباره عادی می‌شود. یعنی عامل وحشت، ناامنی و استرس‌زا از میان می‌رود، سامانه پراسمپاتیک فعال می‌شود تا ضربان قلب و سایر اورگان‌هایی که در نتیجه آن عامل استرس‌زا حالت دفاعی یا تهاجمی گرفته بودند، به وضعیت عادی برگرداند.^۱

بنابراین میزان ترشح دو هورمون در مغز می‌توانند شاخصی از تعادل سیستم عصبی انسان باشند. به عبارت دیگر، اراده انسان همانقدر در اختیار قوای عقلی و تفکرات اجتماعی و انسانی است، که تحت انقیاد ترشحات هورمونی و حتی عوامل مادی و بیرونی است که از محیط بیرون وارد بدن می‌شوند. (مثل الکل، مواد مخدر، یا تزریقات و تغذیه‌هایی که می‌توانند بر تعادل سامانه عصبی و ترشحات هورمونی تأثیر بگذارند) عوامل عقلی و تفکرات انسانی و اجتماعی را انسان به صورت اکتسابی از طریق بالابردن سطح شناخت، دانش، تجربه و مطالعات علمی - اجتماعی کسب می‌کند. در حالی که ترشحات هورمونی بیشتر تحت تأثیر محرکات بیرونی و مواد مصرفی‌اند. البته ناگفته نماند. انتخاب نوع مواد مصرفی که بر قوای ذهنی و عقلی تأثیر می‌گذارند نیز می‌توانند بیشتر تحت انقیاد عوامل دوم یعنی اراده و خواست انسانی قرار گیرند.

شاخص تعادل در سامانه اجتماعی، میزان تضاد بیرون طبقاتی است. وقتی تضاد بیرون طبقاتی آن قدر افزایش می‌یابد که سبب اتحاد و یگانگی در درون دو طبقه متخاصم می‌شود، تعادل جامعه به هم می‌ریزد، و جامعه آستان انقلاب خواهد شد. تضاد طبقاتی را می‌توان با نسبت طبقاتی یعنی در آمد ۱۰ درصد فقیرترین آحاد اجتماع به ۱۰٪ ثروتمندترین آنها به دست آورد. این شاخص هر چه به یک نزدیک‌تر می‌شود نشان‌دهنده کم بودن تضاد بیرونی و لاجرم تعادل و عدالت اجتماعی است.^۱

ضریب جینی نیز شاخص دیگری است که از میزان آن می‌توان وضعیت تعادلی سامانه اجتماعی را اندازه گرفت. این شاخص برعکس نسبت طبقاتی، هر چه به صفر نزدیک‌تر باشد نشانگر عدالت و هر چه به یک نزدیک‌تر باشد نشانگر بی‌عدالتی است. یعنی ضریب صفر حکایت از عدالت کامل و ضریب یک نشانگر بی‌عدالتی کامل است. (تودارو. مایکل) درست برعکس نسبت طبقاتی. یکی از شاخص‌های تعادل در سامانه سیاسی جامعه، ضریب

۱. نگارنده سال ۱۳۵۵ در یک مطالعه جامعه‌شناختی در یکی از مناطق روستایی شهرستان آستارا برای نشان دادن رفاه و عدالت اجتماعی از نسبت طبقاتی استفاده کرد و پس از مطالعه به این نتیجه رسید که در یک منطقه بسته که ارتباط ضعیفی با محیط بیرون دارد، نسبت طبقاتی جامعه وضعیت رفاهی آنرا تعیین می‌کند، نه میزان دارایی. چون میزان دارایی طبقه بالای آن جامعه در مقایسه با شهر بسیار ناچیز است، در حالی که آن طبقه در آن مناطق روستایی همان قدر فخر طبقاتی داشت که طبقه ثروتمند شهری.

اعتماد مردم به مسئولان و دست‌اندرکاران نظام سیاسی آن است. نظر به اینکه در یک جامعه طبقاتی معمولاً جامعه دو قطبی و متشکل از دو طبقه متخاصم است، لذا منظور از مردم طبقه‌ای غیر از طبقه حاکمه و وابستگان به آن است. در این جا است که ممکن است حتی تضاد طبقاتی در جامعه زیاد باشد، اما سامانه سیاسی جامعه به دلیل اعتمادی که مردم به هیئت حاکمه دارند، تعادل داشته باشد. مارکس نیز بر همین اساس آگاهی طبقاتی را یکی از ابزار حرکت‌ها و انقلابات اجتماعی می‌داند. به عبارت دیگر از نظر او تضاد طبقاتی کافی برای جنبش‌ها و حرکت‌های اجتماعی نیست، بلکه آگاهی طبقاتی را نیز لازم دارد.

شاخص تعادل در سامانه تربیتی جامعه، کارآمدی و میزان پاسخگویی نیروی انسانی جامعه به نیازهایی است که ابزار تولید در جامعه رقم می‌زنند. مثلاً در زمان فتودالیه آموزش‌های غیر رسمی پدر و مادر خانواده روستایی می‌توانست پاسخگوی نیازهای تولیدی باشد که ابزار ساده تولید در جامعه تعیین می‌کردند، در جامعه شهری نیز در آن دوره مکتب‌خانه‌های سنتی پاسخگوی نیاز آموزشی و تربیتی جامعه بوده‌اند.

اما وقتی جامعه پیشرفت می‌کند و به ابزارهای جدیدی دست می‌یابد، لاجرم نظام تربیتی جامعه با چالش مواجه می‌شود. در چنین

جامعه‌ای دیگر آموزش مکتب خانه‌ای نمی‌تواند جوابگوی نیازهای فنی و تخصصی، مثل نرم‌افزار و سخت‌افزار رایانه‌ها و یا دیگر ابزار پیشرفته تولید باشد.

اکوسیستم طبیعت خود سامانه پیچیده‌ای است که زیر سامانه‌های پیوسته بسیار زیادی دارد، و برای هر یک و حتی هر جزء آنها می‌توان شاخصی برای تعادل تعریف کرد. میزان آب، دما و یا تغذیه‌ای که به یک نهال کوچک یا حتی یک دانه باید داده شود تا تعادل خود را در طبیعت حفظ کند و به رشد و نمو برسد، تا نقشی که لایه ازون در حفظ و نگهداری این اکوسیستم بازی می‌کند، و یا نقشی که کره ماه در جزر و مد دارد و همچنین جایگاه خورشید در طبیعت و میزان گرمایی که به زمین می‌دهد، همه و همه شاخص‌های متعددی هستند که لازمه نظم، بقاء، رشد و تحول این سامانه عظیم طبیعی‌اند. به عنوان مثال در اکوسیستم طبیعت زمین، شرط حیات و تحول و تکامل، آب است. اما این مایه حیات زمانی در یک کره خاکی چون زمین یا در یک سرزمین مشخصی چون ایران تعادل خواهد داشت که میزان داده‌های حاصل از چرخش آب در طبیعت بیشتر و یا حداقل برابر با ستاده آن باشد. وقتی در سرزمینی جمعیت زیاد، و استفاده از این مایه حیات غیر عقلایی و نابخردانه شود، نظام مالکیت بر آب از جنبه عمومی به خصوصی انتقال یابد به طوری که هر نفر در چند صد

متر زمین‌های پراکنده خود نیاز به حفر چاه‌های متعددی اعم از عمیق و نیمه عمیق داشته باشد، نه تنها سفره‌های آبی سطحی خشک می‌شوند، بلکه سفره‌های آب‌های زیرزمینی هم از بین می‌روند.^۱

بنابراین یکی از شاخص‌های مهم تعادل در اکوسیستم طبیعت برابری میزان آب وارد شده به طبیعت در یک سال با میزان ستاده‌ای است که جامعه در یک مرزبندی مشخص از آن آب می‌گیرد. در این جا است که ما به بحث توسعه پایدار می‌رسیم. اما توسعه پایدار هم بحثی است که رقیب سرسختی چون منافع شخصی در سامانه اقتصادی فردگرا دارد، و تا زمانی که این رقیب سرسخت در جامعه نفع‌پرستی که تنها منطق قابل قبولش سود و منافع اقتصادی است، قدرت دارد، منافع عمومی حتی اگر هم با تمام نیرو اعلام شود، خواه و ناخواه به حاشیه می‌رود، مگر اینکه ساختارهای اقتصادی دیگری برای جامعه تعریف شود. یا جامعه آن قدر نظام‌مند و قانونمند باشد که بتوان حفظ شاخص‌های تعادل را به‌طور کاملاً قانونمند بر جامعه

۱. در دوره ارباب و رعیتی، آب به عنوان یک منبع تولید در روستا بیشتر جنبه عمومی داشت. مثلاً آب قنات یا رودخانه که از روستاهای مختلفی گذر، و زمین‌های زیادی را شرب می‌کرد. در حالی که بعد از اصلاحات ارضی این عامل تولید بیشتر جنبه خصوصی پیدا کرد، و این بود که آب بسیاری از قنات‌ها خشک و هر روستایی و حتی بدتر از آن هر ویلای شخصی ناگزیر از حفر چاه در زمین چند صدمتری خود می‌شود. البته این به معنای دفاع از شیوه تولید فئودالی نیست بلکه بدین معنی است که وقتی شیوه تولید در نتیجه انجام اصلاحات و یا انقلابات اجتماعی عوض می‌شود، لازم است سریعاً سازماندهی تولید متناسب با آن شیوه دگرگون شود. در غیر این صورت دوگانگی و تأخر فرهنگی به‌وجود می‌آید.

تحمیل و اجرا کرد.

سال‌هاست که بشر به وخامت اوضاع لایهٔ اوزون پی برده و مثلاً شعار استفاده نکردن از گازهای گلخانه‌ای را سر می‌دهد، اما این خواست‌ها و شعارها تا چه اندازه توانسته‌اند به بازسازی این لایه، یا متوقف شدن این تخریب کمک کنند؟

همچنین سال‌هاست که انسان در مورد خطر تخریب و نابودی این کره خاکی از طریق بمب‌های اتمی، و یا تخریب محیط زیست هشدار می‌دهد، اما تا چه اندازه این بشر از مسابقه تسلیحات اتمی دست برداشته و عطایش را به لقایش بخشیده است؟ چرا؟ زیرا آنچه جهت حرکت انسان را در این سامانه اقتصاد سرمایه‌داری تعیین می‌کند منافع اقتصادی بیشتر است نه افکار عقلایی و بخردانه‌اش.

پس در یک سامانهٔ اقتصاد سرمایه‌داری فردگرا که منافع خصوصی تعیین‌کننده کنش‌های انسانی است، تنها در صورتی می‌توان به عملیاتی شدن چنین نظریه و یا شعارهایی امیدوار بود، که توانسته باشیم از طریق استقرار یک سامانه خودکنترلی قدرتمند رفتاری را بر خلاف منافع فردی بر جامعه تحمیل کنیم. البته این هم بحثی است که در نظریه توسعه پایدار بسیار مطرح است. چون بشر امروز به ناعقلایی بودن رفتار اقتصادی‌اش پی برده است.

این تضادی است که در ذات سامانهٔ سرمایه‌داری نهفته است.

یعنی تضاد بین منافع فردی و جمعی. در چنین جامعه‌ای کنش‌های انسان را عقلانیت و منطق تعیین نمی‌کند، بلکه جبر سامانه‌ای تعیین‌کننده رفتار و کنش انسان است.

بنابراین ارگانیزاسیونیسم که به تعادل جامعه می‌اندیشد. و می‌خواهد از طریق ایجاد تعادل در سامانه اجتماعی حرکت و دگرگونی را در جامعه میسر سازد، می‌کوشد از طریق ایجاد یک سامانه خودکنترلی در نظام سرمایه‌داری این تضاد را حل کند. یعنی رفتار از طریق زور، فشار و یا نصیحت، خواهش یا منطق و استدلال به فرد که به اصطلاح گوشش هم به این حرف‌ها بدهکار نیست (یعنی کنش او تحت انقیاد جبر سامانه سرمایه‌داری است) تحمیل نمی‌شود، زیرا به دلایل مذکور اصلاً موفق نخواهد بود. بلکه با کشف قانونمندی‌های حاکم در رفتارهای اجتماعی و استفاده از این قانونمندی‌ها برای تغییر رفتار، و ایجاد یک سامانه خودکنترلی فرد را تحت انقیاد جبر سامانه‌ای دیگری قرار می‌دهد، تا از این طریق رفتارهای توسعه‌پایدار یا سایر کنش‌های عقلایی و بخردانه را بر او (بدون زور و اجبار مکانیکی و یا رفتار مستبدانه ناموفق) تحمیل کند.

مارکس به تضاد دیگری در نظام سرمایه‌داری پی می‌برد، او معتقد است: سرمایه‌داری به رغم شیوه تولید جمعی که دارد، ایدئولوژی و رفتار فردگرایانه را دامن می‌زند. یا از بیگانگی کارگر با

کالایی که خود تولید کرده است به عنوان تعارضی دیگر در نظام سرمایه‌داری نام می‌برد. در حالی که در مقابل این تعارضات تنها راه حلی که ارائه می‌دهد انقلاب‌های کارگری است، و می‌گوید: کارگران جهان متحد شوید. در حالی که از دیدگاه ارگانیزاسیونیست به هم ریختن و یا از هم پاشاندن ساختارهایی که دچار پیری یا تعارض ساختاری شده‌اند، راه حل منطقی و عاقلانه‌ای نیست. زیرا وقتی سامانه‌های پیر، کاملاً گسسته و نابود می‌شوند، متأسفانه دست‌اندرکاران نوظهور جامعه پس از انقلاب تا مدت‌های مدیدی قادر به شکل‌دهی و تنظیم سامانه‌های اجتماعی و اقتصادی جدید نیستند. به‌ویژه زمانی هم که طبقه‌ی حاکم جدید طبقه بی‌سواد و کم‌فهمی باشد. در چنین حالتی سال‌ها و شاید هم قرن‌ها جامعه با بی‌سامانی، اغتشاش و به هم ریختگی، فقر و بدبختی و نزول وحشتناک تولید و امکانات تولیدی، و به هم ریختگی کلیه زیرساخت‌های اجتماعی و اقتصادی، و حاکمیت و جو‌تور، سرکوب و دیکتاتوری برای حفظ وضعیت موجود توسط طبقه حاکم، دست و پنجه نرم خواهد کرد. و شاید هیچ وقت یا حداقل طی نسل‌ها هرگز به سامان نرسد، و حاکمیت موفق به ساختاردهی نسبتاً مناسب زمان و سامانه‌سازی‌های اقتصادی و اجتماعی نشود. نمونه بارز این جوامع را می‌توان در میان کشورهای که به انقلاب‌های کارگری یا مستضعفی

دست یافته‌اند پیدا کرد.

گرچه انقلاب بورژوازی نیز در چند دهه اولیه عمرش با اغتشاش و به‌هم‌ریختگی ساختاری مواجه بود، اما به‌دلیل حاکمیت بورژوازی که طبقه‌ای متمدن (شهرنشین) و نسبت به سایر طبقات اجتماعی از دانش دانشگاهی و فرهیختگی نسبی بیشتری برخوردار بود، بالاخره توانست پس از مدتی به تعادل و ثبات نسبی دست یابد و دست‌آوردهای علمی، تکنیکی، اجتماعی و سازمانی خوبی هم نصیب خود سازد.

اما دوران رونق و تعادل نظام سرمایه‌داری زیاد طول نکشید، و سردمداران رژیم‌های سرمایه‌داری در اواخر قرن نوزدهم با بحران‌های عظیم اجتماعی و فقر و بدبختی طبقه کارگر و حاکمیت قانون فقرا در جامعه سرمایه‌داری انگلستان، و در نتیجه ظهور نظریه مارکس مواجه شدند.

در آن زمان بود که مارکس فریاد برآورد: «کارگران جهان متحد شوید، که شما جز زنجیرهای پایتان چیزی برای از دست دادن ندارید!»

در مقابل این تعارضات و بحران‌های عظیم اجتماعی در سامانه‌های سرمایه‌داری، تنها کشورهایی از انفجار و به هم پاشیدگی ساختاری خود رستند که موفق به انجام اصلاحاتی برای کاهش تضاد

طبقاتی خود شدند.

راه حل ارگانیزاسیون‌یسم نیز برگرداندن مداوم تعادل به سامانه‌های اجتماعی است قبل از اینکه به نقطه تعارض حاد و انفجاری رسیده باشند. وقتی ما مکانیسم و قانونمندی‌های حاکم در نظام اجتماعی را بدانیم، نابخردی خواهد بود که از آنها در جهت برگرداندن تعادل اجتماعی استفاده نکنیم و منتظر بحران و انفجار ساختاری به مانیم تا مدیریت بحران پیشه کنیم. شناخت ما از مکانیزم و قانونمندی‌های اجتماعی به ما اجازه می‌دهد که به توانیم سرنوشت جامعه را در چند دهه آینده پیش‌بینی کنیم، و در مقابل تعارضات شناخته شده، پیش‌بینی شده و کشف شده در جامعه، سامانه‌های تعادل‌زا ایجاد کنیم و از آنها در جهت برگرداندن تعادل استفاده کنیم. مثلاً وقتی ما امروز به نقش تضاد طبقاتی در اضمحلال و نابودی نظام سرمایه‌داری پی برده‌ایم، دیگر نابخردی خواهد بود که به ایجاد سامانه‌ای قدرتمند و بی‌نقص از تأمین و رفاه اجتماعی اقدام نکنیم، و تنها به ساخت سازمان‌هایی بی‌فایده و به اصطلاح کاریکاتوری از آنها بپردازیم. خوشبختانه دولت‌ها هم برای تشکیل چنین سامانه‌های تعادل‌زایی، نیازی به از خودگذشتگی و سرمایه‌گذاری زیادی ندارند. بسیاری از این سازمان‌ها از طریق برگشت بازخورد سامانه سرمایه‌داری به خودش قابل ساماندهی هستند. مثلاً سازمان تأمین

اجتماعی از طریق پرداخت درصدی از دستمزد کارگران شکل می‌گیرد. تنها کافی است در جامعه هم یک سامانه قدرتمند خودکترلی حاکم باشد، تا هم‌چون بعضی از کشورها این سامانه راه انحراف و فساد را در پیش نگیرد، و خودشان تبدیل به معضل نشوند. به‌کارگیری. همین الگوی سامانه‌ای برای حل معضل مسکن، آموزش و حتی تغذیه، به‌گونه‌ای که همهٔ آحاد جامعه بتوانند از حداقل تغذیه برخوردار باشند، میسر است. زیرا همان‌طور که گفتیم معضل کشورهای جهان سوم کمبود امکانات نیست، بلکه ضعف سازماندهی بر پایه سامانه‌های قانونمند است.

هدف جامعه‌شناسی ارگانیزاسیون‌یسم شناخت و کشف مستمر قانونمندی‌های اجتماعی و استفاده از این قانونمندی‌ها برای برگرداندن تعادل اجتماعی است. هدف ما در اینجا اصلاح ساختارهای اجتماعی و یا سامانه‌سازی‌های جدید و مکملی است که می‌توانند تعادل را به سوی سامانه‌ها برگردانند قبل از اینکه آنها با بحران‌های شدید پیش‌بینی شده، و یا یک انفجار گریزناپذیر مواجه شوند.

ما ساختارهای قبلی را به هم نمی‌پاشانیم، زیرا این کار نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند، بلکه ما را با اغتشاش و به هم ریختگی وسیع و مافوق‌تصوری مواجه خواهد کرد.

البته همان‌طوری که در مبحث قبلی عنوان شد،

ارگانیزاسیون‌یست به فناپذیری کلیه سامانه‌ها اذعان دارد. این از قانونمندی‌های نهفته در نظام کلیه سامانه‌هاست. ابدیت و ازلیت تنها در ذات الهی است. سامانه‌های اجتماعی هم از این قاعده مستثنی نیستند. نظام سرمایه‌داری چه بخواهیم و چه نخواهیم همچون نظام‌های برده‌داری، فئودالیت، و کمونیستی امروز از هم خواهد پاشید. اما اینکه برنامه‌ریزان اجتماعی و اقتصادی با مشاهده اولین نشانه‌های بحران و تعارض، کل سابقه سامانه‌سازی‌های گذشته را زیرسؤال ببرند، و به جای برگرداندن تعادل به درون آنها از طریق به‌کارگیری قانونمندی‌های حاکم بر نظام سامانه‌ای، انقلاب کنند و آن‌را کلاً از هم بپاشانند، همچون عمل پزشکی را ماند، که به جای درمان طفل بیمار، شانه‌ها را بالا اندازد و با این استدلال که بالاخره او دیر یا زود خواهد مرد، از درمانش سرباز زند.

پس اگر ما به شاخص‌های تعادل سامانه توجه نداشته باشیم، خواه ناخواه سامانه‌هایی که طبق قانون قبلی، میل به نیستی و نابودی دارند تعادل بایسته خود را از دست می‌دهند، و نیست و نابود می‌شوند. پس لازم است که سامانه‌سازان و سامانه‌پایان یا سامانه‌بانان همیشه شاخص‌های تعادل را مدنظر داشته باشند.

یک پزشک ناگزیر است به شاخص تعادل بدن که ۳۷ درجه سانتیگراد است یا. شاخص تعادل سامانه گردش خون که نبض بین

۱۰۶۰ تا ۱۰۰ ضرب است، به میزان و شاخصهای خونی چون مقدار چربی و قند... و غیره که هر کسی امروز بهتر می‌داند که تعدی از شاخص آنها چه عوارض مرگباری می‌تواند برای انسان داشته باشد، توجه داشته باشد. تا وقتی تعادل جسمی بیمارش بهم می‌ریزد اولین کارش تغییر این شاخص‌ها و رساندن آنها به عدد مورد نظر باشد.

یک مراقب سلامت نمی‌تواند بدون رجوع به شاخص‌های تعادل سامانه عصبی، و دیگر زیرسامانه‌های بدن انسان و اندازه‌گیری شاخص‌هایی چون میزان چربی، قند و ویتامین‌ها، آب و هموگلوبین و غیره تعادل را به سوی یک سامانه ارگانیک نامتعادل برگرداند. این‌ها شاخص‌های مختلف تعادل در سامانه‌های پنج‌گانه بدن انسان هستند. مثلاً اگر شاخص ویتامین D کم یا زیاد باشد سیستم ساخت و ساز استخوان‌ها مختل و انسان دچار پوکی استخوان می‌شود. همین‌طور می‌توان به عوارض ناشی از کم و زیاد بودن سایر شاخص‌ها اشاره کرد. همه اینها معیارهایی برای سنجش سلامتی‌اند.

دولت نمی‌تواند در برابر به هم خوردن شاخص‌های تعادل در جامعه و در اقتصاد کشور بی‌تفاوت باشد. برای یک دولت آگاه نرخ تورم، بیکاری، میل به مصرف در میان مصرف‌کنندگان یا میل به تولید در میان تولیدکنندگان، میزان اعتماد مردم به هیئت حاکمه، میزان مرگ و میر نوزادان، امید به زندگی ووو..... بی‌توجه و یا حتی کم

توجه باشد. اینها شاخص‌هایی هستند که می‌توانند معیار موفقیت یا عدم موفقیت یک دولت در یک سامانه اقتصادی و اجتماعی باشند. بنابراین چون متغیرهای اثرگذار بر سامانه‌های اجتماعی بسیار زیادند. شاخص‌های سنجش تعادل در این سامانه‌ها و زیرسامانه‌های آنها نیز می‌تواند زیاد و متعدد باشند.

شاخص‌ها معیار سنجش تعادل سامانه‌ها هستند. و هر پژوهشگر، و مسئولی باید به تغییرات این متغیرها توجه داشته باشد، تا از هرگونه انحراف و بی‌سامانی در ساختارهای اجتماعی پیشگیری کند. درست همانند پزشکی که برگه‌های آزمایش، عکس‌های رادیولوژی، نوار قلبی و دیگر شاخص‌های سلامت بیمار را در پیش روی دارد.

بنابراین اگر در یک سامانه اقتصادی میزان نقدینگی متناسب با ظرفیت تولیدی جامعه نیست، باید منتظر بحران تورم بود. و این گریزناپذیر است. یا اگر مقدار سرمایه‌گذاری با میزان پس‌اندازهای جامعه برابری نمی‌کند و بانک‌ها به جای استفاده از پس‌اندازهای مردم در راه سرمایه‌گذاری و تولید، وام‌های آنچنانی به واردکنندگان پرداخت می‌کنند، یا مثلاً پس‌اندازکنندگان به دلیل عدم امنیت اقتصادی پس‌اندازهای خود را به جای بانک‌ها در بالش‌ها و متکاهای خود پنهان می‌کنند، و سرمایه‌گذاران به جای سرمایه‌گذاری و کارآفرینی به

فصل چهارم: قوانین حاکم بر نظام سامانه‌ها ۱۶۳

خرید پول‌های خارجی مبادرت می‌ورزند، باید منتظر رکود اقتصادی، بیکاری و اضمحلال سامانه اقتصادی جامعه باشیم. در چنین جامعه‌ای بدون شک میزان اعتیاد، جرم، جنایت، فساد و دیگر آسیب‌های اجتماعی به صورت وحشتناکی بالا می‌رود.

اگر در یک سامانه اجتماعی تضاد بیرون طبقاتی زیاد باشد، این تضاد، اختلاف درون طبقاتی را کاهش می‌دهد و به اتحاد و یگانگی بین آنها می‌انجامد در نهایت جامعه به از هم‌گسیختگی ساختاری نظام حاکم نزدیک می‌شود، و برآیند تمام این فعل و انفعالات اجتماعی، اغتشاش و شورش و انقلاب خواهد بود. بنابراین صاحبان قدرت باید به این قانونمندی توجه کنند و به جای سرکوب یا جلوگیری از ایجاد هرگونه سازمان‌های خودکترلی چون احزاب، سوپاپ‌های اطمینان جامعه را باز کنند اصلاحاتی انجام دهند که بتواند تضاد بیرون طبقاتی را کاهش دهد و از مرگ و انهدام جامعه و اغتشاش و به هم ریختگی جلوگیری کند.

لذا شاخص تعادل در نظام اجتماعی جامعه نسبت طبقاتی است. پس وقتی نسبت طبقاتی جامعه از شاخص واحد که شاخص عدالت کامل است بسیار دور و به صفر که بیانگر بی‌عدالتی تام است نزدیک می‌شود یا برعکس ضریب جینی که شاخص دیگری از تعادل اجتماعی است از صفر دور و به یک نزدیک می‌شود، جامعه آبستن

شورش و اغتشاش خواهد بود. در چنین حالتی نظام اجتماعی حاکم دچار به هم ریختگی، اضمحلال و بی‌نظمی ناشی از بی‌تعادلی در جامعه می‌شود. و دولت‌ها چنانچه آگاهی کافی از اصول جامعه‌شناختی داشته باشند، برای کاهش تضاد بیرون طبقاتی سوپاپ‌های اطمینان را می‌کشند و اصلاحاتی در جامعه ایجاد می‌کنند. مثلاً امکانات اشتغال بیشتر، رفاه بالاتر و سطح درمان، آموزش و بهداشت عمومی بهتر، و به‌ویژه امکانات مسکن را برای اقشار فقیر و متوسط جامعه فراهم می‌سازند، تا بدین وسیله اختلاف طبقاتی بین طبقات اجتماعی را به مقدار زیادی کاهش دهند.

همان‌طور که یک رئیس‌جمهور را می‌توان از طریق شاخص‌هایی چون بیکاری، تورم، نقدینگی، بدهی‌های خارجی، سطح رفاه عمومی و غیره نظارت و ارزیابی کرد، مدیریت سازمان تولیدی را هم می‌توان با شاخص‌هایی چون سود، درآمد، هزینه، رضایت‌مندی کارکنان، رضایت مصرف‌کنندگان و غیره مورد ارزیابی قرار داد. منتها این سامانه‌های نظارتی باید مستمر و مداوم باشند. تا هر زمان سامانه با خطر بی‌تعادلی مواجه شد به اصطلاح زنگ‌ها به صدا در آیند.

۳- قانون تغییرپذیری و تکامل‌گرایی (انتروپی)

سومین قانون حاکم بر سامانه‌ها، اصل تغییرپذیری و

تکامل‌گرایی یعنی انتروپی است. تمام سامانه‌ها تابع قانون تغییر شکل‌اند و این به معنای عام است. اما تکامل‌گرایی، خاص سامانه‌های اجتماعی و ارگانیکی است، مثلاً یک سامانه مکانیکی نمی‌تواند تکامل‌گرا باشد مگر اینکه سازنده و یا مبتکری جدید بخواهد آن را کامل‌تر کند که این نیز تغییر در سامانه مکانیکی است نه تکامل. خانم نرگس نشاط در مقاله‌ای تحت عنوان «انتروپی، انتروپی منفی و اطلاعات» که اتفاقاً در سطح نسبتاً خوبی مطالعه شده و مورد استناد هم قرار گرفته است، انتروپی را به معنای هیاو، اختلال و بی‌نظمی، و اطلاعات را مترادف با نظم دانسته است.

«در اینجا انتروپی به فقدان اطلاعات مشاهده‌گر درباره نظامی که مورد بررسی قرار می‌دهد و تبدیل (اطلاق) می‌شود، حداکثر انتروپی، حداکثر نادانی است. به عبارت دیگر انتروپی در برداشت بسیار رایج خود نه تنها بی‌نظمی یا نبود سازمان در یک نظام فیزیکی، بلکه کاهش اطلاعات مشاهده‌گر درباره موضوع مورد مشاهده خود را نیز می‌سنجد.» (نشاط، ص ۶۵)

انتروپی یعنی تابعیت سامانه از قانون تغییرپذیری است. درست است که هر تغییری در نظام سامانه می‌تواند نظم و ثبات و تعادل آن را در کوتاه‌مدت به هم بریزد، و سامانه را که با وضعیت خاص و معین شکل گرفته و عادت کرده است، در محدوده‌ای از زمان دچار

بی‌تعادلی سازد و نظم و ثبات معمول آن از دست برود. اما انتروپی به معنای بی‌نظمی نیست. همانطور که اطلاعات نیز هرگز نمی‌تواند مفهوم نظم را در بر داشته باشد.

برعکس، سامانه هرگز بی‌نظمی را نمی‌پذیرد و تحمل نمی‌کند، زیرا همیشه دو نیروی تعادل‌زای حاکم در درون و برون سامانه نظم‌بایسته را به آن باز می‌گردانند. بدیهی است اگر سامانه در درازمدت نتواند چنین نظمی را که لازمه حفظ بقاء و بیانگر تعادل و ثبات نسبی آن است، حاکم سازد، قدرت فناپذیری، آن را نیست و نابود می‌کند. اگر به واژه انتروپی که یک واژه لاتین است توجه شود، باز به همین نتیجه می‌رسیم. این واژه از ریشه «Entre-آنتر» فرانسوی و یا اینتر انگلیسی به معنای وارد شدن است. به عبارت دیگر ورود سامانه به یک مرحله تکاملی جدید است و به حاکمیت اصل انعطاف‌پذیری و پذیرش تغییر در درون سامانه اشاره دارد.

سامانه تابع قانون تغییر شکل است، پس هیچ تغییری نمی‌تواند بدون شکل‌گیری و یا کمک از سامانه‌ها میسر شود. ما هرگز نخواهیم توانست به تحول و دگرگونی و یا تکامل نظام اجتماعی، تغییر در شیوه تولید و دگرگونی در روابط اجتماعی و تحول در ارزش‌ها، باورها، نظرات و به‌طور کلی فرهنگ اجتماعی جامعه، بدون شکل‌گیری و یا کمک سامانه‌های اجتماعی دست یابیم. همان‌طوری

که امکان هرگونه تغییر، تحول و دگرگونی در سامانه‌های اقتصادی، فیزیکی، مکانیکی، شیمیایی هسته‌ای، الکترونیکی و حتی نظری، نرم‌افزاری و رایانه‌ای هم بدون شکل دادن اولیه سامانه‌های آنها قابل تصور و امکان‌پذیر نیست. مثلاً تحول و دگرگونی در یک نظام اقتصادی همچون سرمایه‌داری زمانی میسر است که پیش از آن خود سامانه وجود خارجی داشته باشد یا حداقل شکل نظری آن با متغیرهایی مشخص در یک سامانه رایانه‌ای شکل گرفته باشد. به عبارت دیگر هیچ تغییری در درون اجزای به هم ریخته، بی‌سامان و بدون ساختار نه تنها میسر نیست بلکه اصلاً قابل تصور نیست. زیرا هر تغییری نیازمند حرکت و هر حرکتی نیازمند دریافت ماده و انرژی است. و انرژی از ساختار منسجم و قانونمند اجزا یعنی سامانه حاصل می‌شود. اجزای به هم ریخته یک خودرو یا بافت‌هایی که در بدن موجود زنده رابطه قانونمندی ندارند، هرگز نه قادر به حرکت‌اند و نه تغییر تکاملی. چگونه می‌توان از یک موجود مرده و بی‌اثر انتظار حرکت، دگرگونی و تکامل داشت؟

- تناسب انرژی با ساختارهای حاکم در سامانه‌ها

بعضی‌ها تصور می‌کنند: «علت پویا نبودن تولید در کشورهای جهان سوم، بی‌بهره بودن از ابزار لازم است. در حالی که بعضی از

کشورهای جهان سوم بالاخص کشورهای نفت‌خیز، به انبار یا باتلاق ابزار و کالاهای کشورهای صنعتی تبدیل شده‌اند، اما هیچ‌وقت این ابزار باعث توسعه آنها نشده‌اند. پاره‌ای نیز علت توسعه نیافتگی را کمبود نیروهای متخصص در جامعه می‌دانند. در حالی که در این کشورها دانشگاه‌ها برای تربیت نیروی انسانی متخصص، سرمایه‌گذاری می‌کنند. حتی ممکن است بهترین نیرو را هم بیروبراندند، اما این نیروها غالباً طرد و راهی خارج می‌شوند، یا در فعالیت‌هایی که هیچ ارتباطی با مدارک و مدارج تحصیلی آنها ندارند، مشغول کار می‌شوند. زیرا سامانه اقتصادی ضعیف و بیمار حاکم در این کشورها قادر به جذب این نیروها نیست، و در نتیجه آنها یا راهی خارج می‌شوند یا در مشاغل بی‌ارتباط با رشته تحصیلی‌شان به کار گمارده می‌شوند. پس اگر سازماندهی فعالی برای جذب نیروهای متخصص و کارآمد وجود نداشته باشد، سامانه برای توسعه، تحول و دگرگونی سازماندهی نشده باشد، به‌جای جذب نیروهای متخصص و کارآمد دافع آنها خواهد بود. مثلاً دانشگاه‌های ما هر سال مهندس کشاورزی تربیت می‌کنند، در حالی که اگر به ساختار کشاورزی‌مان نگاه کنیم، می‌بینیم که بیش از هشتاد درصد کشاورزی ما متکی به کشاورزان مستقلی است که با خانواده‌های‌شان در یک تا پنج هکتار زمین کار می‌کنند، به ناکارآمدی این سامانه اقتصاد کشاورزی در جذب نیروهای

متخصص پی می‌بریم. بدیهی است که ساختار این شیوه تولید سنتی، هرگز قدرت جذب این نیروی متخصص را ندارد. یک روستایی با چند هکتار زمین‌اش قادر نیست مهندس کشاورزی، متخصص آفت‌شناس، برنامه‌ریز روستایی و... استخدام کند و به کار گیرد. شاید سامانه آموزشی ما اینها را بیشتر برای پشت میزهای وزارت کشاورزی تربیت کرده است، در نتیجه چون توان این وزارتخانه هم در جذب این نیروها ضعیف است، لاجرم غالباً این متخصصان در فعالیتهای غیر مرتبط فعال می‌شوند. لذا اگر بخواهیم سامانه کشاورزی‌مان مهندس کشاورزی، آفت‌شناس، مهندس عمران، دکترای زمین‌شناس و... غیره را جذب کند، باید ساختارش را متناسب با آن نیروها دگرگون کنیم. یعنی تا ساختار نظام تولیدی جامعه را دگرگون نسازیم، امکان ندارد، این سامانه بتواند نیروهای بیگانه با نیازهای خود را جذب کند و با آنها متحول و دگرگون شود. یک سامانه سنتی حداکثر قادر است روستایی بی‌سواد را جذب کند. اما حتی وقتی او هم باسواد می‌شود، مثلاً یک مدرک پنجم ابتدایی می‌گیرد، دیگر سامانه پذیرای او نمی‌تواند باشد. در آنجا زنِ باسواد روستایی می‌گوید: «من درس خوانده‌ام، پنج کلاس سواد یاد گرفته‌ام که زیر پای گاو بنشینم و شیر بدوشم!؟» این دیگر غیر ممکن می‌شود.

لذا توسعه نیافتگی جهان سوم ناشی از نداشتن ابزار، نداشتن

نیروهای متخصص، و یا کمبود امکانات آب و زمین نیست، بلکه بیشتر ناشی از نبود یا ضعف سازماندهی و شکل دادن به ساختارهای مدرن تولید است.

سامانه‌ها تغییر شکل می‌دهند، و این تغییر شکل در کوتاه‌مدت در آنها بی‌تعادلی ایجاد می‌کند. این است که در درون سامانه پویایی حاکم است. سامانه باید دائم خود را هماهنگ کند، و این باعث تغییر، دگرگونی و تحول می‌شود. بنابراین سامانه دگرگون می‌شود، تحول می‌یابد، رشد می‌کند و بزرگ می‌شود، اما باید یک رشد متوازن و هماهنگ در درون آن باشد. اگر سامانه رشد داشته باشد اما رشدش نامتعارف و ناهماهنگ باشد، باز تعادلش به هم می‌ریزد. به عبارت دیگر تعادل هر سامانه‌ای در نتیجه رشد ناهماهنگ به هم می‌خورد. مثلاً اگر انسانی یکی از پاهایش رشد کند و به ۸۰ سانتی‌متر برسد، در حالی که پای دیگرش در همان حد ۴۰ سانتیمتری باقی بماند این پدیده کلاً می‌تواند سامانه حرکتی فرد را از کار بیندازد. یا در یک سامانه اجتماعی وقتی ابزار تولید در نتیجه واردات دگرگون می‌شود در حالی که در ساماندهی و فرهنگ جامعه تغییری متناسب با آن تغییر ابزاری رخ نمی‌دهد، جامعه دچار بی‌تعادلی و بی‌نظمی خواهد شد. به عبارت دیگر در جامعه پدیده‌ای حاصل می‌شود که به آن تأخر یا پس‌افتادگی فرهنگی می‌گویند. (پدیده‌ای که قبلاً مورد بحث قرار

دادیم.)

همان‌طور که گفتیم، تأخر فرهنگی معمولاً باعث اختلال در سامانه اجتماعی جامعه می‌شود و ممکن است کارکردهای آن را مختل کند و به هم بریزد.

بنابراین تحول و دگرگونی یا به عبارت دیگر قدرت تغییرپذیری یعنی میزان انتروپی هر سامانه متناسب با ساختار حاکم بر آن است. مثلاً در یک سامانه فئودالیتة نمی‌توان تحولات و تغییرات نظام سرمایه‌داری را مشاهده کرد یا چنین تحولی را انتظار داشت، و برعکس.

- نظر بعضی از جامعه‌شناسان در خصوص تحول‌گرایی جامعه

اکثریت قریب به اتفاق جامعه‌شناسان روی مسأله تحول، تغییر و تکامل قانونمند جوامع در طی تاریخ صحه گذاشته‌اند. البته شاید آنها کمتر عامل تغییر را ناشی از ذات درونی سامانه یعنی قدرت آنتروپی آن دانسته‌اند. در این جا به اختصار به طرح نظر پاره‌ای از جامعه‌شناسان بزرگ در خصوص سیر تحولات جوامع و تبعیت جامعه از قانون تحول‌پذیری می‌پردازیم. البته برای احتراز از تطویل کلام و فاصله گرفتن از ساختار اصلی کتاب ارگانیزاسیونیسم، از شرح، بسط و تحلیل بیشتر این نظرات اجتناب می‌شود، و تنها به توصیف مختصر

آنها می‌پردازیم.

۱- کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳)

مارکس دیالکتیک تاریخ را مطرح می‌سازد، و اینکه جوامع بشری در طی تاریخ از مراحل اشتراک اولیه، برده‌داری، ارباب و رعیتی، سرمایه‌داری می‌گذرند و در نهایت به یک مالکیت اشتراکی جدید از نوع صنعتی دست می‌یابند که تقریباً شکل تکامل یافته جامعه اشتراکی اولیه است. البته از دیدگاه او تکامل و حرکت جامعه بعد از رسیدن به جامعه کمونیستی یعنی اشتراکی صنعتی یا برنامه‌ریزی متمرکز متوقف می‌شود، حال آنکه در قانون سامانه‌ها هرگز توقفی در کار نیست، بلکه جامعه طبق قانون انتروپی در نظام سامانه‌ها یا قانون اول ترمودینامیک که برای انرژی موجودیتی جاودانه قائل است، همچنان به حرکت قانونمند خود ادامه می‌دهد. زیرا توقف کامل به معنای مرگ کامل و عدم وجود و موجودیت کامل جامعه به هر شکل و هیبتی است. یعنی در سامانه توقف کامل به معنای مرگ کامل است حال آنکه وقتی مرگ یک سامانه اجتماعی طبق قانون فناپذیری، فرا می‌رسد، (یعنی ارتباط قانونمند بین اجزای آن از بین می‌رود) همزمان جامعه‌ای دیگر با شکل جدیدی از ارتباطات اجتماعی شکل می‌گیرد. پس حرکت جامعه نمی‌تواند بعد از رسیدن به جامعه کمونیستی یا اشتراکی صنعتی متوقف شود.

۲- ابن خلدون (۱۴۰۶-۱۳۳۲)

ابن خلدون نیز به شکل دیگری این حرکت تکاملی، و تحول قانونمند جامعه را توصیف می‌کند.^۱ او هم به وجود سیکل قانونمندی در حرکت جامعه معتقد است. یعنی چرخه حرکت جامعه در نتیجه صعود و افول عصبیت قومی حاصل می‌شود، که البته امروزه با وجود شکل جدیدی از حکومت دموکراسی و فراهم بودن یک سامانه خودکنترلی در نظام سیاسی جوامع پیشرفته، دستیابی به قدرت از طرف یک گروه بربر که از عصبیت بالاتری نسبت به انسان‌های متمدن برخوردارند، غیرممکن و غیر قابل تصور است. اما به هر حال این جامعه‌شناس نیز به حرکت و تحولات قانونمند جامعه یعنی حاکمیت قانون انتروپی در سامانه‌های اجتماعی پی برده است. (مقدمه ابن خلدون)

۳- اگوست کنت (۱۸۵۷-۱۷۹۸)

اگوست کنت تحولات جامعه را ناشی از تکامل سطح آگاهی و خرد جمعی می‌داند نظریه او بر سه اصل استوار است:

- یک جامعه مشخص را هرگز نمی‌توان بدون شناخت تاریخ

۱. البته ابن خلدون حدود پانصد سال قبل از مارکس نظرات تحول‌گرایی خود را در مورد جامعه مطرح کرده است. اما ترتیب طرح نظرات جامعه‌شناسان در اینجا بر پایه تقدم و تأخر زمانی آنها نیست.

روابط انسانی‌اش فهمید.

- نیروی محرکه تحولات یک ملت، در پیشرفت سطح آگاهی‌های آنان نهفته است.

- انسان در هر زمان و هر مکان براساس ویژگی‌های بیولوژیکی‌اش شناخته می‌شود.

بنابراین اصلی که سبب پیشرفت سطح آگاهی انسان‌ها می‌شود، خرد جمعی است که از سه مرحله می‌گذرد.

۱- مرحله الهی (ربانی) که با جامعه نظامی

ارتباط دارد. در این جوامع قدرت از طریق نیروهای ما بعدالطبیعه توجیه می‌شود. یعنی سرنوشت‌گرا

۲- مرحله متافیزیک، که با جامعه‌ای قانونگذار

ارتباط دارد. در این مرحله توجیه پدیده‌ها به کمک تفکرات و نظرات امکان‌پذیر است.

۳- مرحله اثباتی که به جامعه صنعتی مربوط

است. در این مرحله توجیه پدیده‌ها با مشاهده، عقلانیت و اثبات روابط بین آنها امکان‌پذیر است.

کنت معتقد است که هر یک از این مراحل، عامل تغییر و تحول

یا شکوفایی پاره‌ای از علوم خاص بوده است. به عنوان مثال: درک

سازوکارهای تنازع اجتماعی که مشغله فکری دوره‌ای از تاریخ بشر

فصل چهارم: قوانین حاکم بر نظام سامانه‌ها ۱۷۵

بوده، سبب توسعه جوامع شده است. به عبارت دیگر تحول علوم، قانون تحول جوامع را نشان می‌دهد.

۴- فردیناند تونیس (۱۸۵۵-۱۹۳۶)

تحول اجتماعی را بر پایه روان‌شناسی اجتماعی تعریف، و توصیف می‌کند؛ او معتقد است که خواسته و تمایل انسان به دو شکل ظاهر می‌شود: ارگانیکی و فکری. تمایل فکری انسان بخشی از اعمال او را از طریق عقلانیت کنترل می‌کند. تضاد بین این تمایلات نه تنها در رفتارهای فردی، بلکه در گروه‌ها و اقشار اجتماعی نیز خودنمایی می‌کند. بنابراین آن دسته از روابط اجتماعی که از تمایل ارگانیکی تبعیت می‌کنند، فرم‌های اجتماعی مشترک جوامع را می‌سازند، که عبارت‌اند از اشتراک ابزار، خون و روحیات. اما آن دسته از روابط اجتماعی که از تمایل فکری تبعیت می‌کنند، اشکال مختلف اجتماعی را ایجاد می‌کنند. به عبارت دیگر سامانه‌های اجتماعی بر پایه منافع فردی پایه‌ریزی می‌شوند. تاریخ جوامع غربی از قرون وسطی تا قرن بیستم نشان‌دهنده گذر جامعه است از یک سازمان اجتماعی اولیه به یک پیکره اجتماعی از نوع سازمان یافته است (F. Tonnies 1946).

۵- هربرت اسپنسر (۱۸۲۰-۱۹۰۳)

نظریه تحول‌گرای اسپنسر بیشتر روی تحول بیولوژیکی لامارک

و داروین پایه‌ریزی شده است. قانونی که به‌طور مختصر اعلام می‌دارد که تکامل کلیه جانداران از یک مرحله ساده و همگون به یک مرحله پیچیده با ساختاری وسیع‌تر از اجزای ناهمگون پیش می‌رود. به عبارت دیگر، ارگان‌های خاصی به‌صورتی تکراری ظاهر می‌شوند. در حالی که همزمان ما با انتروپی منفی سامانه و خود انطباقی آن برای حفظ بقای خویش مواجهیم و این قانون تحول است. یعنی گرایش اجتناب‌ناپذیر سامانه به ناهمگونی و پیچیدگی، عدم پذیرش و به هم خوردن تعادل درونی سامانه (انتروپی منفی) و در نهایت خود انطباقی و پذیرش تحول (انتروپی) یعنی تز، آنتی تز و سنتز خلاصه جنگ بقای سامانه‌های ارگانیکی و اجتماعی است.

از نظر اسپنسر جامعه یک پیکره زنده است. لذا باید از قوانین سایر ارگان‌های زنده تبعیت کند. یعنی گرایش جامعه به حرکت از یک سازمان ساده و ابتدایی به یک سامانه پیچیده، وسیع و ناهمگون است. به همین دلیل است که در جوامع ساده گروه‌های خاص و تفکیک شده‌ای که هر یک دارای ویژگی‌ها و وظایف خاص خود باشند وجود ندارد. مثلاً در جامعه اولیه، خانواده قادر است کارکردهای کلیه نهادهای اجتماعی یعنی زیر سامانه‌های یک سامانه اجتماعی را انجام دهد. یعنی نهاد خانواده وظایف تربیتی، اقتصادی، سیاسی و مذهبی را کلاً خود انجام می‌دهد. حال آنکه وقتی جامعه پیچیده‌تر شود، کار

نهادها از هم تفکیک می‌شود، و سازمان‌های زیاد و پیشرفته هر یک عهده‌دار اجرای کارکردهای خاص و تخصص معینی خواهند شد. به عبارت دیگر کارکردهای مختلف و متنوع یک نهاد، مثلاً خانواده در جامعه سنتی بین چند نهاد مختلف تخصصی تقسیم می‌شود. البته در جوامع مرکب مراحل واسطه‌ای و بین‌البینی هم دیده می‌شود. مثلاً وجود جوامع نظامی در یک جامعه صنعتی را در نظر بگیرید، در سامانه اجتماعی اول، ارتباطات کاملاً تعریف شده و اجباری است، در حالی که در سامانه دوم (صنعتی)، ارتباطات و حتی تعاون و همکاری فرد در گروه هم اختیاری و متکی بر انگیزه تولید است.

۶- دور کیم (۱۸۵۸-۱۹۱۷)

دور کیم در نظریه تکامل‌گرایی خود به حرکت و تکامل جامعه از یک جامعه ساده اولیه به یک جامعه پیچیده می‌پردازد. قشر بندی جوامع از دید دور کیم تحت تأثیر درجه پیچیدگی‌های اجتماعی است. یعنی حرکت از مرحله اولیه به مرحله پیچیده‌تر. از دیدگاه این جامعه‌شناس، زندگی اجتماعی جوامع از مرحله چادرنشینی و زندگی بدوی ساده شروع می‌شود تا به مرحله ترکیبی، چندوجهی و پیچیده جامعه صنعتی امروز می‌رسد. دورکیم به سیر این مراحل به شرح زیر می‌پردازد.

الف- مرحلهٔ چادرنشینی بدوی

چادرنشینی بدوی یک جامعه کاملاً ساده و منزوی و شامل ترکیب سادهٔ افرادی است که در کنار هم به صورت اتمیک زندگی می‌کنند. سلطه، شیوه اعمال قدرت و اداره این جوامع بیشتر به زندگی جوامع حیوانات در جنگل شباهت دارد. وقتی چادرنشینی به یک بخش اجتماعی پیوسته از اجتماعی عظیم‌تر تبدیل می‌شود، قبیله شکل می‌گیرد.

ب- قبیله

قبیله عنصری اساسی و شامل مجموعهٔ اجتماعی کلی است که از پیوند خانواده‌های زیادی تشکیل شده است. طبق نظر دورکیم، از جنبهٔ تاریخی، خانواده مقدم بر قبیله است، و از بخش‌های اجتماعی مجزا ساخته می‌شود. قبیله بیشتر متشکل از گروهی از افراد است که دارای یک نیای مشترک‌اند، که معمولاً به یک توتم حیوان یا گیاه، نسبت داده می‌شود. بدون اینکه تمام زوایای حقیقی و عینی این نیای مشترک مشخص شده باشند. یعنی وقتی نیای مشترک قبیله یک حیوان یا گیاه باشد، جامعه وابسته به توتمی خیالی و

موهومی است.

ج- جامعه چند قطاعی ساده

در این جوامع ناهمگونی وسیع‌تر و از اجتماعات و قبایل مختلف در کنار همدیگر تشکیل می‌شود.

د- جوامع چند قطاعی ترکیبی

این جوامع نه تنها از قبایل و اجتماعات مختلف همجوار تشکیل شده، بلکه در آنها یک نوع سازمان‌یافتگی پیشرفته مشاهده می‌شود. مانند کنفدراسیون‌های سرخ‌پوستان در آمریکای شمالی.

ه- جوامع چند قطاعی مضاعف

این جوامع از گسترش و ترکیب جوامع چند قطاعی ترکیبی شکل می‌گیرند. مانند شهر دولت‌های یونان و روم.

بنابراین هر جامعه با توجه به درجه پیچیدگی و یا نشانه‌هایی که از درجه پیچیدگی‌اش به چشم می‌خورد، از نظر میزان توسعه و تکامل اجتماعی دسته‌بندی می‌شود. (J.C. Iugan p75)

پایانه

کلیه جامعه‌شناسانی که روی نظریه کلان جامعه کار کرده‌اند، همچون کنت، اسپنسر، دور کیم، مارکس، مالینوفسکی و دیگران برای تحول سامانه مورد مطالعه‌شان معتقد به تحول بوده‌اند. تکامل‌گرایان بیولوژیک غالباً روی جامعه‌شناسان ساختاری- کارکردی اثر می‌گذارند. مفاهیم انطباق و اختلاف در نوشته‌های پارسونز مؤید همین مطلب است.

بنابراین سؤالی که در اینجا باید مطرح شود این است که آیا تحلیل سامانه‌ای می‌تواند در جامعه‌شناسی تضاد ریشه داشته باشد؟ بعضی از جامعه‌شناسان مارکسیست یا به‌طور کلی جامعه‌شناسان به‌ویژه آنهایی که روی عوامل تضاد در جامعه کار می‌کنند، تحلیل سامانه‌ای را نقد می‌کنند و می‌گویند: این تحلیل بیشتر مدنظر کارکردگرایان و جامعه‌شناسان تجربی است. از طرف دیگر، آنها به مسأله سامانه برای تحلیل جامعه به عنوان یک کلیت یگانه توجه دارند. به علاوه باید بپذیریم علم موضوع مطلق که بتواند همه جوانب یک پدیده را روشن سازد نیست. بلکه همیشه باید اصل نسبیّت را در علوم پذیرفت، وگرنه به کلیتی لایتناهی خواهیم رسید.

- ظرفیت تغییر جوامع

چگونگی و میزان پویایی هر سامانه اجتماعی به مسأله

طبقه‌بندی آنها وابسته است. مسلماً از لحظه‌ای که مقایسه جوامع را برای ارزش‌گذاری ویژگی‌های مشترک آنها شروع می‌کنیم، تفاوت‌ها و سازوکار تغییر آنها را در طی تاریخ نشان می‌دهیم. در مجموع جامعه‌شناسی با مقایسه ارزشی، در خصوص سطح پیشرفت این یا آن جامعه به قضاوت می‌نشیند. در علوم انسانی، نگرش تکامل‌گرا در قرن نوزدهم یا اوایل قرن بیستم تحت تأثیر شدید قانون تکامل بیولوژیکی به‌ویژه نظریه داروین شکل می‌گیرد.

بنابراین از فردای پایان جنگ جهانی دوم برخی از جامعه‌شناسان، به‌ویژه تالکوت پارسونز نگرش جدیدی به نام نظریه تکامل‌گرای نوین رامطرح کردند.

چگونگی و میزان تحولات جوامع با توجه به نوع جامعه، یعنی چگونگی جامعه و سازماندهی آن (ارتباط بین عناصر آن در چه سطحی از پیچیدگی است)، تفاوت دارد. بنابراین ظرفیت تغییر هر سامانه به‌ویژه سامانه‌های اجتماعی مشخصه دیگری است که باید مد نظر قرار گیرد. ظرفیت تغییر^۱ قدرت و توانایی بالقوه‌ای است که در ذرات درونی سامانه نهفته است. اگر سنگی سفید و بیضوی شکل را که شباهت زیادی به تخم‌مرغ دارد مدت‌ها زیر پای مرغ یا در دستگاه جوجه‌کشی قرار دهیم، هرگز به جوجه یا در نهایت به مرغ تبدیل

1. Déviance

نمی‌شود چون چنین ظرفیت تغییرپذیری در نهاد آن نیست. وقتی انسان آگاهانه روابط بین اجزای سامانه‌ای را تغییر می‌دهد و به کارکردهای جدیدی دست می‌یابد به معنای انتروپی حاکم در درون سامانه نیست. زیرا روابط قانونمند قبلی بین اجزای سامانه به هم خورده و سامانه جدیدی شکل گرفته است. انتروپی به معنای قدرت تغییرپذیری است که در درون هر سامانه با ساختاری مشخص وجود دارد. حال این تغییرپذیری می‌تواند مثبت باشد یا منفی. به تکامل و تحول مثبت متمایل باشد یا استهلاک، مرگ و نیستی. لذا ظرفیت تغییرپذیری در سامانه‌های تکامل‌گرایی همچون سامانه‌های ارگانیکی یا اجتماعی به مراتب بالاتر از سامانه‌های مکانیکی و مصنوعی است. در عالم ماده نیز به همین صورت است. مثلاً ظرفیت تغییر در یک ماده اورانیوم به مراتب بیشتر از ظرفیت تغییر یک ماده سنگی است. پس ظرفیت تغییر امری نسبی است که به نوع سامانه بستگی دارد.

این نسبیت در ظرفیت تغییر را در جامعه به صورت بارزتری مشاهده می‌کنیم. مثلاً ظرفیت تغییر در جامعه سرمایه‌داری پیشرفته به مراتب بیشتر از جامعه سرمایه‌داری در حال رشد یا عقب‌مانده است. ظرفیت تغییر در یک روستا به مراتب پایین‌تر از یک شهر و در یک جامعه فئودالیتة بسیار کمتر از یک جامعه سرمایه‌داری است. پس هر چه جامعه پیشرفت بیشتری می‌کند انتروپی آن قوی‌تر و آنتروپی منفی

آن که در فصل بعد توضیح خواهیم داد ضعیف‌تر می‌شود. ظرفیت تغییر یک سامانه اجتماعی - فرهنگی می‌تواند آن را به سمت وضعیتی سوق دهد که با شرایط موجود کم و بیش تفاوت دارد. قدرت تغییر مثبت یک سامانه اجتماعی ظرفیت و قدرت انعطاف‌پذیری آن را نشان می‌دهد، به گونه‌ای که قادر است جایگزین‌هایی (آلترنتیوهای) برای دگرگونی خود بیابد تا بهتر به محیط بیرونی پاسخ دهد. برعکس، تغییرپذیری منفی به معنای تشنج و به هم ریختگی^۱ جامعه در مقابل محدودیت‌ها و متغیرهای گذشته است. این تغییر در حقیقت مانع هرگونه انطباق‌پذیری در مقابل شرایط جدید است، و چنین وضعیتی موجودیت سامانه را تهدید می‌کند. لذا تغییرات منفی که سبب استهلاک و در نهایت اضمحلال و نیستی سامانه‌ها می‌شوند در سامانه‌های مکانیکی و مصنوعی بیشتر قابل مشاهده‌اند.

بنابراین ظرفیت انتروپی یعنی قدرت تغییرپذیری متفاوتی که در نهاد سامانه‌های اجتماعی نهفته است، لازمه تحولات معمول در آنهاست.

البته غالباً نوعی سازوکار گزینش نیز بر ظرفیت تغییرپذیری سامانه حاکم است. در سامانه‌های اجتماعی - فرهنگی، مبارزات،

1. Cripation

به‌ویژه مبارزات بیرون طبقاتی، و مشاجرات درون طبقاتی، بازی با قدرت و یا نظام حاکم و رفتارهای جمعی مختلف همه از عوامل گزینش تغییر در نظام‌های اجتماعی‌اند.

۴- قانون انتروپی منفی

چهارمین قانون حاکم بر نظام سامانه‌ها انتروپی منفی است. این قانون به معنای حفظ وضعیت موجود است. به عبارت دیگر سامانه‌ها به حفظ وضعیت موجود تمایل دارند. وضعیتی که در طی زمانی کم و بیش طولانی به آن خو گرفته‌اند و به یک ثبات نسبی رسیده‌اند. پس وقتی به هر دلیلی تغییری در نظام سامانه‌ای ایجاد می‌شود، این تغییر نظم حاکم بر آن را به هم می‌زند و تعادلش را به هم می‌ریزد. به همین دلیل برای حفظ تعادل خود، به تغییر واکنش متقابل نشان می‌دهند. این واکنش ناشی از حاکمیت قانون انتروپی منفی است که در تمامی سامانه‌ها به‌صورت کم و یا زیادی وجود دارد.

هر چه انتروپی منفی سامانه قوی‌تر باشد، انتروپی یعنی تغییرپذیری آن کمتر است. یک جامعه سنتی روستایی انتروپی منفی بسیار قدرتمندی دارد. به همین دلیل در برابر هر تغییری از خود مقاومت شدید نشان می‌دهد. ورود یک ابزار کوچک یا یک رفتار نامتعارف می‌تواند کلاً تعادل سامانه اجتماعی سنتی را بر هم زند و آن

را دچار اختلال و اغتشاش کند. در حالی که جامعه پیشرفته‌ای که انتروپی قدرتمندی دارد و در نتیجه انتروپی منفی آن ضعیف است، هر ابزار و هر تغییر کارکردی و رفتاری افراد و گروه‌ها را به آسانی می‌پذیرد، به راحتی انعطاف بیشتری نشان می‌دهد و با صرف انرژی بسیار کم و یا کمتری قادر است تأخر فرهنگی را که حاصل رخداد پدیده جدید است رفع و به تعادل نوینی دست یابد. در نتیجه تحول و تغییرات قسمتی از سامانه اجتماعی باعث حرکت و دگرگونی و تکامل کل آن شود.

چهار قانون حاکم در نظام سامانه‌ها که نام بردیم خود نشان‌دهنده مجموعه‌ای از تضادها هستند. یعنی تضاد بین فناپذیری و تعادل‌زایی، تضاد بین انتروپی و انتروپی منفی. وجود همین تضادهاست که موجب تصاعد انرژی‌های کارکردی و لاجرم حرکت، تحول، دگرگونی و تکامل در نظام‌های سامانه‌ای می‌شود. چراکه حرکت و تکامل از تضاد برمی‌خیزد. ما هرگز جابه‌جایی مولکولی مایع را نخواهیم داشت مگر اینکه با تضاد بین مولکول‌های گرم که سبک می‌شوند و به سطح منبع صعود می‌کنند و مولکول‌های سرد که در نتیجه سنگین‌تر بودن به عمق منبع فرو می‌روند، مواجه باشیم. تضاد بین این دو نوع مولکول است که باعث جابه‌جایی و غلیان یا حتی انفجار می‌شود. ما نمی‌توانیم گردش هوا یعنی باد را داشته باشیم بدون

اینکه تضاد بین دو جبهه متضاد هوای گرم و سرد وجود داشته باشد. پس تضاد باعث حرکت و وفاق باعث سکون و بی‌حرکتی می‌شود. تضاد برون طبقاتی در جامعه باعث حرکت، تحول، دگرگونی و تکامل جامعه خواهد شد. به همین دلیل طبقه حاکم جامعه که معمولاً طالب ثبات و حفظ وضعیت موجود است غالباً به عنوان نیروی انتروپی منفی جامعه عمل می‌کند و جامعه را از هرگونه حرکت و تحولی که باعث بی‌ثباتی آن شود، باز می‌دارد، و گاهی حتی در مقابلش مقاومت می‌کند، به سرکوب می‌پردازد، و یا در زمان بحران‌های انقلابی به عنوان نیروی ضد انقلاب وارد عمل می‌شود، و در مقابلش حتی لشکرکشی می‌کند.

در مقابل، آنهایی که از این سازوکار گریزناپذیر جامعه آگاهی دارند و بر قانونمندی آن مسلط‌اند، با برنامه‌ریزی‌های اجتماعی کمتر اجازه می‌دهند تضاد برون طبقاتی به حدی برسد که نظام اجتماعی حاکم را تهدید و عامل و باعث یک انفجار اجتماعی شود. اصلاحات اجتماعی امروزه در کشورهای سرمایه‌داری همین نقش را ایفا می‌کنند. یعنی با اصلاحات بجا و به موقع تضاد برون طبقاتی را کاهش می‌دهد و ثبات و بی‌جنبشی و یا کم‌جنبشی را به جامعه برمی‌گردانند. همان‌طور که گفتیم انتروپی به معنای وارد شدن به مرحله‌ای جدید است. یعنی سامانه دارای انعطاف و قدرت تغییرپذیری است.

چون اگر انعطاف نشان ندهد، تغییراتی که لاجرم در طی زمان در یکی از اجزاء و یا زیر سامانه‌های آن ایجاد می‌شود، می‌تواند موجودیتش را تهدید و آن را کلاً نابود سازد یا کارکردش را مختل کند.

تأخر فرهنگی در هر سامانه اجتماعی گریزناپذیر است. تأخر فرهنگی وقتی در جامعه رخ می‌دهد که یکی از عناصر فرهنگی دگرگون شود، اما تغییری بایسته، متناسب و همراه با آن تغییر در سایر اجزا و عناصر فرهنگی رخ ندهد. تأخر فرهنگی باعث اختلال، بی‌ثباتی و بحران در درون کارکردهای سامانه شده و سامانه را دچار بیماری و اضمحلال ساختاری می‌سازد. اما تأخر فرهنگی همیشه لازم و برای تحول و تکامل سامانه‌های اجتماعی ضرورتی تام دارد. زیرا تأخر فرهنگی که در نتیجه دگرگونی در یکی از عناصر فرهنگ حاکم رخ می‌دهد، به عنوان تز در جریان تحولات و تکامل اجتماعی عمل می‌کند. جامعه یا کلاً متولیان نهاد سیاسی جامعه (دولت‌ها، ریش‌سفیدان و...) به عنوان آنتی تز در مقابلش جبهه می‌گیرند و مقاومت نشان می‌دهند. در نهایت، در نتیجه تقابل تز و آنتی تز، سنتزی شکل می‌گیرد که پیامدش تحول و دگرگونی جامعه است. حال این سؤال پیش می‌آید که چرا در جهان سوم این سازوکار به خوبی عمل نمی‌کند و به رغم تأخر فرهنگی شدیدی که در همه ابعاد آنها به چشم

می‌خورد، مدت زمان نسبتاً زیادی بی‌حرکت و ثابت در وضعیت موجود خود درجا می‌زنند، یا اگر هم تغییر و یا حرکتی باشد، کند و بطئی است؟ سوال یاد شده را هم می‌توان به این صورت نیز مطرح کرد: که چرا حرکت، تحول یا انطباق‌پذیری در بعضی از جوامعی که دچار تاخر فرهنگی‌اند، بسیار سریع، و در بعضی دیگر کند و بطئی است؟ اگرچه به نظر می‌رسد پاسخ این پرسش تکراری باشد، اما به عنوان تأکید بیشتر باید گفت که: هرچه جامعه پیشرفته‌تر باشد انتروپی آن یعنی قدرت پذیرش تحول و دگرگونی و وارد شدن به مراحل جدید در آن قوی‌تر می‌شود. برعکس، هر چه جامعه سستی‌تر و عقب‌افتاده‌تر باشد، انتروپی منفی آن قوی‌تر است. یعنی در مقابل هر تغییری مقاومت شدید نشان می‌دهد.

جوامع جهان سوم نسبت به جهان توسعه‌یافته انتروپی منفی نیرومندتری دارند، در نتیجه، اولاً قدرت ابتکار و نوآوری در آنها ضعیف‌تر است. ثانیاً حتی اگر تغییری چه مادی و چه معنوی و نظری، از سایر کشورها وارد شود، و آن قدر هم قوی باشد که سبب تحریک انتروپی منفی جامعه شود، در اثر بی‌سازمانی حاکم در نظام اجتماعی و قدرت بلامنازع انتروپی منفی که متولیان قدرت اعمال می‌کنند، به سرعت از بین می‌رود، و جامعه به رکود و بی‌حرکتی بیشتر سوق داده می‌شود.

انترویی منفی سازوکاری است که در همه سامانه‌ها به چشم می‌خورد. هیچ سامانه‌ای نمی‌تواند حضور یا ورود عامل بیگانه به درون خود را تحمل کند. عامل بیگانه با سازوکار معمول سامانه همخوانی و هماهنگی ندارد. پس نه تنها پذیرای آن نیست، بلکه آن را دفع می‌کند. حال این نیروی تدافعی بستگی به میزان قدرت و سازوکار انترویی منفی سامانه دارد. بدن انسان هرگز قادر به پذیرش اعضاء و یا یک ارگان زیستی بیگانه نیست، به عنوان مثال وقتی انسانی پیوند عضو می‌شود، گلبول‌های سفید با شدت دست به کار می‌شوند تا آن را از پای در آورند و دفع کنند. اما پزشکانی که به سازوکار بدن آشنایند می‌دانند که اگر سازوکار بدن انسان بتواند تا مدتی این ارگان جدید را تحمل کند، به دلیل قدرت انترویی یعنی تغییرپذیری‌اش، بالاخره خودش را با این عامل بیگانه وفق می‌دهد و سازگار می‌سازد. به همین دلیل آنها کورتون را تجویز می‌کنند، تا به اصطلاح گلبول‌های سفید را گول بزنند و تا مدتی از ترشح ماده دافعه ارگان جدید جلوگیری کنند، و این دقیقاً زمانی است که بدن برای پذیرش عامل خارجی و بیگانه نیاز دارد. یک سامانه اقتصادی هم قادر به پذیرش عواملی که با ساختارش هماهنگی ندارند، نیست، حتی اگر آن عوامل بسیار قدرتمند و بهینه باشند. همان‌طور که در فصل قبل هم عنوان شد، در یک جامعه سنتی روستایی، زن روستایی به عنوان یک نیروی

کار فعال و کارآمد فعالیت می‌کند. او علاوه بر خانه‌داری و بچه‌داری و آشپزی، در مزرعه کار می‌کند، به تیمار دام‌ها می‌پردازد، در صنایع دستی و صنایع تبدیلی مواد غذایی روستا فعال است. اما همین که این زن بی‌سواد، روستایی باسواد و یا دارای تحصیلات عالیه و دانشگاهی می‌شود، با ساختار و سازوکار سامانه روستا ناسازگار و ناهماهنگ می‌شود، و در نتیجه نه او قادر به تحمل روستاست، و نه روستا قادر به پذیرش اوست، و لاجرم دفع می‌شود. پس قانون انتروپی منفی سامانه‌ها حکم می‌کند که برای هر سامانه‌ای افراد و اجزای همخوان با آن سامانه ایجاد شود و پرورش یابند. در غیر این صورت قدرت انتروپی منفی سامانه آنها را دفع می‌کند.

در فصل قبل نیز روی همین مسأله با عنوان تناسب انتروپی با ساختارهای حاکم در سامانه‌ها تأکید شد. به عبارت دیگر، برای اینکه تغییرات سامانه‌ها سبب رخداد انتروپی منفی یعنی واکنش ناخوشایند و منفی سامانه نشود، نباید ناگهانی و نامتناسب با ساختار حاکم بر آن باشند. مثلاً ایجاد سازمان‌ها، نیروهای انسانی یا تبلیغ فرهنگی که با ساختار اجتماعی جامعه کاملاً مغایر است یا فاصله زیادی با آن دارد، می‌تواند باعث مشکلات و حتی فاجعه اجتماعی یا هدر رفتن سرمایه‌های مادی و انسانی جامعه شود. مثلاً در اقتصاد شهری جوامع جهان سوم اگر دانشگاه‌ها بهترین نیروهای صنعتی را هم به پروراند،

اما جامعه سنتی باشد و پذیرای آنها نباشد، متأسفانه علی‌رغم سرمایه‌گذاری زیادی که برای تربیت این نیروها می‌شود، جامعه آنها را جذب نخواهد کرد، و در نتیجه یا جذب سازمان‌های خارجی خواهند شد یا به کارهای غیرمرتبط با تخصصشان روی می‌آورند، یا حتی به کارهای کاذبی چون ارزفروشی و دلالتی کالاهای خارجی و ... خواهند پرداخت.

بنابراین برای هر تغییری در سامانه‌های اجتماعی باید سازوکار آنها را شناخت، و به جای کنش‌های ناگهانی و شوک‌آوری که باعث واکنش منفی جامعه و برخورد خصمانه آن می‌شود، به تغییر ساختارها و روابط قانونمند آن پرداخت. در هر صورت تغییرات باید متناسب با وضعیت سامانه و در حدی باشد که مورد پذیرش ساختار حاکم بر آن باشد.

۵- قانون خودکنترلی

پنجمین قانونی که بر نظام سامانه‌ها باید حاکم باشد خودکنترلی است. به عبارت دیگر وجود سامانه‌ها وابسته به قدرت خودکنترلی آنان است. بدون حاکمیت چنین قانونی سامانه‌ها مدت زیادی دوام نخواهند آورد.

هر سامانه‌ای چه مصنوعی و چه طبیعی نیازمند سازوکاری است

که انحراف آن از مسیر طبیعی، نرمال، پیش‌بینی شده یا درست را اعلام و سازوکار اعلام خطر را فعال سازد. اگر سامانه‌ای فاقد چنین سازوکاری باشد، فساد، تباهی و انحراف از مسیر اصلی و طبیعی سرپای وجودش را فرا می‌گیرد و آن را از پای می‌اندازد، و نابود می‌سازد.

در سامانه‌های طبیعی این سازوکار به بهترین وجه ممکن تعبیه شده است. اما در سامانه‌های مصنوعی و دست‌ساز بشر، انسان به‌صورت آزمون و خطا یا با مطالعه علمی پی به ضرورت وجود این قانونمندی برده، و دریافته است که اگر نتواند چنین سازوکاری را در ماشین‌های خود برقرار سازد، عمر آنها بسیار محدود و انهدام‌شان عنقریب خواهد بود. به عنوان مثال یک آبگرمکن ساده را در نظر بگیرید که سازوکاری بسیار ساده و ابتدایی، متشکل از یک منبع حرارتی و یک منبع آب دارد، اگر سازنده جاگذاری یک ترموستات را در آن نادیده بگیرد، این دستگاه ممکن است مدت محدودی هم کار کند، اما همین که دمای آن از حد متعارف فراتر می‌رود، چون هیچ وسیله‌ای قادر به کنترل دمای آن نیست، در نهایت به نقطه انفجار می‌رسد و منفجر خواهد شد. به همین دلیل، ما در سازوکار خودروها هم عقبه کنترل دما، دستگاه فن خودکار و رادیاتور را مشاهده می‌کنیم تا دمای این دستگاه‌ها از حد متعارف و قابل تحمل سامانه مکانیکی

تجاوز نکند. البته فن و رادیاتور از اجزای سامانه‌های تعادل‌زا هستند. یعنی به قانون دوم سامانه‌ها مربوط می‌شوند که با کارکردشان تعادل را به درون سامانه برمی‌گردانند و در نتیجه بقا و تداوم کارکرد آن را میسر می‌سازند. اما ترموستاتی که میزان دما را کنترل می‌کند و فن خودرو را به حرکت در می‌آورد، مربوط به سازوکار خودکنترلی این دستگاه است.

گفتیم که در سامانه‌های طبیعی این سازوکار به بهترین وجه ممکن پیش‌بینی شده است، و متخصصان شاید بتوانند برای تعبیه سامانه‌های خودکنترلی در دستگاه‌های دست‌ساز از آنها الهام بگیرند، و البته حتماً هم گرفته‌اند. مثلاً در کلیه اجزا و امحای بدن انسان شبکه‌تئیده و بسیار پیچیده‌ای از اعصاب قرار دارد که کوچک‌ترین فعل و انفعال بدن را در آنها به مغز انتقال می‌دهد. برای مثال وقتی جایی یا نقطه‌ای از بدن دچار فساد و عفونت می‌شود، عصب مربوطه سریعاً به‌صورت درد، این نارسایی را به مغز انتقال می‌دهد. درد اگرچه همیشه یک پدیده ناخوشایند محسوب می‌شود اما یکی از مهم‌ترین مشیت‌های الهی است که می‌تواند بدن را در مقابل فساد و نابودی در مدت زمانی که انسان زنده است حفظ کند. این بهترین سامانه خودکنترلی است که در بدن انسان و سایر موجودات زنده دیده می‌شود. انسان به‌صورت عقلایی و علمی در مقابل درد واکنش نشان

می‌دهد و به چاره‌جویی می‌پردازد. اما بسیاری از حیوانات به‌صورت غریزی در مقابلش واکنش منطقی نشان می‌دهند. مثلاً بسیاری از حیوانات به‌صورت غریزی داروی خود را در جنگل و محیط‌های طبیعی می‌یابند. اما به هر حال نظام خودکنترلی که در کالبد تمامی حیوانات و حتی گیاهان تعبیه شده، باعث می‌شود که ساختار طبیعی بدن آنها بهترین راه حل بهبودی یا برگرداندن سلامت به بدن را پیدا کند.

– سازوکارهای خودکنترلی در سامانه‌های اجتماعی

وجود سازوکار خودکنترلی در سامانه‌های اجتماعی نسبت به سامانه‌های طبیعی و مصنوعی از اهمیت بسیار بالاتری برخوردار است. زیرا اگر در سامانه دست‌ساز انسان نابسامانی رخ دهد، ما با خراب شدن و از کار افتادن یک دستگاه مواجهیم. البته ممکن است خرابی آن دستگاه هم خسارت‌های اجتماعی داشته باشد. مثلاً هواپیمایی که در آسمان از کار می‌افتد ممکن است جان تعدادی از انسان‌های بی‌گناه را بگیرد. اما به هر حال ضرر مالی یا جانی در همان زمان یا لحظه تمام می‌شود. اما وقتی یک سامانه اجتماعی با مشکل و نارسایی ساختاری مواجه می‌شود، دیگر ما با جان چند نفر انسان یا انهدام یک دستگاه مکانیکی یا الکترونیکی مواجه نیستیم. بلکه با فقر، بدبختی، بی‌عدالتی،

اعتیاد، بی‌کاری و مرگ نه یک نسل بلکه نسل‌های متمادی مواجهیم. هزینه نداشتن سامانه خودکنترلی در یک نظام اجتماعی به مراتب بیشتر و عظیم‌تر از سامانه‌های طبیعی و مصنوعی است. البته سامانه‌های اجتماعی را هم انسان‌ها می‌سازند، اما تفاوت‌شان با سامانه‌های مصنوعی یعنی دست‌ساز انسان این است که سامانه‌های مصنوعی را با ابزار و وسایل مادی می‌سازند، در حالی که سامانه‌های اجتماعی چه صرفاً اجتماعی باشد چه اقتصادی، یا سیاسی، از انسان‌ها ساخته می‌شود. به عبارت دیگر سامانه‌های مصنوعی در نتیجه ارتباط عقلایی و قانونمند و هماهنگ بین مواد (هسته‌ای و غیر هسته‌ای)، با پیوند مکانیکی یا الکترونیکی و ارتباطی مجازی یا غیر مجازی (سخت‌افزاری و نرم‌افزاری) به‌وجود می‌آیند. در حالی که سامانه‌های اجتماعی نتیجه ارتباط منطقی، عقلایی و قانونمند بین انسان‌ها هستند.

- نهادها یا سازمان‌هایی که متولی سازوکار خودکنترلی در سامانه‌های اجتماعی هستند

همان‌طور که گفتیم همه سامانه‌ها باید دارای سازوکار خود کنترلی باشند، در غیر این صورت سامانه خیلی سریع روی به نیستی و اضمحلال می‌رود. زیرا طبق قانون اول سامانه‌ها، همه آنها تابع قانون فناپذیری، یعنی از دست دادن نظم‌اند و به نیستی گرایش دارند. قانون

دوم ترمودینامیک در نظام هستی نیز همین را ثابت می‌کند. یعنی هر سامانه‌ای هر اندازه قوی، منسجم، تعادل‌زا و خودکنترل باشد، طبق قانون دوم ترمودینامیک مقدار انرژی از دست رفته آن کمی، شاید حتی یک اپسیلون بیشتر از انرژی حاصل از کارکرد آن است، و به همین دلیل در نهایت نقطه پایان و مرگ اجتناب‌ناپذیری خواهد داشت. حال هر چه تفاوت انرژی به دست آمده با انرژی از دست رفته آن بیشتر باشد، عمر سامانه کمتر است. منحنی گذران عمر یک انسان حتی به خوبی این پدیده را نشان می‌دهد. تغییرات یا سرعت سیر تغییرات قهقرایی در یک انسان پیر به مراتب بیشتر از یک انسان جوان است. هرچه انسان بیشتر به سوی پیری می‌رود سرعت تغییرات نزولی یا قدرت ضعف جسمانی‌اش بیشتر می‌شود. زیرا در این دوره سنی انرژی‌ای که از دست می‌دهد، نسبت به آنچه به دست می‌آورد، بسیار بیشتر است. پس عمر تمام سامانه‌ها، اعم از اجتماعی و غیر اجتماعی هر قدر هم طولانی باشد، محدود به دو نقطه نهایت است: تولد و مرگ.

بنابراین کار سامانه‌بانان و سامانه‌سازان، یعنی برنامه‌ریزان، مخترعان، پزشکان یا تمام کسانی که دست‌اندرکار برگردان سلامت به انواع سامانه‌ها هستند، جاودانه ساختن عمر سامانه نیست، بلکه فراهم کردن شرایطی است که سامانه بتواند بدون اختلال، کارکرد بایسته

خود را داشته باشد، و از حداکثر زمان عمر ممکن با توجه به فن‌آوری‌های موجود و در دسترس استفاده کنند.

یک نظام سرمایه‌داری نمی‌تواند ابدی و دارای عمر جاودانه باشد. همان‌طور که نظام برده‌داری یا فئودالیت و کمونیستی هم از چنین امتیازی برخوردار نبودند. منتهی آنچه از دست انسان برمی‌آید، شکل دادن به سامانه‌ای است که دارای حداکثر تعادل‌زایی، انترپی و خودکنترلی باشد، به‌گونه‌ای که بتواند زمان زیادی، به وسعت قرن‌ها و قرن‌ها با حداقل اختلالات کارکردی و با بالاترین میزان انرژی ادامه حیات دهد.

اگر ما شبکه اعصاب درون یک ارگان زنده، مثلاً انسان را قطع کنیم سامانه طبیعی و ارگانیکی بدن ممکن است تا مدتی ادامه حیات دهد. اما وقتی میکروب‌ها و ویروس‌ها به این ارگان حمله می‌برند هیچ آلامی به صدا در نمی‌آید و موجود زنده هیچ عکس‌العملی از خود نشان نمی‌دهد. در این شرایط که عفونت تمام وجود آن سامانه را فراگیرد، آن را از کار می‌اندازد و لاجرم نابود و فنا می‌سازد. این از قانونمندی‌های سامانه‌ای است و گریزی هم از آن نیست. به همین قیاس سیستم عصبی درون یک سامانه اجتماعی را نیز می‌توان قطع کرد. مثلاً تک حزبی را در کشور حاکم کنیم، آزادی بیان و عقیده را ممنوع سازیم، روزنامه‌های آزاد را توقیف کنیم، صدا و تصویر رسانه‌ها

و رادیو و تلویزیون را به انقیاد فرد در آوریم. اما نتیجه‌اش عصب‌کشی در سامانه اجتماعی است و سامانه اجتماعی هم مثل تمام سامانه‌ها می‌تواند مدتی بدون برخورداری از مکانیزم خودکنترلی دوام بیاورد، اما زمانی که فساد تمام وجودش را فرا می‌گیرد، دیگر هیچ راهی جز مرگ و نیستی و اضمحلال و تباهی نخواهد داشت. یعنی عمر سامانه‌ای که می‌تواند صدها سال باشد به چند دهه کاهش می‌یابد، و از هم می‌پاشد.

نظام تک حزبی و سانسور شاهنشاهی در ایران از زمان تک حزبی شدن جامعه، کمتر از چهار سال دوام می‌آورد، نظام تک حزبی پالپوت در کامبوج حدود یک دهه دوام داشت و حتی در این دهه حکومت برای ماندگاری خود یک سوم جمعیت کشورش را و یا به عبارتی دو میلیون نفر از جمعیت ۶ میلیونی این کشور را اعدام کرد، اما نتیجه‌اش عمر کوتاه جامعه‌ای بود که به شکل‌دهی سامانه خودکنترلی در جامعه توجه نکرد. حتی نظام تک حزبی شوروی سابق، علی‌رغم پیش‌بینی مارکس که جوامع بدون طبقه کمونیستی را به دور از هرگونه تضاد می‌دانست، با تمام تمرکز قدرت اقتصادی، نظامی، تبلیغاتی، اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی، در نظام دیکتاتوری پرولتاریا بیش از هفت دهه دوام نیاورد. تاریخ معاصر ما پر است از این مثال‌ها، و اگر بخواهیم به ذکر تاریخ این کشورها بپردازیم، شاید صد تن کاغذ

هم جوابگوی ذره‌ای از زجر و بدبختی ملت‌هایی نباشد که زیر چکمه این دیکتاتورها جان دادند.

دیکتاتورهایی که می‌توانستند با کمی درایت کشورشان را خودکترل ساخته و از مرگ و نیستی نجات دهند.

البته همان‌طور که گفتیم اصل دیگری هم بر نظام سامانه‌ها حاکم است و آن هم لامتناهی بودن ارتباط سامانه‌ای است، یعنی تمام سامانه‌های اجتماعی، باز هستند. هر سامانه‌ای خود از چند زیر سامانه تشکیل می‌شود که هر یک خود می‌توانند به صورت یک سامانه مستقل مورد مطالعه قرار گیرند. سامانه اجتماعی جامعه هم از پنج زیرسامانه: اقتصاد، خانواده، سیاست، تربیت و فرهنگ تشکیل شده است. هر یک را می‌توان به عنوان یک سامانه مستقل مورد مطالعه و بحث قرار داد. (البته باید همه مشخصات و قوانین مربوط به سامانه‌ها نیز بر آنها حاکم باشند.) مثلاً سامانه اقتصادی جامعه از چند زیرسامانه تولید، توزیع و مصرف شکل گرفته است. نظام یا سامانه تولیدی نیز مبتنی بر شیوه تولید مشخصی است، که در جوامع اقتصاد آزاد امروز، نظام سرمایه‌داری حاکم است.

پس در نظام یا سامانه سرمایه‌داری جامعه هم باید سازوکار خودکترلی شکل گیرد، وگرنه عمر چنین سامانه‌ای نیز نسبتاً کوتاه خواهد بود. سازوکار خودکترلی در یک نظام سرمایه‌داری سندیکاها و

اتحادیه‌ها هستند. در نظام سرمایه‌داری آزادی فردی وجود دارد. هر کس می‌تواند و آزاد است در به حداکثر رساندن سود خود تلاش کند، که البته به قول آدام اسمیت دست‌هایی نامرئی وجود دارند که این حداکثر سود را به سوی جامعه برمی‌گردانند. اما این نظام سرمایه‌داری به کارگران اجازه می‌دهد برای خود سندیکایی تشکیل دهند تا هرگاه سرمایه‌گذاری از خط قرمز عبور کرد، حق قانونی کارگران را پرداخت نکرد، و یا برای به حداکثر رساندن سود خود به اجحاف و سوء استفاده از کارگران روی آورد، سندیکا به کارگران دستور اعتصاب دهد. همه دست از کار می‌کشند. و تا زمانی که کارفرما و سندیکا به نمایندگی از طرف کارگران برای حل مشکل پای میز مذاکره بنشینند و توافقی بین آنها صورت گیرد، کارفرما به لحاظ قانونی موظف است در طول دوره اعتصاب، حقوق و مزایای کارگران را به‌طور کامل پرداخت کند.

این سازوکار یک سامانه خودکنترلی در نظام سرمایه‌داری است. به‌گونه‌ای که کارفرما نمی‌تواند برای سود بیشتر از کارگران سوء استفاده کند. البته ناگفته نماند که خارج از این سازوکار هیچ کارگری حق ندارد با این بهانه که به او اجحاف شده است، کارش را ترک کند، و کارفرما همیشه حق دارد با کارگر بی‌انضباط، متمرّد و غیر متعهد به اصول و ارزش‌های سازمان برخورد کند. هیچ سندیکایی هم نمی‌تواند

فصل چهارم: قوانین حاکم بر نظام سامانه‌ها ۲۰۱

از حق کارگر بی‌انضباطی که مثلاً سر کارش حاضر نشده و یا ارزش‌های حاکم در سازمان را زیر پا گذاشته، دفاع کند.

دولت نیز به عنوان یک نظام اداری و اجرایی خودیک سامانه است و لاجرم باید تشکیلات آن به‌گونه‌ای باشد که کلیه اصول و قوانین سامانه‌ای بر آن حاکم باشد. به عبارت دیگر، دولت نمی‌تواند به عنوان یک سامانه بلامنازع و قدرتمند در جامعه حاضر شود درحالی‌که جوابگو و مسئول اقدامات و عملکرد خود نباشد. یعنی باید یک سازوکار خودکنترلی بر آن نیز حاکم باشد و به خوبی و قدرتمند عمل کند، سازوکار خودکنترلی در نظام دولت علاوه بر مجلس، و نظام‌های بازرسی که خود شکل داده و ناظر بر عملکرد وزارتخانه‌ها و سازمان‌های اجرایی وابسته است، می‌تواند احزاب، سندیکاها و خود مردم نیز باشند. یعنی آنها می‌توانند با نگارش مقالات و نظرات‌شان در روزنامه‌ها و مجلات و اعلام نظر در صدا و سیما و سایر رسانه‌ها اعم از مجازی و حقیقی، همیشه به عنوان یک دستگاه متعهد و مسئول عمل کنند.

با این وصف آیا می‌توان آب تطهیر بر نظام سرمایه‌داری ریخت و بی‌مهابا اعلام کرد که این شیوه تولید، بهترین است؟ آیا هیچ فاصله‌ای بین حرف و عمل نیست؟

خیر اولاً نباید فراموش کرد که طبق قانون اول، سامانه‌ها همه

فناپذیرند، و هر وقت تضادهای برون طبقاتی‌شان که عامل حرکت و تحول آنها بوده‌اند، حاد و به بحران‌های عظیم و غیرقابل کنترل تبدیل شوند، مرگ گریزناپذیر سامانه فرارسیده است. ثانیاً همیشه ممکن است بین حرف و عمل فاصله‌ای ژرف و عظیم نهفته باشد. اینکه شیفتگان قدرت بلامنازع در کشورها تا چه اندازه توانسته باشند برای حفظ بقای بیشتر و نجات جامعه، از خود انعطاف نشان دهند. و با استفاده از اصول مذکور به نظام حاکمه خود جانی دوباره و قدرت سامانه‌ای عظیمی چه از نظر سیاسی- اجتماعی و چه از نظر قدرت تولیدی ایجاد کنند، بستگی به ظرفیت و قدرت برنامه‌ریزی و سامان‌دهی آنها دارد. بسیاری از دیکتاتورها به‌ویژه در کشورهای جهان سوم تا آخرین دقایق مرگ‌شان به بدنه قدرت می‌چسبند و هرگز قادر به انعطاف و به‌کارگیری اصول خودکنترلی در جوامع تحت امرشان نبوده‌اند. به‌کارگیری اصول درست در تشکیل سامانه‌ها ممکن است قدرت فردی آنها را کم کند، اما عمر حاکمیت سامانه اقتصادی- اجتماعی را افزایش و قدرت بهره‌وری و تولیدی جامعه را تا حد بی‌نهایتی افزایش می‌دهد.

**اصول لازم برای حاکمیت سامانه خودکنترلی در دستگاه‌های
حاکمه یک کشور**

در نظام دولت، اجرای چند اصل برای عملکرد درست سامانه خودکنترلی الزامی است.

۱- اصل اول: استقلال قوا

اصل اول که معمولاً در قوانین اساسی بسیاری از کشورها ثبت شده اما کمتر در کشورهای جهان سوم به آن توجه می‌شود، اصل استقلال قواست.

این اصل وظایف سه قوه را از هم تفکیک می‌کند و دخالت هر یک از آنها در امورات و تصمیمات دیگری را مجاز نمی‌داند. مثلاً دولت نمی‌تواند در امور مربوط به دستگاه قضایی دخالت و کنترلی داشته باشد یا برعکس. به عبارت دیگر دولت با تمام قدرت اجرایی که دارد نمی‌تواند و نباید روی حکم این دستگاه تأثیری داشته باشد، یا برایش تعیین تکلیف کند، که اگر چنین باشد و اگر قرار باشد شخصی در هر مقامی، چه دولتی و چه غیر دولتی، برای این دستگاه حکم صادر کند، چنان شیوه دیکتاتوری شکل می‌گیرد که هیچ سازوکار خودکنترلی بر آن حاکم و ناظر نیست.

این اصل به دستگاه قضایی اجازه می‌دهد که چنانچه در دستگاه دولتی، حتی توسط بلند پایه‌ترین مقامات آن مثلاً شخص رئیس‌جمهور یا نخست وزیر خلافی رخ دهد، او را به دادگاه دعوت

و مورد بازجویی قرار دهد. همان‌طور که دستگاه قضایی و یا اجرایی نمی‌توانند قانون‌گذار باشند و بنابر خواست، نظرات، تمایلات یا نیازهایشان مصوبه قانونی به تراشند، یا برعکس وکلای مجلس به تواننده رغم قانون بر احکام قضایی اثر به گذارند، یا در امور اجرایی دولت دخالتی داشته باشند.

۲- اصل دوم: اصل آزادی بیان

یک سامانه اجتماعی در صورتی می‌تواند خودکنترل باشد که در درجه اول اصل آزادی بیان در آن رعایت شود. اگر مردم و به‌ویژه صاحب‌نظران امور اجتماعی و اقتصادی جامعه نتوانند آزادانه نظراتشان را به‌صورت رسمی و بدون ترس و رعب و وحشت از طریق رسانه‌های جمعی ابراز کنند، اگر ارگان‌های رسمی احزاب و سازمان‌های سیاسی نتوانند عقاید خودشان را در زمینه نحوه اداره جامعه (در صورت کسب اکثریت آراء) ابراز دارند در اصل کل سامانه خودکنترلی جامعه ابتر و بی‌اثر می‌شود. چنین جامعه‌ای همچون پیکر انسانی است که کل سامانه عصبی‌اش که وظیفه‌اش انتقال مرکز فساد و نارسایی در اجزای مختلف بدن است قطع یا از کار انداخته باشیم. هیچ سازمان بازرسی، قضایی و انتظامی که کارشان برخورد با عوامل فساد در جامعه است در هیچ کشوری نمی‌تواند بدون حاکمیت اصل

آزادی بیان و عقیده و استقرار یک سامانه خودکنترلی قوی، خود از نفوذ فساد و تباهی مصون بمانند. در جوامعی که اجرای چنین اصلی رعایت نمی‌شود و مردم در ابراز نظرات مسئولانه خودشان آزاد نیستند، زمینه افتراء، دروغ و شایعه باز می‌شود و این برای جامعه بسیار خطرناک است و ضررهای جبران‌ناپذیری خواهد داشت.

برعکس وقتی اصل آزادی بیان در جامعه حاکم باشد، مسئولان رسانه‌ای به‌ویژه مطبوعات و خبرنگاران به راحتی قادرند به اطلاعات شفاف و قابل اعتماد دست یابند. آنها با تحقیق و بررسی می‌توانند صره را از ناصره تشخیص دهند، اطلاعات مخدوش و ناصحیح را حذف کنند تا به اطلاعات درست و قابل اعتماد دست یابند. در جامعه‌ای که افراد از ابراز نظر و عقیده خود وحشت و اضطراب داشته باشند یا ناگزیر باشند که نظر واقعی‌شان را کتمان کنند، زمینه گسترش ریا، دروغ و تزویر باز خواهد شد و همین زمینه‌ای برای رواج فساد و دورویی در جامعه می‌شود.

وقتی مردم در ابراز نظر آزاد باشند، زمینه بحث و گفتگو و نقد کردن عقاید در جامعه باز می‌شود و این خود به گسترش و ابداع نظرات جدید کمک می‌کند. یعنی در نتیجه تصادم افکار و نظرات مختلف هر لحظه سنتزی از نظرات و همین طور سنتزی از سنتزهای نظری در جامعه شکل می‌گیرد و این خود باعث رشد و توسعه جامعه

می‌شود.

۳- اصل سوم: آزادی مطبوعات و حذف سانسور

اصل سوم که در حقیقت وابسته به اصل دوم است آزادی رسانه‌های مطبوعاتی است. سامانه اجتماعی در صورتی می‌تواند خودکنترل باشد که قلم را آزاد بگذارد. البته رسانه‌های مطبوعاتی باید در برابر نوشته‌های خود احساس مسئولیت و جوابگوی انتقادات و نظرات مخالفان و منتقدان باشند. اما قبول این مسئولیت نباید باعث شود که فرد یا سازمانی سانسور را بر آن‌ها اعمال کند یا ترس و وحشت ناشی از آزاداندیشی و آزادنویسی به حدی باشد که خود سانسوری بر قلم تحمیل شود.

تنها در یک فضای آزاد مطبوعاتی است که مسئولان و دست‌اندرکاران حاکم در کشور احساس می‌کنند همیشه یک سامانه نامریی ناظر بر اعمال و رفتارشان است.

در جامعه‌ای که قدرت تام و بلامنازع در اختیار فرد یا حتی یک گروه اجتماعی باشد به گونه‌ای که هیچ‌کس و هیچ ارگان و سازمانی نتواند به نقد یا بازبینی و تفحص در خصوص عملکرد آن پردازد، خیلی زود فساد و تباهی دامنگیر آن جامعه خواهد شد.

بنابراین رسانه‌ها به‌ویژه مطبوعات نمی‌توانند فی نفسه عامل

خودکنترلی جامعه باشند، بلکه زمانی می‌توانند این نقش را ایفا کنند که اصول لازم برای عملکرد دمکراتیک، به‌ویژه آزادی بیان، مطبوعات و نبودن سانسور در جامعه حاکم باشد.

۴- اصل چهارم: اصل تعدد احزاب ناهمگرا

همان‌طور که قبلاً نیز اشاره رفت اصل تعدد احزاب شرط دیگری است که بدون آن سامانه خودکنترلی در جوامع متمدن شکل نمی‌گیرد. البته خوداحزاب از لوازم و ابزار سامانه خودکنترلی‌اند، اما این ابزار در صورتی کارایی دارند و سامانه اجتماعی را از فساد و انحراف مصون می‌کنند که احزاب ناهمگرای متعددی در جامعه وجود داشته باشد. این احزاب از طریق رقابت بایکدیگر، راه‌اندازی بحث و جدل‌های مستمر در جامعه و با جنگ قدرت غیر قهری و مسالمت‌آمیز، امکان هرگونه سوء استفاده از قدرت را از حزب حاکم سلب می‌کنند. از طرف دیگر، اگر احزاب باشند اما حاکمیت فقط به احزاب همگرا و همراه و خودی اجازه فعالیت بدهد، تراست و انحصار قدرت به‌وجود می‌آید که سامانه خودکنترلی را عملاً از کار می‌اندازد.

۵- اصل پنجم: اصل جدایی سازمان از سیاست

این اصل در سازمان‌ها و بخش مدیریت کشورها مطرح است.

بدین معنی که سازماندهی و تقسیم کار اجتماعی در سازمان‌ها نباید وابسته به سیاست حزبی باشد. در کشورهای دموکراتیکی که در آنها احزاب مختلفی فعالیت دارند، هر چند سال یکبار انتخاباتی صورت می‌گیرد و حزبی برنده کارزار سیاست و عهده‌دار تشکیل دولت و حاکمیت اداره در کشور می‌شود، اما اگر قرار باشد حزب حاکم به محض موفقیت، افراد هم مسلک خود را در سازمان‌های تابعه دولت بگمارد و افراد غیر خودی را از کار برکنار سازد، علاوه بر اینکه اغتشاش و ناامنی و عدم امنیت شغلی در جامعه به وجود می‌آید، کلاً سامانه خودکنترلی حزبی در جامعه از کار می‌افتد.

افراد در سازمان‌ها نقش اجتماعی پیدا می‌کنند و وقتی در درون سازمان‌های مختلف قرار می‌گیرند همچون شبکه سلسله اعصاب در بدن انسان عمل می‌کنند، در نتیجه وسیله ارتباطات اجتماعی و حرکت سیال اطلاعات در جامعه می‌شوند. لذا اگر قرار باشد حزب حاکم بعد از هر انتخاباتی با انتقال و جدایی آنها از سامانه اجرایی محیطی انحصاری و یک‌دست برای خود فراهم سازد، باز سامانه خودکنترلی جامعه از کار می‌افتد. بنابراین طبق این اصل هیچ مدیری حق ندارد پس از انتخاب شدن، افراد وابسته به احزاب مخالف را از درون سازمان‌های تابعه‌اش اخراج و از کار برکنار کند، بی‌توجهی به این اصل علاوه بر اینکه سامانه خودکنترلی را از کار می‌اندازد، ریا و دروغ

فصل چهارم: قوانین حاکم بر نظام سامانه‌ها ۲۰۹

در جامعه گسترش پیدا می‌کند، و افراد عقاید، افکار و خودشان را آن گونه که هستند، کتمان می‌کنند.

این اصل در حقیقت سازوکار خودکنترلی ادارات و سازمان‌های دولتی را تحکیم می‌کند و اجازه نمی‌دهد که در یک نظام اقتصاد آزاد، مسئولان با برچسب غیر خودی افراد را از سازمان بیرون، و خودی‌هایشان را به جای آنها بنشانند.

سازوکار خودکنترلی معمولاً بر پایه تنوع و چندگانگی افراد و نظرات شکل می‌گیرد و عمل می‌کند. اگر همه کارکنان یک سازمان دارای یک مرام و نظر باشند و همدیگر را تأیید کنند، دیگر هرگونه کنترل، تفحص و نقدی در آنها لوس و بی‌معنا می‌شود.

۶- اصل ششم: انحصاری نبودن رسانه‌های جمعی

امروز دستگاه صدا و سیما در هر جامعه‌ای، یک سامانه بسیار قدرتمند است، به گونه‌ای که می‌تواند با برنامه‌ریزی و بمباران تبلیغاتی هر فکر و نظر و حرکتی را در جامعه ایجاد، خلق و القا کند. به رغم اینکه در جامعه آزاد تصور می‌شود: هر انسانی آزاد است به خواست و اراده خود تصمیم بگیرد و عمل کند، در حقیقت انسان آزاد هم فردی است تابع. یعنی از آنچه به صورت مستقیم و غیر مستقیم بر او تحمیل می‌شود تبعیت می‌کند. هنجارهای اجتماعی، جبر اجتماعی را بر فرد

تحمیل می‌کنند، و بالاتر از آن، انسان همیشه تابع و تحت تأثیر حوادث و رخدادهایی است که از کنارش می‌گذرند، و شبکه گسترده اطلاعات غالباً دست کاری شده‌ای که دستگاه‌های رسانه‌ای به‌ویژه صدا و سیما پخش می‌کنند بر او تأثیر مستقیم دارند. تأثیرگذاری این دستگاه عظیم و گسترده به حدی است که کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته را متوجه ساخت که اگر قدرت این دستگاه عظیم در اختیار دولت حاکم بر کشور باشد، حزب حاکم همیشه حاکم خواهد بود. یعنی دولت را قادر می‌سازد با تبلیغات و حتی انعکاس اخبار و اطلاعات دست‌کاری شده. این باور را در افکار عمومی القا کند که حزب حاکم بهترین است و در نتیجه همیشه در هر انتخاباتی حداکثر آراء را به‌دست آورد. این بود که برنامه‌ریزی اجتماعی اصل استقلال دستگاه صدا و سیما را از دولت اعلام و خواستار اجرای این اصل شدند. پاره‌ای از این کشورها نیز، که به خودکترلی جامعه می‌اندیشیدند و آن را لازمه تداوم حرکت جامعه می‌دانستند از این اصل کم و بیش پیروی کردند. اما همراه با پیشرفت جامعه و گسترش قدرت نظام سرمایه‌داری، این دستگاه نیز از انحصار دولت خارج شد، و امروزه هر سرمایه‌گذار و حتی هر حزب و سازمانی قادر است شبکه تلویزیونی خاصی را راه اندازی و اداره کند. بنابراین به فراخور شرایط امروز، این اصل به اصل تنوع و خصوصی‌سازی دستگاه صدا و سیما

تغییر یافت. البته دولت نیز می‌تواند شبکه تلویزیونی خاص خود را داشته باشد.

ناگفته نماند که در حال حاضر با توجه به گسترش لجام گسیخته این رسانه‌ها و افزون بر آن شبکه ارتباطات مجازی باید اذعان کرد که جهان امروز با یک بحران اجتماعی عظیم مواجه است. یعنی لجام گسیختگی این فضاها به حدی است که اگر با کمک نهاد خانواده و نهاد تربیتی جامعه راه درست استفاده کردن از این ابزار را به فرزندانمان نیاموزیم، متوجه خواهند شد که ضرر به‌کارگیری و استفاده از آنها به مراتب بیشتر از نفع آنها خواهد بود. بنابراین به جای تحریم، فشار و نفی دولتی که مقاومت و عناد به همراه دارد، و با توجه به این واقعیت که قدرت کنترلی نهاد مزبور نیز بسیار ضعیف است و تنها در دامنه‌ای از ارتباطات رسمی جامعه خلاصه می‌شود، می‌توان از نهاد خانواده و تربیت جامعه کمک گرفت. تنها از این طریق است که می‌توان جامعه را از بحران لجام گسیختگی رسانه‌های حقیقی و مجازی نجات داد.

اگر این دو نهاد که مسئولیت سنگینی هم برعهده دارند، بتوانند خوب و بد را به کودکان بیاموزند و قدرت تمیز خوب از بد را به آنها بدهند، اکثر افراد از این امکانات استفاده درست خواهند کرد و راه پیشرفت و ارتقای جامعه هموار خواهد شد. بدیهی است که همانند

هر جامعه دیگری باید انتظار داشته باشیم که بعضی از افراد جامعه نیز راه ناصواب را انتخاب کنند، و این طبیعت جامعه است. به قول دورکیم آنمی بخشی از رفتار و طبیعت جامعه است و گریزی از آن نیست. اما ما باید با آموزش و دادن شناخت به کودکانمان آنها را از خلاف دور سازیم. و به جای تحمیل راه درست، آنها را به گونه‌ای پرورش دهیم که خود راه درست را انتخاب کنند.

بنابراین دستگاه عظیم صدا و سیما می‌تواند همچون دیگر رسانه‌ها با امکانات وسیع تحقیقاتی که دارد، فساد حاکم در هر فرد، گروه، سازمان یا ارگانی را کشف و در همان زمان به جامعه انعکاس دهد. حتی می‌تواند از طریق ایجاد فضای مباحثه، مناظره و مذاکره زمینه کشف فساد و نارسایی را فراهم سازد و به جامعه انعکاس دهد. بنابراین دستگاه یاد شده می‌تواند قدرت عظیمی در کشف و انعکاس حقایق داشته باشد. لذا اگر به انقیاد و انحصار قدرت فردی یا دولتی کشیده شود، سانسور و دروغ بر آن مستولی خواهد شد، و به فراخور منافع فردی یا گروهی هر ناصوابی را به مردم صواب القا می‌کند. پس این ابزار هم مانند هر ابزار دیگری می‌تواند به صورت یک تیغ دو لبه عمل کند. یعنی هم می‌تواند در جهت افشای حقایق و کشف و انتقال اطلاعات مربوط به فساد به بدنه جامعه عمل کند و هم وسیله کتمان و سرپوش گذاشتن و وارونه جلوه دادن فساد باشد. پس اگر این رسانه

فصل چهارم: قوانین حاکم بر نظام سامانه‌ها ۲۱۳

در اختیار بلامنازع فرد نباشد، خطر کتمان و انعکاس دروغ و وارونه‌سازی حقایق برای مردم به حداقل خواهد رسید.

فصل پنجم

رابطه سامانه اجتماعی با کنش های فردی

تأثیر سامانه‌ها بر کنش‌ها و رفتار انسان

۱- مفهوم کنش

کنش واژه کلیدی و نقطه حرکت تحلیل ساختاری- کارکردی است. این واژه در سطح بسیار وسیعی قابل مطالعه است. کنش تعیین‌کننده و هدایت‌کننده هرگونه حرکت و هرگونه عمل انسان اعم از جمعی، یا فردی، آگاهانه یا ناآگاهانه است.

بنابراین واژه کنش نه تنها تعیین‌کننده رفتار بیرونی آدمی است، بلکه تفکرات، احساسات، نیازها و... انسان را نیز تعیین می‌کند. از دیدگاه پارسونز چهار عامل می‌توانند تعیین‌کننده کنش انسان باشند.

الف- عامل بیولوژیک: یعنی کنش انسان. بنابر نیازهای فیزیولوژیکی بدن که در قسمت مطالعات بیولوژیکی می‌گنجد، شکل می‌گیرد. در اینجا بدن به عنوان یک ساختمان موروثی (ژنتیکی) که

تعیین‌کننده نوع خاصی از رفتار آدمی است، تحلیل می‌شود، مثلاً ما وقتی گرسنه‌ایم، غذا می‌خوریم یا وقتی تشنه‌ایم، آب می‌نوشیم. یعنی این نیازهای بیولوژیکی بدن تعیین‌کننده برخی از رفتارهای ما هستند. به عبارت دیگر، سامانه بیولوژیکی انسان تعیین‌کننده رفتارها و کنش‌های فیزیولوژیکی اوست.

ب- عامل روانی: که در شخصیت خاص انسان‌ها تجلی می‌یابد. به عبارت دیگر به سامانه روان‌شناختی اشاره دارد که رفتار خاص هر انسان را به عنوان یک واحد خاص و یگانه تعیین و هدایت می‌کند. و نه تنها رفتارهای فیزیولوژیکی، بلکه حالت روانی او را نیز رقم می‌زند. ج- عامل اجتماعی: این مورد به عامل واکنشی اشاره دارد که نتیجه روابط خاص اجتماعی بین افراد یا گروه‌های اجتماعی به عنوان بازیگران اجتماعی و مبتنی بر هنجارهای حاکم است و در جامعه‌شناسی مطالعه می‌شود.

د- عامل فرهنگی: یعنی عوامل ایدئولوژیکی (اعتقادی)، ایده‌آل‌ها، شناخت‌ها، ارزش‌ها و سمبل‌های اجتماعی (نمادهای اجتماعی) که مورد مطالعه مردم‌شناسی فرهنگی است. (Parsons. T 1965)

بنابراین کنش انسان به نوعی نتیجه ارتباطات متقابل این چهار سامانه و متأثر از آنهاست و تمایز بین این چهار عامل را نیازهای

روش‌شناختی و تحلیلی چهار دسته از علوم تعیین می‌کند. هر یک از این علوم وابسته به این عوامل، در زمان تحلیل خاص یا شیوه و روش‌شناختی خاص خود نمی‌توانند به دیگر عوامل تأثیرگذاری که همه تعیین‌کننده رفتار خاص آدمی‌اند توجه داشته باشند.

اما در تحلیل سامانه‌ای هرگز به رفتار فرد فرد انسان‌ها و اینکه الگوی رفتاری انسان و گروه‌های اجتماعی در جامعه چگونه است توجه نمی‌شود، بلکه جامعه کلاً به‌صورت سامانه‌ای مستقل که عملکردش کاملاً مستقل از عملکرد فردی است مورد مطالعه قرار می‌گیرد. مکانیکی که به کارکرد کل سامانه خودرو توجه دارد و هدفش حرکت این مجموعه سیستمیک است، اگرچه عملکرد تک تک زیر سیستم‌ها و حتی اجزای کوچک را بررسی و رفع نقص می‌کند، اما نیک می‌داند که حرکت نتیجه ارتباط قانونمند بین اجزا یعنی مجموعه سامانه است. نه تک تک اجزا.

اجزا وقتی ارتباط سیستمی برقرار می‌کنند به کارکرد مستقلی دست می‌یابند که دیگر در محدوده عمل هیچ یک از اجزا نمی‌گنجد. جامعه‌شناس به دنبال حرکت، تغییر، اصلاح، تغییرمسیر حرکت، تحول و تکامل جامعه است و چاره‌ای جز شناخت کل سامانه اجتماعی به عنوان یک مجموعه کاملاً مستقل از اجزا ندارد.

با تغییر رفتار فردی نمی‌توان رفتار و مسیر حرکت جامعه را

تغییر داد. اگر انتظار داشته باشیم که رفتار جامعه تغییر کند چاره‌ای جز این نخواهیم داشت که ساختاربندی یا به عبارت دیگر سازماندهی اجتماعی را تغییر دهیم. یعنی روابط قانونمند اجزای آن را دگرگون سازیم. در نتیجه رفتار فردی نیز متناسب با ساختار اجتماعی جدید، تغییر می‌کند. مارکس به خوبی دریافته بود که شیوه تولید تعیین‌کننده فرهنگ، و نوع رفتار آدمی است. لذا برای تغییر در رفتارها، نگرش‌ها و کنش‌های انسانی تغییر در شیوه تولید را پیشنهاد می‌کند.

هدف جامعه‌شناسی مطالعه رفتار یا چگونگی رفتار انسان‌ها یا حتی گروه‌های اجتماعی در جامعه نیست، این هدف شاید بیشتر مورد توجه روان‌شناسان و رفتارگرایان در علم مدیریت باشد. هدف جامعه‌شناس بیشتر مطالعه قانونمندی‌های حاکم در درون سامانه اجتماعی است تا از طریق دگرگونی و تغییر ساختار اجتماعی به نوع جدیدی از کارکردهای اجتماعی دست یابد.

۲- زیرسامانه‌های عمومی کنش

همان‌طور که گفتیم کنش انسان متأثر از چهار عامل بیولوژیکی، روان‌شناختی، اجتماعی و فرهنگی است که هر یک می‌توانند به عنوان یک سامانه مستقل مورد مطالعه و تحلیل قرار گیرند. این سامانه‌ها بسته نیستند، بلکه به عنوان سامانه‌هایی باز شدیداً در ارتباط متقابل و

تنگاتنگی با سایر عوامل هستند. به عبارت دیگر اینها همه مجموعه سامانه عمومی کنش هستند.

وقتی عنوان می‌شود که همه زیر سامانه‌های کنش، بازند، بدین معنی است که بین تمامی آنها و محیط یک نوع تبادل متقابل ماده و انرژی وجود دارد: تبادل بین فرهنگ و شخصیت، تبادل بین شخصیت و ارگانیزم، تبادل بین ارگانیزم و محیط فیزیکی. همین تفاوت در میزان و چگونگی تبادل انرژی و ماده بین محیط و افراد مختلف، تفاوت رفتارها را در یک نظام اقتصادی - اجتماعی واحد ایجاد می‌کند.

وقتی مطرح می‌شود که سامانه باز در تبادل دائم با سیستم‌های محیط اطراف است، مسئله محدودیت‌ها و حفظ این محدودیت‌ها را به وسیله سامانه نیز نشان می‌دهد. یعنی زیرسامانه‌ها برای همدیگر محدودیت ایجاد می‌کنند. به عبارت دیگر مابوقتی می‌توانیم از سامانه یا از ساختار صحبت به میان آوریم که مجموعه عوامل و روابط بین این عوامل در وضعیت وابستگی متقابل باشند و این وابستگی در یک زمان مشخص دارای ثبات باشد.

موضوع محدودیت بدین معنی است که از جنبه نظری و تجربی تفاوت معنی‌داری بین جریان عمل درون سامانه با آنچه که از بیرون آن ناشی می‌شود، وجود دارد.

عوامل بیولوژیکی، روان‌شناختی، جامعه‌شناسی و فرهنگی

جامعه همه دارای ارتباط، و وابستگی متقابل هستند، و مکمل همدیگرند. بنابراین کاملاً منطقی است که آنها را زیرمجموعه‌های سامانه کلی‌تری بدانیم که مجموعه آنها کنش انسان را در جامعه شکل می‌دهند. هیچ یک از این زیرمجموعه‌ها نمی‌توانند بر دیگری ارجحیت داشته باشند. آنها را همیشه باید درون یک مجموعه کلی که سامانه کنش را شکل می‌دهد مشاهده کرد. بنابراین جامعه‌شناس که زیر سامانه اجتماعی را مطالعه می‌کند باید همیشه در درون مجموعه علوم انسانی به مشاهده بپردازد، و نمی‌تواند طبق نظر پارسونز آن را ارجحیت تام دهد.

البته در بحث سامانه مشاهده می‌کنیم که هر سامانه خود زیرمجموعه سامانه وسیع‌تری است که می‌توان آن را به عنوان سامانه اصلی و اجزای وابسته به آن را به عنوان زیر سیستم‌های آن مورد مطالعه قرار داد، و تمرکز روی بخشی از یک مجموعه متمرکز بستگی به روش تحقیق پژوهشگر دارد. زیرا در اینجا ما به رابطه لایتناهی سیستم‌ها برمی‌خوریم. مثلاً وقتی یک اتم را به عنوان یک سامانه مطالعه می‌کنیم، این اتم متشکل از اجزایی است چون هسته، نوترون، پروتون و الکترون، اما خود نیز جزیی از یک سامانه وسیع‌تر یعنی مولکول است، مولکول جزیی از بافت و بافت جزیی از ارگان است و به همین صورت ادامه می‌یابد تا به زمین، کرات، کهکشان‌ها و عالم

کائنات می‌رسیم. وابستگی، همبستگی و ارتباط سامانه‌ای اجزاء با همدیگر به‌خصوص در مورد سامانه‌های گسترده و بازی از نوع اجتماعی می‌تواند نگرش کوتاه‌بینانه و نظریه‌پردازی‌های متعصبانه و یکسو نگرانه را از اجتماع و کنش انسان رد کند. بنابراین لایتناهی بودن ارتباط اجزای جهان با همدیگر محقق را ناگزیر می‌سازد که برای مطالعه یک سامانه یعنی یک جزء از یک کل وسیع‌تر، تنها در محدوده آن قسمت یا جزء مورد نظر، آن را بسته تصور کند. همان کاری که در حال حاضر تمام محققان انجام می‌دهند. یعنی متغیرهای در دسترس و قابل مشاهده را ثابت نگه می‌دارند و تغییرات پدیده را تنها در نتیجه تغییر یک متغیر، مورد مطالعه و کنکاش قرار می‌دهند، و این خود دلیلی است بر نسبی بودن کلیه مطالعات علمی.

۳- ارتباطات سایبرنتیک بین زیر سیستم‌ها

علم سایبرنتیک در نتیجه مطالعه مقایسه‌ای بین ماشین‌های الکترونیکی خودکاری همچون رایانه و سیستم‌های عصبی انسان به‌وجود می‌آید. سایبرنتیک متأثر از کنش است و برای رسیدن به چنین منظوری به دو عنصر باید توجه داشت:

۱- ارتباط یعنی جریان انتقال اطلاعات

۲- سازوکارهای مختلفی از فرمان و کنترل کنش

کنترل کنش و اثربخشی آن چیست؟ کنترل به معنای مقایسه‌ای است بین نتیجه حاصله با آنچه مورد انتظار بوده است، تا در صورت مغایرت این دو، نسبت به تصحیح جریان عمل یا نقض جریان انتقال اطلاعات اقدام شود. به عنوان مثال عملکرد یا کنش اجرایی یک دستگاه شوفاژ یا یک آبگرمکن به وسیله ترموستات کنترل می‌شود. این سیستم خودکنترلی دستگاه باعث می‌شود که جریان حرارت وقتی دما به کمتر از یک درجه معین می‌رسد به کار بیفتد، یا وقتی از آن درجه بالاتر می‌رود قطع شود. لذا جریان اطلاعات در سامانه سایبرنتیک خیلی اهمیت دارد. وینر معتقد است که اطلاعات جریان مداوم یا منقطع حوادث قابل اندازه‌گیری است که طی زمان رخ می‌دهند. مکتب ساختاری- کارکردی دقیقاً بر پایه همین مشاهدات سایبرنتیک در علوم بیولوژیک و علوم رفتاری شکل گرفته‌اند. بدون شک در این علوم ساختارها و سازوکارهایی وجود دارند که جریان متابولیک یا جریان رفتار را به صورت خودبه‌خودی کنترل می‌کنند. (wiener1954)

رفتار و کنش فرد تحت کنترل یک سیستم سایبرنتیک (خودکنترلی) است که اساساً در سیستم عصبی مرکزی جای دارد و رفتار را از طریق سازوکارهای واسطه‌ای مختلفی چون جریان متابولیکی بدن، هنجارهای اجتماعی حاکم، سنت‌ها و آداب و رسوم اجتماعی و به‌طور کلی فرهنگ حاکم و با توجه به ظرفیت‌ها و

توانایی‌های جزئی بدن کنترل می‌کند. به همین دلیل است که وقتی سامانه عصبی مغز مختل می‌شود، یعنی فرد دیوانه می‌شود، نمی‌تواند کنترلی بر رفتار خود داشته باشد.

بنابراین سایر زیرسیستم‌ها نیز می‌توانند به صورت سلسله مراتبی و سایبرنتیکی برای کنترل رفتار ارگانیسم یا افراد وارد عمل شوند. در این جا است که به تنوع زیادی در کنش متقابل افرادی که تحت تأثیر کنش واحدی قرار می‌گیرند. برمی‌خوریم. رفتار یک فرد گرسنه در مقابل یک فرد سیر، یک فرد نگران در مقابل فرد غیر نگران، یا یک فرد عصبی در مقابل یک فرد نرمال وقتی که در مقابل یک کنش واحد قرار می‌گیرند متفاوت است. ارتباط بین سیستم زیستی (بیولوژیک) با رفتارها و کنش‌های انسانی از یک طرف نقطه اتصال بین سیستم کنش و ویژگی‌های کالبدی (اناتومیک) و روان‌شناختی است، از طرف دیگر نقطه برخورد محیط فیزیکی با کنش‌ها و واکنش‌های انسانی است. به عبارت دیگر نیازهای بیولوژیکی می‌توانند همچون سازوکار فرمان و کنترل عمل کنند. سامانه ارگانیک پرانرژی‌ترین و مؤثرترین زیرسامانه تعیین رفتار فرد و عامل هماهنگ شدن فرد با محیط بیرونی است.

شخصیت یا سامانه روان‌شناختی فرد دستگاه کنترل‌کننده سازوکار بیولوژیکی است. به عبارت دیگر نیازهای روانی سازوکارهای فرمان و کنترل کنش را بر عهده دارند و کارکرد اساسی این سامانه نیل

به هدف‌های مشخصی است که برایش تعریف شده است.

سامانه‌ها به تناسب ساختارهای خاص خود دارای کارکردهای معینی نیز هستند. همه سامانه‌ها ابزارند، ابزاری برای دستیابی به هدف‌های معینی که انسان تعیین می‌کند. لذا آنها خود هدفمند نیستند، اما برای رسیدن به هدف‌های مشخص با توجه به کارکردهایی که دارند، به کار می‌آیند. دستیابی به هدف یا هدف‌های معین، خاص انسان یا جوامع انسانی است. حتی حشراتی چون زنبور عسل که زندگی اجتماعی بسیار پیشرفته و منضبطی دارند، هدفمند نیستند، بلکه حرکت و رفتار آنها کاملاً غریزی یا فطری و طبیعی است. در حالی که انسان با توجه به مقتضیات زمان و مکان تعیین هدف می‌کند و برای رسیدن به هدف‌های خود از سامانه‌های فیزیکی، مکانیکی، ارگانیکی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... استفاده می‌کند. پس سامانه فی‌نفسه دارای هدف نیست، کارکرد دارد اما هدف ندارد. این انسان است که بنابر نیاز یا نیازهایی که دارد از این ابزار استفاده می‌کند و برایش هدف تعیین می‌کند. چه این سامانه ساخته و پرداخته خودش باشد همچون سامانه‌های اجتماعی، اقتصادی و مکانیکی، چه سامانه‌های طبیعی و ارگانیکی باشند که او در ساختاردهی و تولید آنها نقشی نداشته یا نقش کم‌رنگی داشته باشد.

سامانه‌های اجتماعی نیز کنترل‌کننده شخصیت افرادی است که

آنها می‌سازند. یعنی هنجارها در حالی که هادی کنش متقابل بازیگران اجتماعی‌اند، سازوکار کنترل و هدایت کنش آنها نیز هستند. این کنترل بر کنش بازیگران اجتماعی نه تنها از بیرون بلکه از درون نیز صورت می‌گیرد. بدین معنی که ارزش‌ها و هنجارها در جریان اجتماعی شدن بازیگران، قبلاً درونی شده و به صورت نیروهای بیرونی، ناظر بر رفتار آنها هستند. لذا کارکرد اساسی سامانه اجتماعی، جذب بازیگران به گروه اجتماعی یا در سطح وسیع‌تر به جامعه است.

سامانه فرهنگی از طریق سامانه اجتماعی قادر به کنترل کنش است. این سامانه شامل ترکیبی از عناصر نمادینی است که به صورت ایدئولوژی‌ها، ارزش‌ها، شناخت‌ها، نهادها و... ظاهر می‌شوند. بنابراین سامانه اجتماعی پربارترین آن از لحاظ تجمع اطلاعات است و کارکرد اساسی‌اش حفظ الگوی فرهنگی حاکم در یک جامعه معین است.

طبق نظر طرفداران پارسونز در اینجا یک سلسله مراتب از کنترل سایبرنتیک مشاهده می‌شود. هر چه سامانه از سطح اطلاعات بیشتری برخوردار باشد در موقعیت و وضعیت بالاتری قرار دارد و هرچه از نظر اطلاعات در سطح پایین‌تری باشد. میزان انرژی آن بیشتر خواهد بود. بنابراین چهار زیر سامانه فوق در ساختاری وابسته به هم جای می‌گیرند که دارای سازوکار کنترل کنش است.

سامانه عمومی کنش

علوم مرتبط	ارتباط سایبرنتیک	کارکردها	زیر سیستم‌های سامانه کنش
مردم‌شناسی فرهنگی	$\uparrow$ + - $\downarrow$ $\downarrow$ + - انرژی (شرایط)	ثبات الگو	فرهنگی
جامعه‌شناسی		جذب	اجتماعی
روان‌شناسی		دستیابی به هدف	روانی
زیست‌شناسی		تعقیب اهداف انطباق فرد با جامعه	زیستی

زیر سامانه اجتماعی

علوم مرتبط	ارتباطات سایبری	کنش‌ها	مجموعه عینی ساختار	عناصر ساختاری
مردم‌شناسی فرهنگی و جامعه‌شناسی	$\uparrow$ + - $\downarrow$ $\downarrow$ + - انرژی (شرایط)	ثبات هنجاری	ساختارهای جامعه‌پذیری	ارزش‌ها
		جذب	ساختار حقوقی	هنجارها
علوم سیاسی		تعیین و تعقیب اهداف	ساختار سیاسی	جوامع
علوم اقتصادی		پذیرش	ساختار اقتصادی	نقش‌ها

اساس سلسله مراتب سایبرنتیک که بر روابط بین زیر سامانه‌های عمومی کنش حاکم‌اند روی کلیه قسمت‌های وابسته نیز حاکمیت دارند. یعنی ساختارها، کارکردها، سازوکارها و اجزای مختلف.

یکی از مهمترین امتیازهای فرمان سایبرنتیکی، جلوگیری از برقراری تنها یک کنترل مکانیکی برای کلیه کنش‌های فردی و اجتماعی است. خصوصیت خاص این سامانه پیوند بین اجزاء آن و برخورداری از چندگانگی و تنوع کنش‌گران اجتماعی است. بدین معنی که قبل از هر چیز شبکه‌ای از ارتباطات بین افراد یا گروه‌های انسانی برقرار می‌شود. بنابراین جامعه‌شناسی نمی‌تواند همچون روان‌شناسی یا همسو با دیدگاه کارکردگرایان تنها به مطالعه رفتار یک کنشگر اجتماعی در ارتباط با عناصر اجتماعی محیط پیرامونش پردازد، بلکه جامعه را به صورت سامانه‌ای بررسی می‌کند که با شبکه ارتباطات قانونمندی در بین اجزاء، کنش پیش‌بینی شده یا حساب شده‌ای را بر فرد تحمیل می‌کند.

بنابراین عناصر فرهنگی در این سامانه نمی‌توانند همچون اجزای خارجی سامانه اجتماعی عمل کنند. بلکه جزء اصلی و درونی سامانه کنش اجتماعی هستند. جامعه‌شناسی رفتار کنش‌گران اجتماعی را در رابطه با کلیه عناصر اجتماعی پیرامون‌شان به‌ویژه در رابطه با

دیگر عناصر اجتماعی مورد مطالعه قرار می‌دهد. از نظر طرفداران پارسونز، عاملان یا بازیگران اجتماعی تنها افراد نیستند، بلکه گروه‌هایی از افراد یا اجتماعات را نیز شامل می‌شوند. لذا این نگرش اجازه می‌دهد تا شمای سیستماتیک جامعه را به کلیه سطوح واقعیت اجتماعی گسترش دهیم. (J.c.Lugan – p58-)

۴- سامانه‌های اجتماعی عامل جبر کنش‌های فردی

سامانه اجتماعی نه تنها یکی از زیر سامانه‌های عمومی کنش شناخته می‌شود، بلکه این زیرسامانه خود متشکل از چهار زیر سامانه است که به کارکردهای مربوط به فرهنگ‌پذیری، هدف‌نگری (تعیین و تعقیب اهداف)، همبستگی و جامعه‌پذیری مربوط می‌شوند. یکی از موارد اساسی نظریه پارسونز این است که سامانه قادر است کلیه عناصر نظام اجتماعی را در همه ابعاد آن اعم از گروه‌ها، اجتماعات، مؤسسات و غیره مورد تحلیل قرار دهد. با این پیش‌فرض که هر یک از این مجموعه‌ها در عین ارتباط و وابستگی به هم، می‌توانند به عنوان یک سامانه مستقل مورد مطالعه قرار گیرند. طبق نظر پارسونز، جامعه شکل خاصی از اجتماع است که جامعه‌شناسی فرانسه آن را جامعه کل می‌نامد. یعنی جامعه‌ای که خودش به آن اندازه کامل هست که بتواند نیازهای افراد و گروه‌ها را

ارضاء کند.

جامعه کل می‌تواند از دو نظر مورد توجه قرار گیرد:

- ۱- به عنوان یک پدیده اجتماعی کلی
- ۲- به عنوان مجموعه عینی و خاص انسان‌ها و گروه‌هایی که انواعی از فعالیت‌های کم و بیش در هم تنیده و به هم وابسته را انجام می‌دهند.

بنابراین مفهوم جامعه ما را به واقعیت عینی و قابل شناسایی ابعاد مشخصی از اجتماع ارجاع می‌دهد، حال آنکه مفهوم سامانه اجتماعی به شیوه، روش و ابزار تحلیل عملی مجموعه بسیار گسترده‌ای از جوامع اشاره دارد که در کلیه ابعاد با هر نوع خصوصیتی قابل استفاده است. (همان ص ۵۹)

از نظر پارسونز مفهوم جامعه یا سامانه اجتماعی فرهنگ را در برنمی‌گیرد، بلکه تنها شامل کنش متقابل و سازمان‌های اجتماعی است. از دیدگاه او وقتی از جامعه یا به عبارتی سامانه اجتماعی سخن به میان می‌آید منظور تنها کنش‌های متقابل و سازمان‌های اجتماعی حاکم در آن است و این مفهوم نمی‌تواند فرهنگ جامعه را در بر گیرد.

(Parsons-T.1965)

از نظر ساختار - کارکردگرایان الگوی تجزیه‌پذیر- سامانه کلی کنش شامل سازمان درونی یک جامعه کل یعنی سامانه اجتماعی و

کارکرد آن است. بنابراین یک سامانه از پنج ساختار یا زیرسامانه متفاوت تشکیل شده است:

- ۱- ساختار اقتصادی، که مجموعه کارکردهای مربوط به تولید و جریان توزیع و مصرف را در جامعه تضمین می‌کند.
 - ۲- ساختار سیاسی، که نه تنها اراده، حفظ نظم و امنیت جامعه را تضمین می‌کند، بلکه دستیابی به هدف‌های جمعی و دورنماهای برنامه‌ریزی شده را از طریق سازمان‌های مختلف سیاسی اعم از دولت و احزاب میسر می‌سازد.
 - ۳- ساختار هنجارساز: زیرسامانه هنجارسازی که از طریق سازمان‌ها و مؤسسات مختلف نه تنها به حفظ و حراست از هنجارها و ارزش‌های حاکم در جامعه می‌پردازد، بلکه عمل پذیرش یا برعکس طرد فرد از جامعه یا گروه اجتماعی را نیز شامل می‌شود.
- این ساختار نه تنها کلیه سازمان‌ها و مؤسسات اجتماعی هنجارسازی چون طبقات اجتماعی، گروه‌های اجتماعی، دین‌ها و مذاهب، احزاب و غیره را شامل می‌شود، بلکه سازمان‌هایی که همبستگی اجتماعی و جامعه‌پذیر کردن اعضا جامعه را تضمین می‌کنند، را نیز شامل می‌شود. بنابراین ساختار هنجاری نه تنها سامانه کنترل‌های اجتماعی

است، بلکه سامانه سرکوب، پذیرش، جامعه‌پذیری و ظهور همبستگی اجتماعی اعضای جامعه نیز هست.

۴- ساختار جذب و فرهنگ‌پذیرسازی: مهم‌ترین نهادی که عملکرد فرهنگ‌پذیری آحاد جامعه را تضمین می‌کند، نهاد خانواده است. از طریق این زیر سامانه، فرهنگ جامعه مستقل از زندگی محدود فرد تداوم می‌یابد و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. کنش فرد در جامعه نتیجه آموزه‌هایی است که این زیرسامانه به فرد فرد اعضا یاد می‌دهد. این ساختار تعیین می‌کند که فرد چگونه سخن بگوید و رفتار کند. ساختار جامعه‌پذیری به صورت ارادی به فرد القا می‌شود. حال آنکه ساختار فرهنگ‌پذیری به صورت غیر ارادی و خودبه‌خودی بر فرد تحمیل می‌شود. کودک تا دو سالگی زبان مادری‌اش را می‌آموزد و طولی نمی‌کشد که لهجه‌اش شکل می‌گیرد. حال در دوران زندگی‌اش هر زبان دیگری را می‌تواند از طریق مؤسسات مربوط به ساختار جامعه‌پذیری بیاموزد، اما زبان مادری و لهجه‌ای را که از کودکی در وجودش شکل گرفته هرگز فراموش نمی‌کند. فرهنگ‌پذیری امری درونی و زیربنایی است که شخصیت و رفتار اولیه شخص را شکل می‌دهد،

حال آنکه جامعه‌پذیری امری سطحی، قراردادی و روبنایی است، که رفتار ارادی و عقلایی او را تعیین می‌کند. کنش فرد در درجهٔ اول تحت تأثیر فرهنگی است که به او داده شده است. زیرا شخصیت فرد در سال‌های اولیه زندگی‌اش شکل می‌گیرد و فرهنگ‌پذیر می‌شود. پس از آن جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند یک سری هنجارها را به او القاء می‌کند. یک فرد مهاجر وقتی به جامعه جدید مهاجرت می‌کند، هرگز از فرهنگی که در دوران کودکی در وجودش شکل گرفته است، تهی نمی‌شود. او همراه فرهنگ‌اش مهاجرت می‌کند، اما در جامعهٔ میزبان یاد می‌گیرد که چگونه با هنجارهای حاکم در آن جامعه کنار بیاید و جامعه‌پذیر شود. فرد وقتی تنهاست رفتارش کمتر تحت تأثیر هنجارهایی است که جامعه میزبان به او داده است، برعکس رفتاری از او سر می‌زند که فرهنگ اولیه‌اش به او تحمیل کرده است.

خانواده، مهدکودک، مدرسه مهم‌ترین مؤسساتی هستند که فرد را فرهنگ‌پذیر می‌سازند، زیرا فرد در سال‌های اولیهٔ زندگی خود را ناخواسته در درون آنها می‌یابد. هرچه از عمر فرد می‌گذرد نقش مؤسسات فرهنگ‌ساز کمتر و نقش

فصل پنجم: رابطه سامانه اجتماعی با کنش‌های فردی ۲۳۳

مؤسسات جامعه‌پذیر کننده بیشتر می‌شود. اگرچه سازمان‌ها و مؤسسات مذهبی در میان ساختار هنجارساز و جامعه‌پذیر جای دارند، اما بسیاری از اعتقادات مذهبی از طریق فرهنگی که خانواده و به‌طور کلی ساختار فرهنگی جامعه به فرد می‌دهد در وجود او درونی می‌شوند. حتی مارکس که اعتقادات دینی جامعه را به انتقاد می‌گیرد هرگز نمی‌تواند خود را از یک سری رفتارهایی که خانواده یهودی‌اش به او داده‌اند تهی سازد، انکار کند یا به پاره‌ای از آنها که در ضمیر ناخودآگاهش شکل گرفته‌اند عمل نکند.

۵- ساختار تربیتی: ساختار تربیتی نیز یکی از زیرسامانه‌های مهم و اساسی جامعه است.

این پنج زیر سامانه مستقل و جدا از هم نیستند، بلکه با یکدیگر تداخل، وابستگی و ارتباط دارند. به عبارت دیگر هیچ مرزبندی مشخصی بین آنها وجود ندارد و حتی گاهی یکی از آنها کار یا قسمتی از کارکردهای زیرسامانه‌های دیگری را انجام می‌دهد. مثلاً خانواده که یک نهاد فرهنگ‌ساز و ارگانیکی تولیدمثل است، کار نهاد و مؤسسات دینی را هم انجام می‌دهد، یا یک نهاد دینی کارکردهای ساختار سیاسی یا اقتصادی را انجام می‌دهد. معمولاً هر چه جامعه پیشرفته‌تر باشد، کار نهادها و زیرسامانه‌های آن بیشتر از هم تفکیک شده‌اند و بیشتر به

کارکردهای مستقل خود دست می‌یابند. مثلاً در جامعه اولیه، خانواده کارکردهای کلیه ساختارهای جامعه را به عهده داشت. یعنی هم ساختار اقتصادی جامعه بود (اعضاء خانواده در مزرعه کار می‌کردند) هم ساختار سیاسی بود (حاکمیت ریش‌سفیدان در نظام قبیله‌ای) هم ساختار تربیتی و هنجارساز بود (به تنهایی به تربیت و آموزش فرزندان می‌پرداخت) و هم به کارکرد اصلی خود که تولیدمثل و فرهنگ‌پذیر کردن فرزندان بود می‌پرداخت. درست همانند یک جاندار تک سلولی که خود به تنهایی کلیه کارکردهای یک سامانه ارگانیکی را اعم از جذب و دفع و تنفس و غیره انجام می‌دهد.

اگرچه خانواده و مدرسه به عنوان نهادهای فرهنگ‌ساز جامعه بخش مهمی از تربیت فرد را بر عهده دارند، اما جامعه مدرن امروزی که اجتماع پیچیده‌ای را رقم زده است، بدون شکل‌گیری و وجود نهاد تربیتی قادر به ادامه حیات نیست. شاید سامانه اجتماعی را بدون وجود این نهاد، فقط در جنگل‌ها با شیوه زندگی انسان‌های اولیه بتوانیم متصور باشیم.

این ساختار کلیه مؤسسات و سازمان‌های مربوط به آموزش عمومی را در برمی‌گیرد، مثل آموزش و پرورش، آموزش عالی، آموزش‌های حرفه‌ای و کلیه نظام آموزش یک جامعه اعم از خصوصی و عمومی.

بین این پنج ساختار که زیرسامانه‌های اجتماعی جامعه را تشکیل می‌دهند همیشه یک تبادل مستمر اقتصادی برقرار می‌شود. یعنی هر ساختار برون داده‌های خود را به عنوان داده به ساختار دیگر می‌دهد و در عوض داده‌های مورد نظر خود را برای تداوم کار و فعالیت در اختیار می‌گیرد. یعنی در یک جریان تبادلات دو طرفه به‌طور دائم در حال مبادله برون داده‌ها با داده هاست.

مثلاً نهاد تربیتی با سرمایه‌گذاری که نتیجه فروش خدماتش به سایر ساختارهاست (اقتصاد، سیاست، خانواده و...) برون دادی خواهد داشت متشکل از نیروهای متخصص و تحصیل‌کرده. این نیروها را تحویل سایر ساختارها می‌دهد تا آنها را به عنوان داده در سامانه خود جای دهند. این نیروها حقوق و دستمزد می‌گیرند و در نتیجه چرخ خانواده به حرکت در می‌آید. خانواده درآمد، دستمزد و حقوق را برای خرید مایحتاج روزانه خود تحویل مؤسسات و سازمان‌های تولید می‌دهد و آنها مجدداً آن را به عنوان داده در چرخه اقتصادی خود به‌کار می‌گیرند تا تداوم تولید را میسر سازند. به‌طوری که مشاهده می‌شود ما با چرخه مداومی از تبادلات اقتصادی بین ساختارها مواجهیم.

به عبارت دیگر به زیرسامانه‌های اقتصادی، سیاسی، تربیتی و هنجارساز جامعه نیروی انسانی می‌دهد، و در مقابل این زیرسامانه‌ها

کالا و خدمات (آموزش، بهداشت، درمان و تفریح، امنیت و...) به آن می‌دهند. یا مثلاً نهاد تربیتی به ساختار اقتصادی جامعه نیروی انسانی متخصص می‌دهد، و اقتصاد به آن کالا و خدمات ارائه می‌دهد. یا به زیرسامانه سیاسی مدیر و کاردان می‌دهد، و این افراد از طریق حقوق و دستمزدی که از این زیرسامانه می‌گیرند، از سامانه اقتصادی جامعه کالا و خدمات دریافت می‌کنند. یعنی تمام زیرسامانه‌ها به هم وابسته و در حال تبادل مداوم کارکردهای خود هستند.

۲۳۷ اعی با کنش‌های فردی

ابزارهای مبادله در زیرسامانه‌های اجتماعی

در میان پنج زیرسامانه پنج وسیله، ابزار و نیروی مبادله مشاهده می‌شود. که به صورت واسطه، عمل مبادله را ممکن می‌سازند:

- ۱- در سامانه اقتصاد، پول نه تنها وسیله‌ای برای به جریان انداختن کالاها و خدمات شناخته می‌شود، بلکه به عنوان وسیله‌ای که زیر سامانه‌های جامعه را به هم پیوند می‌دهد، نقش اصلی و اساسی را در سامانه اجتماعی ایفا می‌کند.
- ۲- در زیرسامانه سیاست، قدرت وسیله و ابزاری است که برای انقیاد کنش‌گران یک سامانه اجتماعی معین به کار گرفته می‌شود تا هدف‌های جمعی را از طریق بسیج منابع جامعه در راه رسیدن به یک هدف معین میسر سازد.
- ۳- در زیر سامانه فرهنگ ایدئولوژیک و هنجارساز جامعه، قدرت تأثیرگذاری (اقناع) بر جامعه، برای جذب عضو از میان گروه‌های اجتماعی، طبقات و احزاب به کار گرفته می‌شود و ابزاری است برای عضوگیری بیشتر. بنابراین ابزار عمل در این سامانه، قدرت اقناع و در نتیجه عضوگیری بیشتر است. تا جایی که در یک جامعه دموکراتیک وقتی یک حزب یا گروه اجتماعی رأی اکثریت جامعه را احراز

می‌کند، خود به قدرت حاکمه مبدل خواهد شد و از اینجا ابزار اقتناع به ابزار قدرت مبدل می‌شود. این است که نباید ابزار این سامانه را با قدرت زیرسامانه سیاسی اشتباه گرفت.

۴- میزان پابندی به ارزش‌ها و هنجارهای جامعه ابزاری است برای ساختار جذب و فرهنگ‌پذیری جامعه. یک خانواده برای اعضای خود ارزش‌هایی را نهادینه می‌کند که پابندی به این ارزش‌ها را از اعضای خود می‌خواهد. زیرا اگر اعضاء نتوانند به تعهدات خود برای رعایت این ارزش‌ها عمل کنند، نظام آن سازمان اجتماعی متزلزل می‌شود. از طریق این پابندی است که هر کنش‌گر یا گروه کنش‌گر قادر است میزان وابستگی‌اش به سامانه اجتماعی را نشان دهد. پس هر چه میزان پابندی جامعه به ارزش‌های حاکم بیشتر باشد، قدرت فرهنگ‌پذیرسازی این زیر سامانه اجتماعی بیشتر است.

نظر به اینکه در جوامع پیشرفته قدرت انتروپی منفی جامعه ضعیف‌تر، و در عوض انتروپی آن که قدرت تغییرپذیری آن را نشان می‌دهد، بیشتر می‌شود، میزان پابندی آحاد جامعه به ارزش‌ها کمتر است. زیرا ارزش‌ها معمولاً در جوامع پیشرفته همیشه در حال تغییرند،

و حالت سیال به خود می‌گیرند. در نتیجه ابزار فرهنگ‌پذیری در این جوامع ضعیف‌تر خواهد شد. در حالی که ساختار جامعه‌پذیری در آنها قوی‌تر است. برعکس در جوامع سنتی پابندی به ارزش‌ها بیشتر و در نتیجه ساختار فرهنگ‌پذیری جامعه قوی‌تر می‌شود. به هر حال ساختار فرهنگ‌پذیری در تمام جوامع وجود دارد، اما نیروی آن در هر جامعه متفاوت است.

۵- در ساختار تربیتی جامعه ابزار عمل، مدرک و گواهینامه‌ای است که فرد در قبال تحصیل و کسب آموزش‌های رسمی احراز می‌کند. انسان در جامعه مدرن برای به‌دست آوردن مدرکی که صلاحیت او را در انجام عملی به اثبات می‌رساند، هزینه می‌کند و پس از احراز جایگاهی متناسب با مدرک تحصیلی و تجربه‌اش قادر است درآمد کسب کند. پس مدرک وسیله‌ای است که در ساختار تربیتی جامعه معنا می‌یابد.

جریان عظیمی که بین کنش‌ها و کنش‌های متقابل زیرسامانه‌ها و تبادلات بین آنها به وجود می‌آید در نهایت پویایی تعادل اجتماعی را در درون سامانه اجتماعی رقم می‌زند. به عبارت دیگر جریان نامحدود سازگاری و خودانطباقی افراد جامعه موجب اختلال در جریان تعادل می‌شود و این تعادل‌زایی باعث خواهد شد که سامانه دائم خود را با

وضعیت جدید انطباق دهد و عمل تعادل و بی‌تعادلی یک جریان مداوم و غیر منقطع در درون سامانه‌های اجتماعی به وجود می‌آید که نتیجه این تضاد، ایجاد انرژی برای تغییر و ارتقای وضعیت آن است. میزان دسترسی به قدرت و پول به عنوان دو ابزار مهم، تعیین‌کننده میزان تعهدات جمعی و دلیلی است برای کنش‌گر و یا گروه کنش‌گران تا در چهارچوب ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی یک جامعه خاص عمل کنند.

این پویایی و تعادل‌زایی اجتماعی جریان واقعیت یافته‌ای از حفظ ثبات است. بنابراین در تحلیل سامانه‌ای ساختاری کارکردی، تغییرات به دو شکل صورت می‌گیرد: تغییر بلندمدت و تغییر کوتاه‌مدت یا ساختاری.

بنابر نظر بوکلی، جامعه‌شناسی مدرن به تحلیل جامعه و اجتماعات درونی آن به کمک درک سامانه‌ای ساختاری تمایل زیادی دارد. مثلاً فرهنگ، هنجارها، ارزش‌ها، نقش‌های اجتماعی، گروه‌ها و سازمان‌های اجتماعی، که هیچ یک را نمی‌توان به‌طور مستقل و خارج از ارتباطات سامانه‌ای بین اجزا تحلیل کرد. چنین نگرشی ممکن است ما را به یک نگاه ثابت و جبری از جامعه هدایت کند.

در نهایت مهم‌ترین ویژگی یک سامانه پیچیده خودانطباق از نظر بوکلی، فشار یعنی جبر اجتماعی است. نه قانون بی‌حرکی

اجتماعی و نه نیروی تعادل‌زایی خودبه‌خودی. (buckley-w 1967). این مفهوم از فشار در واقع نگاهی بسیار دقیق به نگرش سامانه‌ای پارسونز است.

این فشار به محض شکل‌گیری فاصله بین تمایلات گروه‌های اجتماعی و امکاناتی که در اختیار دارند تا از طریق آنها به این خواست‌ها جامه عمل بپوشانند، به وجود می‌آید.

مطالعه کاهش این فشارها به وسیله محققان ما را به تغییر اساسی و ساختاری هدایت می‌کند. بدین معنی که وقتی تعادل و همگنی در سامانه اجتماعی - فرهنگی نباشد، این ساختار از بی‌تعادلی ناشی از عدم انطباق خواست‌ها و امکانات موجود رنج می‌برد. معمولاً در جوامع پیشرفته این بی‌تعادلی چندان طول نمی‌کشد. چراکه قدرت خودانطباقی و تغییرپذیری آن بسیار زیاد است، اما در جامعه سنتی این انطباق بسیار به کندی صورت می‌گیرد.

نتیجه

در سازمان‌گرایی یا ارگانیزاسیون‌یسم، سازمان به عنوان یک واحد ساده و متشکل از انسان‌ها و وسایل معرفی نمی‌شود. بلکه مجموعه‌ای از افراد و وسایل تلقی می‌شود که ساختار سامانه‌ای به خود گرفته‌اند. به عبارت دیگر صرف وجود افراد در کنار هم و برقراری ارتباط برای رسیدن به هدفی معین در مکانی مشخص نمی‌تواند شکل سامانه‌ای به سازمان ببخشد. چرا که افراد را می‌توان به گونه‌ای در کنار همدیگر قرار داد که نه مکمل بلکه نافی افعال همدیگر باشند. در این صورت می‌گوییم سازمان هست اما سامانه نیست. یعنی ارتباطات بین اجزاء، هماهنگی، عقلایی و قانونمند نیست. در این کتاب ما به سازمان از دید سامانه‌ای نگریسته‌ایم و آن را با کل سامانه‌های خلقت پیوند سیستماتیک داده‌ایم. لذا با چنین تعریفی باید سازمان را نیز در زمره سلسله مراتب عظیم سامانه‌ها قرار داد. زیرا سامانه‌ها از هر نوعی که باشند، اعم از طبیعی و مصنوعی، یک کل منسجم با ارتباطی منطقی، عقلایی، هماهنگ و قانونمند از ماده و انرژی هستند، که به نسبت برخورداری از ساختار منسجم و قانونمند، می‌توانند قدرت و کارگرد عظیمی داشته باشند.

ما در وجود کلیه سامانه‌ها اعم از اقتصادی، اجتماعی، فیزیکی، مکانیکی، طبیعی، نباتی، هسته‌ای، سماوی و... ویژگی‌های مشترکی

می‌یابیم، و آن هم ارتباط قانونمند بین اجزای آنها است. این ساختار است که به سامانه کارکرد خاصی می‌بخشد، و مستقل از کارکرد یا کارکردهای اجزای آن است.

در ارگانیزاسیونیسم پس از تعریف سامانه و انواع آن به شرح و تجزیه و تحلیل اصول حاکم در آنها پرداخته می‌شود و به قوانین مشترکی که کل نظام سامانه‌ای ناگزیر از تبعیت از آنهاست، توصیف و تفسیر می‌شود.

در اینجا جامعه را از دید سامانه‌ای تجزیه و تحلیل کرده‌ایم، و آن را سامانه‌ای عظیم و قانونمند یافته‌ایم که همچون جهان خلقت، نادانسته‌هایش بسیار زیاد است. پس جامعه‌شناسان برای تسلط بیشتر بر آن باید قانونمندی‌هایش را بیشتر و بیشتر کشف کنند، تا از آنها در جهت تغییر و تحولات اجتماعی استفاده شود. زیرا جامعه متشکل از افرادی است که طی صدها یا هزاران سال، فرهنگی را ساخته و پرداخته‌اند، که در درون اقیانوسی از ارتباطات اجتماعی‌اش قانونمندی‌هایی نهفته است. لذا اگر بخواهیم تغییری در آن بیافرینیم یا یک پدیده اجتماعی را بر آن تحمیل کنیم، ناگزیر از کشف و درک آنها، یعنی شناخت دقیق چگونگی ارتباط بین متغیرهای آن هستیم. بنابراین هیچ‌کس نمی‌تواند مدعی تغییرات اجتماعی و فرهنگی بدون شناخت قانونمندی‌ها و به‌کارگیری‌شان باشد.

پدیده‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، طبیعی و... همه و همه متغیرهای وابسته‌ای هستند، که تنها از طریق شناخت متغیرهای مستقل مرتبط با آنها قادر به تغییرشان هستیم.

پدیده‌های فرهنگی و اجتماعی هرگز با امر و نهی‌های فردی، یا بنابر خواست، اراده و منویات یا امیال و آمال یک فرد خاص نه شکل می‌گیرند، و نه تغییر می‌کنند. به همین دلیل گاهی در بعضی از جوامع رفتار، یا یک پدیده فرهنگی به زور سرنیزه بر جامعه تحمیل می‌شود. اما پس از مدتی وقتی زور و اجبار برداشته می‌شود، جامعه به شکلی افراطی رفتاری متناقض به خود می‌گیرد، و تمام رفتارهای تحمیلی گذشته فراموش می‌شوند.

جامعه متشکل از افراد است و این پیکره اجتماعی در طی زمان شکل سامانه‌ای به‌خود گرفته است. به عبارت دیگر جامعه را نمی‌توان مجموعه افراد به هم ریخته و بدون ساختار دانست. بلکه این مجموعه طی سال‌ها شکل سامانه‌ای به‌خود گرفته، و لذا باید در خصوص چگونگی ارتباط بین متغیرهایش تحقیق و مطالعه کرد تا کشف و به‌کار گرفته شوند.

اما سازمان بنا بر اراده، خواست و تصمیم لحظه‌ای فرد یا افرادی خاص و برای دستیابی به هدفی معین شکل می‌گیرد. لذا سازمان می‌تواند شکل سامانه‌ای به‌خود بگیرد، و در آن صورت

می‌تواند کارکرد نسبتاً خوبی هم داشته باشد (به نسبت انسجام و پیچیدگی ارتباطات قانونمندی که در درونش برقرار می‌شود) یا برعکس ممکن است شکل بی‌سامان و حتی به هم ریخته‌ای داشته باشد، که در آن صورت کارکردش صفر یا حتی می‌تواند منفی باشد. چه بسیار سازمان‌هایی که در شروع کار ورشکسته می‌شوند و به هم می‌ریزند. یا پس از سال‌ها فعالیت به دلیل بی‌بهرگی از تغییرپذیری لازم و عدم رعایت اصول سامانه‌ای از بین می‌روند.

بنابراین چنانچه از سازمان انتظار برون‌دادی فراتر از داده‌هایش داشته باشیم، باید به برقراری ارتباطات قانونمند و حساب شده بین اجزا یعنی کار، سرمایه، انرژی و سایر عوامل آن بیندیشیم و ساختاردهی کنیم. هرچه ساختار سازمانی پیچیده‌تر و قانونمندتر باشد، کارکرد آن هم وسیع‌تر و بیشتر خواهد بود.

در ارگانیزاسیون‌یسم اگرچه حرکت ناشی از تضاد است، اما تضادی را می‌توان مثبت، کارساز و در جهت تحول، توسعه و تکامل دانست که کنترل شده و هدایت شده باشد و به تعادل برسد، وگرنه تضاد بدون کنترل و هدایت، نهایتاً به انفجار، به هم ریختگی و پاشیدگی می‌انجامد، و نتیجه‌اش نابودی و نیستی، و کارکرد نهایی‌اش صفر و یا حتی برگشت ارتجاعی جامعه است. و تنها نتیجه‌ای که از انفجار ساختار نصیب ما خواهد شد، آزاد شدن انرژی عظیمی است که

از این انفجار حاصل می‌شود، و می‌تواند اثر تخریبی وحشتناکی هم داشته باشد. تاریخ را هرگز فراموش نخواهیم کرد، حتی در قرن گذشته یعنی زمانی نه چندان دور میلیون‌ها نفر در نتیجه انفجارهای ساختاری جوامع کشته و از بین رفته‌اند. و تازه پس از سال‌ها تحمل به هم ریختگی، اغتشاش، بدبختی و ترور و ناامنی از ایدئولوژی انفجار و تخریب دست برداشته و خیلی راحت به اشتباهات خود یا نسل‌های گذشته خود اعتراف کرده‌اند!

درست مانند استفاده نامناسب از انرژی هسته‌ای، وقتی که تمام قابلیت‌های نهفته در ماده نادیده و تنها قدرت انفجاری هسته‌ای آن به کارگرفته شود. در حالی که این انرژی اگر کنترل و هدایت شود و در جهت تعادل، تکامل و توسعه به کار گرفته شود می‌تواند قدرت سازندگی عظیمی داشته باشد!

بنابراین جامعه‌شناس، یا برنامه‌ریز اجتماعی می‌تواند از تضاد در جهت حرکت، و دگرگونی استفاده کند به گونه‌ای که جامعه یعنی سامانه اجتماعی را به تعادل برساند و زمینه توسعه و رفاه اجتماعی و سعادت انسان را فراهم سازد، یا برعکس شعار دهد و تنها نظاره‌گر تضاد کنترل نشده و وحشتناکی باشد که در درون سامانه حاکم است. که در آن صورت گریزی از انفجارات چرخه‌ای و قانونمند سامانه‌های اجتماعی نخواهد بود. چرا که تضاد بدون برنامه و هدایت نشده در

تمامی سامانه‌ها عامل تخریب و نیستی و نابودی است. و انسان ممکن است سال‌ها و سال‌ها هزینه وحشتناک آن‌را بپردازد.

بنابراین جامعه‌شناسی ارگانیزاسیونیست جامعه‌شناسی تضاد نیست، بلکه جامعه‌شناسی تعادل است. یعنی قانونمندی‌های حاکم در سامانه اجتماعی و تضادهای حاکم در آن‌را شناخته و در جهت کاهش نیروی تضاد و برگرداندن تعادل به سوی جامعه قدم برمی‌دارد. به عنوان مثال، وقتی جامعه‌شناس بی‌تعادلی ناشی از تضاد طبقاتی را در جامعه مشاهده می‌کند، (که البته این را هم از طریق سنجش شاخص‌های مربوطه متوجه می‌شود.) اقدام به بازکردن سوپاپ‌های اطمینان جامعه می‌کند و می‌کوشد از طریق اعمال اصلاحاتی تضاد را کاهش و تعادل را به سوی جامعه برگرداند.

انقلابیون بدون اینکه بپذیرند یا فکر کنند که پس از به هم ریختگی، اغتشاش و انفجار ناشی از تضاد چه بر سر جامعه خواهد آمد، و آیا هزینه‌ای که مردم بابت این انفجار طی سال‌ها و حتی قرن‌ها متحمل خواهند شد، چقدر است، شعار می‌دهند و تنها به انتظار انفجار می‌نشینند. و اگر دستی بر آتش سیاست هم داشته باشند، آن‌را می‌غلطانند تا نیروی انفجاری‌اش بیشتر و بیشتر شود. آنها هرگز از خود نمی‌پرسند که آیا اصلاً وضعیت جدید با قدرت ضعیف سازماندهی طبقه‌ای که طی سال‌ها از آموزش و تفکر بخردانه به دور

بوده است، بهتر از وضعیت قدیم خواهد بود؟ ضعف سازماندهی اقشار ناآگاه و تنها تشنگان قدرت چه برسر جامعه خواهد آورد؟ آیا این طبقه نوظهور از وحشت دور شدن از قدرت به سرکوب وحشیانه و استقرار نظام ترور و استبداد فردی روی نمی‌آورد؟

در میان روشنفکران انقلابی چنین تفکری از آنجا ناشی می‌شود که خود را ناتوان در برنامه‌ریزی و برقراری تعادل بایسته در جامعه می‌دانند. و در نتیجه با احساس عجز و ناتوانی در برگرداندن تعادل می‌خواهند دست روی دست بگذارند تا جامعه خود منفجر شود. غافل از اینکه هزینه این انفجار بسیار سنگین‌تر از برنامه‌ریزی و برگرداندن تعادل اجتماعی به جامعه است.

آنها انقلاب را تنها راه حل پیشرفت و دگرگونی جامعه می‌دانند. در حالی‌که ارگانیزاسیون‌یسم بی‌سازمانی و به هم ریختگی را هرگز توصیه نمی‌کند، و انقلاب را عامل اغتشاش و به هم ریختگی می‌داند. ارگانیزاسیون‌یسم می‌خواهد با درک و شناخت تضاد و استفاده از آن برای حرکت و دگرگونی جامعه تعادل را به آن برگرداند.

برای ارگانیزاسیون‌یسم فرقی نمی‌کند که چه نظریه‌ای با کدام دیدگاه وایسمی بر جامعه حاکم است، تا به بازگرداندن تعادل به سوی جامعه بی‌تعادل اقدام کند. این دیدگاه یک نظریه تعصبی و ایدئولوژیک نیست، بلکه یک نظریه علمی است که سامانه اجتماعی را با هر

ساختاری که داشته باشد مورد مطالعه قرار می‌دهد، قانونمندی‌هایش را شناسایی و براساس آنها نسخه تعادل می‌پیچد. زیرا وقتی جامعه‌ای به عنوان یک سامانه اجتماعی از تعادل باز می‌ماند، فقر، بدبختی، استبداد، خفقان، بی‌عدالتی و بسیاری دیگر از مصائب اجتماعی و اقتصادی دامن‌گیرش می‌شوند. این دیگر فرقی نمی‌کند جامعه سرمایه‌داری آزاد باشد یا کمونیستی با برنامه‌ریزی متمرکز دولتی.

بی‌تعادلی جامعه را نه با زور و سرکوب می‌توان حل کرد، و نه بالجام گسیختگی، بی‌بندوباری و بی‌عدالتی بیشتر، بلکه آن را تنها با شناخت دقیق و تغییر متغیرهایی می‌توان حل کرد که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم عامل بی‌تعادلی جامعه هستند.

البته طرفدار این دیدگاه به فناپذیری سامانه‌ها اذعان دارد، و مرگ و نیستی را سرنوشت نهایی‌شان می‌داند. اما معتقد است که می‌توان با استفاده از قانونمندی‌های حاکم در سامانه‌ها سال‌ها و قرن‌ها آنها را در تعادل نگه داشت و از تعادل حاکم برای توسعه و پیشرفت جامعه استفاده کرد تا در نهایت به گونه‌ای برنامه‌ریزی شده و درازمدت به تغییرات بنیادی و ساختاری آن پرداخت.

در فصل آخر کتاب همچنین به تأثیر سامانه‌های اجتماعی بر کنش‌های فردی و اجتماعی پرداخته شده و مبتنی بر این دیدگاه است که: کنش فرد متأثر از جبر سامانه‌ای است که در جامعه‌اش حاکم

است.

بنابراین این کتاب خودسامانه‌ای است به هم پیوسته که چهار فصل اولش به ساختار و فصل آخرش به کارکردهای سامانه‌های اجتماعی می‌پردازد.

منابع

الف: منابع فارسی

ابن خلدون، عبدالرحمن "مقدمه ابن خلدون" ترجمه محمد پروین گنابادی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم ۱۳۷۵.

اقتداری، علی محمد "سازمان و مدیریت" انتشارات مولوی چاپ ۴۱، ۱۳۹۲.

تودارو، مایکل "توسعه اقتصادی در جهان سوم" ترجمه غلامعلی فرجادی، انتشارات کوهسار، چاپ سیزدهم، ۱۳۹۱.

ساموئل سن، پل "اقتصاد" ترجمه حسین پیرنیا، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب چاپ دوم، ۱۳۴۴.

شیخاوندی. داور، «شناخت دولت»، نشر قطره، ۱۳۹۱.

صفی نژاد، جواد "شکل واحدهای زراعی (بنه) قبل و بعد از اصلاحات ارضی" انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی تهران، ۱۳۵۱.

گوروچ، ژرژ "مطالعه درباره طبقات اجتماعی" ترجمه باقر پرهام، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.

کامران، قریدون "برنامه‌ریزی روستایی" انتشارات استادیار، ۱۳۸۲.

نشاط، نرگس "انتروپی، انتروپی منفی و اطلاعات" مجله:
تحقیقات کتابداری و اطلاع‌رسانی دانشگاهی، شماره ۴۵، بهار، ۱۳۸۵.
هاوکینگ، استیون "تاریخچه زمان" ترجمه محمدرضا
محبوب، چاپ نهم، ۱۳۸۴ انتشارات شرکت سهامی انتشار.

ب: منابع لاتین

- Aron (R). Les etapes de la pensee sociologique, Gallimard, 1967
- Barel (Y), Prospective et analyse de systemes, La documentation francaise, 1971, La reproduction sociale: systemes vivants invariance et changement, Edition Anthropos, 1973
- Buckley (W), Sociology and modern systems theory, Prentice Hall inc, Englewood cliffs, Newjersey, 1967, society as acomplex adaptative system, prentice Hall inc Englewood cliffs, Newjersey
- Comte (A), Oeuvres choisies, par pierre Armand, A.colin, 1965
- Durkheim (E), Les regles de la method sociologique, P.U.F., 1947
- Durkheim (E), De la division du travail social, P.U.F., 1950
- Gurvitch (G), Traite de la sociologie, 2tomes, P.U.F., 1962.
- Keynse (J.M.), A treatise on money Pub: The royal economic society 1946
- Lugan (J.C), Elements d'analyse des systemes sociaux, ed Privat 1983
- Marney (M.C) & Smith (N.M), The domaine of adaptative systems. A rudimentary taxonomy, Yearbook, volume ix. 1964
- Marx (K), L, ideologie allemande, Edi Sociales, 1970,

فصل پنجم: رابطه سامانه اجتماعی با کنش‌های فردی ۲۵۵

Marx (K), Le Capital, La Pleiade, Gallimard, 1965,

Mayer (F), Situation epistemologique de la biologie, in
logique et connaissance scientifique, ouvrage collectif publie sous
la direction de Jean Piaget, encyclopedie de laPleiade, I.V.R.F..

Parsons (T), Elements pour une sociologie de l'action, Plon.
1955

Parsons (T), The social system, Free press of glencoe New
York 1951

Rocher (G), Introduction a la sociologie generale, 3tomes,
ed:H.M 1968

Weber (M.), Le savant et politique, Plon, 1959

Wiener (N) et Rossenbluth (A.), The rol of models in
science, Philosophy of science, volume 12, 1954